



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

مناظره و گفتگو

در اسلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مناظره و گفتگو در اسلام

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	مناظره و گفتگو در اسلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۲۰	پیش گفتار
۲۴	فصل اول: امام صادق و طبیب هندی
۲۴	موضوع بحث : شناخت
۲۶	داستان از زبان امام
۲۶	متن مناظره
۴۶	فصل دوم : امام صادق و ابوشاکر
۴۶	موضوع بحث : شناخت ، عامل پیدایش مذهب و دیگر مسائل علمی و فلسفی
۴۷	افسانه خداپرستی
۴۷	حس ، تنها راه شناخت
۴۹	صَنَم هندوها
۵۰	پیدایش خود به خودی هستی
۵۰	آخرین سخن
۵۱	پاسخ به انتقادات
۵۴	اعتقاد به نادیده ها
۵۵	حرکت خون
۵۵	فعالیت سلولهای زنده
۵۶	حرکت اتم در درون سنگ
۵۷	بطلان فرضیه حیات خود به خودی
۵۸	انکار خدا از نادانی است

- ۵۹ ..... خداپرستی ، موهوم پرستی نیست
- ۶۱ ..... آیا خدا در درون موجودات است ؟
- ۶۲ ..... نقش خداپرستی در زندگی انسان
- ۶۳ ..... خداپرستی جانوران و گیاهان
- ۶۴ ..... خداپرستی جمادات
- ۶۵ ..... فلسفه مرگ
- ۶۶ ..... مرگ های ناگهانی
- ۶۹ ..... عامل مرگ
- ۶۹ ..... ۱ . بیماری
- ۷۰ ..... ۲ . پیری
- ۷۰ ..... معالجه پیری
- ۷۱ ..... اَجَل
- ۷۴ ..... فصل سوم : پیامبر خدا و اشراف قریش
- ۷۴ ..... موضوع بحث : نبوت
- ۸۶ ..... فصل چهارم : امام صادق و جابر بن حنّان
- ۸۶ ..... موضوع بحث : مسائل مختلف فلسفی
- ۸۹ ..... وحدت وجود
- ۹۰ ..... خدا حرکت نیست
- ۹۱ ..... فلسفه احکام
- ۹۴ ..... همگانی شدن دانش
- ۹۵ ..... فلسفه نسخ
- ۹۷ ..... فلسفه تغییر قبله
- ۹۸ ..... فلسفه انتخاب کعبه برای قبله
- ۱۰۰ ..... فلسفه خودکشی

۱۰۰	۱ . (افسردگی) تنبلی
۱۰۰	۲ . قمار
۱۰۱	۳ . جنون
۱۰۱	۴ . ورشکستگی
۱۰۲	فلسفه مرگ
۱۰۶	فلسفه زندگی
۱۰۶	فلسفه آفرینش انسان
۱۰۷	فلسفه آفرینش
۱۰۹	فلسفه کم شدن حافظه در پیری
۱۱۱	فلسفه پیری
۱۱۱	۱ . بیماری های حاد
۱۱۲	۲ . بیماری های مزمن
۱۱۲	فلسفه بیماری
۱۱۵	آغاز آفرینش
۱۱۵	پایان جهان
۱۱۷	زراندوزان
۱۱۹	زحمتکشان
۱۲۲	فصل پنجم : امام رضا و دانشمندان
۱۲۲	موضوع بحث : اثبات نبوت محمد از طریق پیشگویی انبیای پیشین
۱۲۵	مناظره امام با بزرگ عالمان نصرانی
۱۳۴	مناظره امام با بزرگ عالمان یهودی
۱۴۰	مناظره امام با بزرگ زردشتیان
۱۴۴	فصل ششم : امام سجاد و حسن بصری
۱۴۴	موضوع بحث : شایستگی برای موعظه

۱۴۶	گفتگوی امام با حسن بصری
۱۴۸	فصل هفتم : امام علی و دانشمند یهودی
۱۴۸	موضوع بحث : خدا کجاست ؟
۱۵۰	نظیر این داستان
۱۵۲	فصل هشتم : امام باقر و قتاده
۱۵۲	موضوع بحث : چهل مسئله فراموش شده
۱۵۶	فصل نهم : امام رضا و ابوقره
۱۵۶	موضوع بحث : خدا کجاست ؟
۱۶۰	فصل دهم : امام صادق و ابوحنیفه
۱۶۰	موضوع بحث : حجیت قیاس
۱۶۴	فصل یازدهم : امام رضا و زندقه
۱۶۴	موضوع بحث : آفریدگار جهان
۱۶۸	فصل دوازدهم : امام صادق و مادی
۱۶۸	موضوع بحث : مسائل مختلف علمی و فلسفی
۱۶۹	نبوت عامه
۱۷۰	ازلیت ماده
۱۷۲	یکتایی خدا
۱۷۲	فلسفه آفرینش
۱۷۳	فلسفه معاد
۱۷۳	آفرینش شیطان
۱۷۴	تبعیض در آفرینش
۱۷۵	آفرینش بدها
۱۷۶	جبر
۱۷۷	عدالت خدا



۱۷۸	آفریننده سُور
۱۸۰	دعا
۱۸۱	ارتباط با آسمان
۱۸۳	داستان مانی
۱۸۳	پیامبر مجوس
۱۸۷	درباره مرکز

## مناظره و گفتگو در اسلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، - ۱۳۲۵

عنوان و نام پدیدآور : مناظره و گفتگو در اسلام / محمدی ری شهری

مشخصات نشر : قم : دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ص ۱۷۶

فروست : (مرکز تحقیقات دارالحدیث ۸۴)

شابک : ۷-۰۰۳-۴۹۳-۹۶۴

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: .Muhammadi Rey Shahri Dialouge Debate on Islam

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : اسلام -- احتجاجات

موضوع : اسلام -- داستان

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/۴ م۳م۸۴ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۲۲۵۰۰

ص: ۱

اشاره





















ص: ۱۱

**پیش گفتار**

پیش گفتار آزادی بحث و انتقاد در مسائل مذهبی، یکی از ویژگی‌های فرهنگ اسلام است (۱) و هنگامی به اهمیت این آزادی پی می‌بریم که می‌بینیم پس از گذشت حدود ده قرن از تاریخ اسلام و رشد نسبی افکار، در کشورهایی مانند: فرانسه، ایتالیا و پرتغال، هیچ کس حق کوچک‌ترین ایراد به فروع مذهب کاتولیکی را نداشت، تا چه رسد به اصول، و کمترین ایراد و اظهار نظر کافی بود که ایراد کننده را محکوم به مرگ نماید. با جرأت می‌توان گفت که در هیچ آیینی به اندازه اسلام، آزادی اندیشه و ابراز عقیده وجود نداشته، تا در پرتو آن، مخالفان بتوانند حتی پیش رهبران آن آیین، اظهار عقیده کنند و به بحث و گفتگو بنشینند و در قبول یا رد آنچه می‌شنوند، آزاد باشند. در تاریخ زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همچنین رهبران تشیع، موارد

۱- مقصود، فرهنگ اصیل اسلامی است، و گرنه در جامعه مسلمین هم کسانی (مانند اشاعره) بوده‌اند که می‌گفتند هر چه از ظاهر کلام شارع استفاده می‌شود، باید تعبداً قبول کرد، هر چند خلاف حکم صریح عقل باشد؛ زیرا عقل، قدرت تشخیص خوبی و بدی را ندارد، که با این نظریه، راه هر گونه اظهار نظر و آزادی اندیشه را از جامعه سلب می‌نمودند.

ص: ۱۲

فراوانی یافت می‌شود که مخالفان اسلام با آنها به مناظره و بحث و گفتگو نشسته‌اند و انتقادهایی را که به اصول اسلام و یا فروع آن داشته‌اند، با کمال آزادی و صراحت بیان کرده‌اند و بدون این که مورد کوچکترین اهانت واقع شوند، ایرادهای آنها مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. از باب نمونه، ابن ابی العوجاء یکی از کسانی بوده که با صراحت، خدا را انکار می‌نموده است. او بارها با امام صادق علیه السلام در مسئله «وجود خدا» و مسائل مذهبی دیگر، به بحث و گفتگو نشسته بود و با این که لجاجت عجیبی به خرج می‌داد و حتی پس از بارها محکوم شدن، دست از عقیده خود بر نمی‌داشت، آزادانه در جامعه اسلامی زندگی می‌کرد و کسی مزاحم او نمی‌شد. یک روز، یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «مفضل» او را نزدیک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دید که نشسته و برای یکی از ارادتمندانش کیفیت پیدایش موجودات را شرح می‌دهد و می‌گوید: موجودات، خود به خود و بدون آفریدگار و مدبّر، پدید آمده‌اند و جهان هستی، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. مفضل، از این همه گستاخی به خشم آمد و با کمال تندی و عصبانیت به او گفت: دشمن خدا! کافر شدی و آفریدگاری را که تو را با بهترین استعدادها و کامل‌ترین شکل‌ها آفرید و از حالات مختلفی

ص: ۱۳

گذرانند تا به حال کنونی رسانند، انکار کردی. اگر در نظام آفرینشِ خودت دقت کنی، دلائل کافی و روشنی بر وجود خدا می‌یابی. ابن ابی العوجاء نیز گفت: چرا این طور حرف می‌زنی؟ اگر اهل بحث هستی، با تو بحث می‌کنیم و چنانچه سخن خود را اثبات کردی، از تو پیروی می‌کنیم؛ و اگر اهل بحث نیستی، حرف نزن؛ و اگر از یاران جعفر بن محمد هستی، او این گونه با ما حرف نمی‌زند و با مانند دلیل تو با ما بحث نمی‌نماید. او پیش از تو، حرف‌های ما را شنیده؛ ولی هیچ وقت در صحبت، با ما بدزبانی نکرده و جز پاسخ حرف‌های ما، سخن اهانت آمیزی نگفته است. او با کمال بردباری و متانت به سخن ما گوش می‌دهد و از ما می‌خواهد که هر چه دلیل بر عقیده خود داریم، بیاوریم. پس از این که حرف‌های ما تمام شد در حالی که ما به خیال خود، او را محکوم کرده ایم او شروع به صحبت می‌کند و با چند کلمه کوتاه تمام حرف‌هایی را که زده ایم، باطل می‌سازد و با استدلال‌های متین خود، راه هر گونه بهانه جویی را بر ما می‌بندد، به طوری که نمی‌توانیم پاسخ‌های او را رد کنیم. اگر تو هم از یاران او هستی، این گونه با ما حرف بزن. (۱) این نمونه‌ای از آزادی بحث و انتقاد در جامعه اسلامی بود و در

---

۱- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۵۷ و ۵۸.

ص: ۱۴

این کتاب ، با نمونه های دیگر آن ، آشنا می شوید . این کتاب ، دارای دوازده مناظره در دوازده فصل است که بجز دو مورد ، به وسیله نگارنده از عربی به فارسی ترجمه شده است . البته چون هدف حتی المقدور ساده نویسی بود ، در بسیاری از موارد ، مفاهیم عربی ، نقل به معنا (به حسب استنباط نگارنده) شده اند . گفتنی است که این کتاب ، نخستین بار در تاریخ ۱۲ / ۱ / ۱۳۵۷ با نام «مناظره در رابطه با مسائل ایدئولوژی به طبع رسیده و تا کنون ، بارها تجدید چاپ شده است و اینک با تغییراتی اندک ، با نام «مناظره و گفتگو در اسلام» به وسیله سازمان چاپ و نشر مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث ، در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد .

محمد محمدی ری شهری ۲۰ / ۴ / ۱۳۸۳

## فصل اول: امام صادق و طیب هندی

### موضوع بحث: شناخت

فصل اول: امام صادق و طیب هندی موضوع بحث: شناختیکی از دوستان صمیمی امام صادق علیه السلام به نام «مُفَضَّل»، برای امام نامه ای به این مضمون نوشت که: اخیراً عده ای در جامعه ما پیدا شده اند که منکر وجود خدا هستند و در این زمینه با مردم بحث و گفتگو می کنند. ضمناً از امام خواست که کتابی بر ردّ شبهات آنها تألیف نماید. امام در پاسخ او نوشت: ... یکی از نعمت های بزرگی که خداوند به بشر عنایت فرموده، این است که آنها را با سرشت خدانشناسی آفریده و [بر این اساس،] از آنها به شناسایی خود اعتراف گرفته و کتابی برای آنها فرستاده که نسخه درمان تمام وسوسه ها و شبهات است... .



به جان خودم سوگند که خداوند در شناساندن خود به این مردم نادان، کوتاهی نکرده است؛ زیرا آنان نظام شگفت و دقیق آفرینش خویش و آسمان‌ها و زمین را که به طور روشن و آشکار بر وجود نظم دهنده آنها دلالت می‌کند، مشاهده می‌نمایند. این گونه مردم، باید فلسفه انکار خدا را در وجود خود، جستجو کنند؛ زیرا آنان مردمی هستند فاسد و مرتکب شونده انواع گناهان و آلودگی‌ها و هوسرانی‌ها و مردمی هستند که به گناه و آلودگی عادت کرده‌اند و در نتیجه تمایلات، زمام اختیار از کف آنها رفته و از بس که ظلم کرده‌اند، شیطان بر آنها چیره شده است. بدین سان خداوند، شایستگی پذیرش حقیقت را از چنین افرادی سلب می‌نماید. شگفت از آفریده‌ای که خیال می‌کند خداوند، قابل شناسایی نیست، در صورتی که علائم مصنوع بودن را در خود ملاحظه می‌کند و نظام دقیقی در وجود خویش می‌بیند که عقلش را حیران و انکارش را باطل می‌نماید! به جان خودم سوگند، اگر این افراد درباره نظام باعظمت آفرینش و پدید آمدن موجودات و تکامل آنها از حقیقتی به حقیقت دیگر و از شکلی به شکل دیگر، دقت کنند، به وجود خالق و نظام دهنده جهان هستی پی می‌برند؛ زیرا هر پدیده‌ای دارای ترکیب و نظام خاصی است که بر خالق و مدبّر حکیم آن دلالت می‌نماید. بگذرم! نامه‌ات به من رسید و برای پاسخ به آنچه خواسته بودی، داستان گفتگویی را که با یکی از منکران خدا داشتم، برایت نوشته‌ام.

ص: ۱۷

## داستان از زبان امام

## متن مناظره

داستان از زبان امام طیبی بود اهل یکی از شهرهای هندوستان ، که زیاد پیش من می آمد و همیشه درباره عقیده خود با من بحث می کرد . در یک روز در حالی که مشغول کوبیدن هلیله ای (۱) بود تا برای ساختن دارو آماده شود ، باز سخن های گذشته را پیش کشید . متن مناظره طیب : جهان همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ درختی می روید و درختی از بین می رود ، و یک نفر متولد می شود و دیگری می میرد. و چنین پنداشت که هیچ گونه دلیلی ، ادعای مرا در مورد شناخت خدا تأیید نمی کند و این عقیده ، سنتی است که از پیشینیان به ما ارث رسیده و کوچک ترها به تقلید از بزرگ ترها یاد گرفته اند و تنها راه شناخت موجودات گوناگون ، حواس پنجگانه است . سپس گفت : با توجه به این که تنها راه شناخت ، حس است ، شما از چه راهی برای شناخت خدا استفاده می کنید؟

امام علیه السلام : از راه عقل و دلیل های عقلی .

طیب : عقل بدون حواس پنجگانه هیچ چیز را نمی تواند درک

---

۱- هلیله (به فتح هاء و کسر لام) ، ثمر درختی است که در هندوستان می روید . درخت آن بزرگ ، برگ هایش باریک و دراز ، ثمر آن خوشه دار و به اندازه مویز ، و رنگش زرد یا سیاه است. در طب به کار می رود. به آن در عربی ، اهلیج می گویند (ر. ک : فرهنگ عمید) .

ص: ۱۸

کند. بنابراین ، عقل شما یا به وسیله چشم ، خدا را دیده یا به وسیله گوش ، آوازش را شنیده و یا به وسیله حواس دیگر ، او را درک کرده است .

امام علیه السلام: پیش از این که وارد بحث شویم ، یک سوال از تو می کنم . تو منکر خدا هستی و من معترف به وجود او . ناچار ، یکی از ما راست می گوید و دیگری دروغ . آیا فرض دیگری هم هست؟

طیب : نه .

امام علیه السلام: اگر در واقع ، عقیده تو درست باشد ، آیا من خطری در پیش دارم؟

طیب : نه .

امام علیه السلام: اگر در واقع ، عقیده من درست باشد آیا این طور نیست که من قطعاً هیچ خطری در پیش ندارم و [ این تویی که ] با انکار خدا ، هلاکت و بدبختی گریبانگیرت شده است؟

طیب : چرا .

امام علیه السلام: بنابراین ، کدام یک از ما دوراندیش تر و به نجات نزدیک تریم؟

طیب : تو؛ ولی عقیده تو به وجود خدا بر اساس ادعا و تردید است ، به خلاف عقیده من به نبودن خدا که بر علم و یقین ، استوار است؛ زیرا هر چیزی که با حواس پنجگانه قابل درک نباشد ، وجود ندارد و خدا با هیچ یک از این حواس ، قابل درک نیست .

ص: ۱۹

امام علیه السلام: تو، چون با حواس پنجگانه نمی توانی خدا را درک کنی، وجود او را انکار می کنی؛ ولی من، چون با حواس پنجگانه نمی توانم خدا را درک کنم، به وجود او اعتراف می نمایم.

طیب: چه طور؟

امام علیه السلام: برای این که چیزی که با حواس پنجگانه قابل درک باشد (مانند: اجسام، رنگ ها و صداها) تغییرپذیر و از بین رفتنی است و امکان ندارد که آفریدگار نیز مانند آفریده، قابل دگرگونی و زوال باشد.

طیب: این، حرفی است؛ ولی وجود خدا نمی شود؛ چون من معتقدم که تنها راه شناخت، حس است و بدون حس، امکان ندارد عقل چیزی را درک کند!

امام علیه السلام: عین ایرادی که به من داری، به خودت نیز وارد است؛ چون می گویی هر چیزی را که حس درک نکند، وجود ندارد.

طیب: چه طور؟ نفهمیدم!

امام علیه السلام: به من ایراد گرفتی که ادّعی من به وجود خدا بدون دلیل است. این ایراد، به تو هم وارد است؛ زیرا دلیلی بر نبودن خدا نداری. بر فرض که عقیده تو درست باشد (یعنی هر چیزی که حس آن را درک نکند، وجود ندارد)، مگر تو سراسر جهان را جستجو کرده ای و خدا را نیافته ای که می گویی چون او را احساس نمی کنم، وجود ندارد؟

ص: ۲۰

طیب: نه؛ من چنین جستجویی نکرده‌ام.

امام علیه السلام: بنابراین، چه می‌دانی؟ شاید این چیزی را که عقل تو آن را انکار می‌کند، در بعضی از آن مواردی که حواس تو آنها را درک نکرده و تو نسبت به آنها احاطه علمی نداری، وجود داشته باشد!

طیب: نمی‌دانم! شاید در آن موارد، مدبری وجود داشته باشد و شاید هم وجود نداشته باشد. (۱)

امام علیه السلام: بنابراین، حرف اول خودت را پس گرفتی. تو می‌گفتی: من یقین دارم که خدایی وجود ندارد. و اکنون می‌گویی: شاید باشد و شاید نباشد. پس، از مرز انکار خدا بیرون آمدی و به مرز شک رسیدی. اکنون امیدوارم که از مرز شک هم بگذری و خداشناس گردی.

طیب: از چه راهی یقین به خدایی پیدا کنم که حواسم آن را درک نمی‌کند؟

امام علیه السلام: از راه همین هلیله‌ای که می‌خواهی با آن دارو بسازی.

طیب: اگر چنین باشد، مطلب بهتر ثابت می‌شود؛ زیرا این، دلیلی تجربی است و مورد پذیرش علم قرار گرفته است.

---

۱- بر همین اساس، آگوست کنت که یکی از پایه‌گذاران فلسفه حسی در عصر اخیر است می‌گوید: «چون ما از آغاز و انجام جهان بی‌خبریم، نمی‌توانیم وجود یک موجود سابق یا لاحق را انکار کنیم، همچنان که نمی‌توانیم آن را اثبات کنیم» و این، یکی از حساس‌ترین نقاط ضعف مکتب ماتریالیست است که از نظر علمی، نمی‌تواند نبودن خدا را اثبات کند.

ص: ۲۱

امام علیه السلام: من هم می خواهم از راه این هلیله ، خدا را برای تو ثابت کنم؛ چرا که نزدیک ترین چیزها به توست ، و اگر چیزی نزدیک تر از آن بود ، به آن استدلال می کردم؛ زیرا هر چیز را که تصوّر کنی ، دارای ترکیب خاصی است که دلالت بر مصنوع بودن آن می کند....

امام علیه السلام: این (هلیله) را می بینی؟

طیب: آری .

امام علیه السلام: آیا آنچه را در میان این هلیله پنهان است ، مشاهده می کنی؟ (۱)

طیب: تا نبینم ، نه .

امام علیه السلام: قبول داری که این (هلیله) دارای هسته ای است که تو آن را نمی بینی؟

طیب: نا ندیده ام، چه می دانم؟ شاید هیچ چیز در آن نباشد .

امام علیه السلام: قبول داری که در پس این پوست ، مغز یا چیزی دیگر وجود دارد که فعلاً از تو پنهان است؟

طیب: تا نبینم ، نمی دانم. شاید باشد و شاید نباشد...

امام علیه السلام: قبول داری که این (هلیله) در زمینی می روید؟

طیب: آن زمین و این یک هلیله را دیده ام!...

---

۱- در این قسمت از بحث ، امام می خواهد برای طیب اثبات کند که ممکن است چیزی وجود داشته باشد؛ ولی با حواس پنجگانه درک نشود ، و طیب با اصرار تمام ، می خواهد این معنا را نپذیرد و به همین جهت ، گاهی حتی منکر بدیهیات می شود .

ص: ۲۲

امام علیه السلام: آیا این هلیله ای را که می بینی ، بر وجود هلیله های دیگری که ندیده ای [ و در سلسله پدید آورنده های این هلیله قرار گرفته اند ] ، دلالت نمی کند؟

طیب: چه می دانم؟ شاید در دنیا ، غیر از این هلیله ، هلیله دیگری نباشد. اگر هلیله دیگری را نیز دیدم ، به وجود آن اعتراف می کنم .

امام علیه السلام: بگو ببینم آیا قبول داری که این (هلیله) از درختی بیرون آمده است ، یا این که می گویی بدون درخت موجود شده است؟

طیب: نه؛ بلکه از درختی به وجود آمده است.

امام علیه السلام: آیا تو به وسیله یکی از حواس پنجگانه ات ، آن درخت که فعلاً پیش تو حاضر نیست ، درک کرده ای؟  
طیب: نه .

امام علیه السلام: بنابراین به وجود درختی اعتراف کردی که با هیچ یک از حواس ، آن را درک نکرده ای، در صورتی که می گفتی : هر چه را حواس پنجگانه ام درک نکند ، به وجود آن اعتراف نمی کنم .

طیب: درست است که من آن درخت را ندیده ام؛ ولی من می گویم که هلیله و درخت آن و تمام موجودات ، از قدیم قابل درک با حواس بوده اند؛ ولی خدایی که شما ادعا می کنی ، هیچگاه قابل درک با حواس [ نبوده و ] نیست . در این مورد پاسخی داری که سخنم را رد کنی؟

امام علیه السلام: آری. بگو ببینم آیا درخت این هلیله را پیش از روئیدن

ص: ۲۳

هليله دیده ای؟

طیب: آری .

امام علیه السلام: در آن وقت ، آیا هليله را در آن مشاهده می کردی؟

طیب: نه .

امام علیه السلام: این طور نیست که یک وقت به سراغ درخت رفتی که هليله نداشت و پس از چندی دوباره آن را دیدی و هليله در آن یافتی و دیدی چیزی در آن پدید آمده که قبلاً وجود نداشت؟

طیب: نمی توانم پدید آمدن هليله را انکار کنم؛ ولی می گویم هليله قبل از روییدن ، اجزایش به طور پراکنده در داخل درخت وجود داشته است .

امام علیه السلام: بگو بینم آیا هليله ای را که این درخت از آن به وجود آمده است ، قبل از کاشتن دیده ای؟

طیب: آری .

امام علیه السلام: آیا احتمال می دهی که این درخت با تنه و ریشه و شاخه ها و پوست ها و تمام میوه هایی که از آن چیده می شود ، و نیز برگ های آن می ریزد ، در هليله ای باشد که آن را به وجود آورده است؟

طیب: نه؛ عقل ، این احتمال را نمی دهد و دل نمی پذیرد .

امام علیه السلام: بنابراین ، اموری که ذکر شد ، در درخت پدید آمده است .

طیب: آری؛ ولی از کجا ثابت می کنیم که پدید آمدن هليله در



ص: ۲۴

درخت ، دارای سازنده است. این را می توانی ثابت کنی؟

امام علیه السلام: آری؛ ولی قول می دهی که با دیدن تدبیر به مدبر آن ، و با دیدن نقشه به نقاش آن ، اعتراف کنی؟

طیب : چاره ای جز این نیست .

امام علیه السلام: می دانی که این هلیله با اندازه گیری معین و نقاشی و ترکیب خاصی صورت بندی شده و اجزای مختلف و رنگ های گوناگون آن ، در داخل یکدیگر جا داده شده اند : سفید در زرد و نرم بر سخت ، و هر یک از طبقات مختلف آن ، دارای خاصیتی جداگانه است . هلیله دارای پوستی است که آن را آب می دهد و دارای عروقی است که آب در آنها جریان دارد ، و برگ ، پوشش آن است که آن را از سرما و گرما حفظ می کند و مانع می شود که باد ، طراوت و شادابی هلیله را از بین ببرد .

طیب : اگر برگ روی هلیله را فرا می گرفت بهتر نبود؟

امام علیه السلام: تدبیر خدا بهتر است. اگر چنان که می گویی ، بود ، نسیمی به آن نمی رسید تا شادابش کند ، و نه سرمایی می دید تا آن را سخت نماید ، و در این صورت متعفن می شد ، و از طرفی چون نور خورشید نمی دید ، کامل نمی شد و نمی رسید . ولی [ در شکل کنونی ، ] گاه خورشید و گاه باد و گاه سرما می بیند تا کامل می گردد ، و این امور را خداوند با قدرت لطیف و تدبیر حکیمانه

ص: ۲۵

خود مقرر فرموده است .

طیب : این مقدار توضیح برای شناختن نقشه و شکل هلیله کافی است . اکنون همان طور که وعده دادید ، بفرمایید چه تدبیری در آن به کار رفته است؟

امام علیه السلام : آیا این هلیله را پیش از کامل شدن دیده ای ، آن وقت که دانه کوچکی بود و چیزی جز آب در میانش نبود و هسته ، مغز ، پوست ، رنگ ، مزه ، و سختی نداشت؟

طیب : آری ، دیده ام .

امام علیه السلام : بگو بدانم اگر طراح حکیم و دانا در سازماندهی آن دانه بسیار کوچکی که جز آب در میان ندارد دخالت نمی کرد ، امکان داشت که قسمت های مختلف هلیله با نظامی که توضیح داده شد ، تشکیل گردد؟ اگر طراح هنرمندی درباره این دانه ، طرح ریزی وجود هلیله را نمی نمود ، نهایت این بود که با بزرگ شدن آن ، آبش زیاد می شد؛ ولی هرگز هلیله به وجود نمی آمد .

طیب : به وجود طراح و صانع هلیله اعتراف می کنم. از بیان شما کاملاً روشن است که نه تنها هلیله ، بلکه تمام موجودات هستی ، طراح و سازنده دارند؛ ولی این ، اعتراف به خدا نیست؛ زیرا از کجا معلوم که هلیله و سایر موجودات ، خودشان طراح و سازنده خود نباشند؟

ص: ۲۶

امام علیه السلام: با توجه به نظام دقیق و حکیمانه‌ای که مشاهده کردی، تصدیق نمی‌کنی که سازنده هلیله و سایر موجودات، باید حکیم و دانا باشد؟

طیب: نه.

امام علیه السلام: آیا این هلیله را هنگام پدید آمدن و پس از این که فاسد می‌شود و از بین می‌رود، ملاحظه کرده‌ای؟

طیب: آری؛ ولی من اعتراف کردم که هلیله پدیده است و نگفتم که «صانع نمی‌شود پدیده باشد» تا نتواند خود را بیافریند.

امام علیه السلام: تو ابتدا گفتی که آفریننده حکیم، ممکن نیست پدیده باشد و بعد اعتراف کردی که هلیله پدیده است. نتیجه این دو اعتراف، این می‌شود که هلیله مصنوع است و خداوند عزّ و جلّ صانع و سازنده آن. اکنون اگر برگردی و باز بگویی که هلیله خودش را ساخته به آنچه انکار کرده‌ای (پدیده بودن صانع)، اعتراف می‌کنی. علاوه بر این، تو با اعتراف به سازنده حکیم و دانا، به خدا اعتراف کرده‌ای؛ ولی در نام گذاری اشتباه می‌کنی؟

طیب: چه طور.

امام علیه السلام: چون تو به وجود داشتن یک موجود حکیم و دقیق و با تدبیر اعتراف می‌کنی؛ ولی وقتی از تو می‌پرسم که «آن کیست؟»، می‌گویی: هلیله. بنابراین، تو به وجود خدا اعتراف می‌کنی؛ ولی در

ص: ۲۷

نامگذاری، اشتباه می‌نماید و نام خدارا هلیله می‌گذاری و اگر دقت کنی، می‌فهمی که هلیله کمتر از آن است که بتواند خود را بیافریند و ناتوان تر از آن که بتواند مدبر خود باشد.

طیب که خود را از پاسخ ناتوان دید، گفت: آیا جز این، دلیل دیگری هم داری؟

امام علیه السلام: آری. بر اساس گفته تو، باید هلیله بتواند طراح و سازنده خود باشد و باید بداند که چگونه خود را بسازد. بنابراین، چرا خود را کوچک و ناتوان و ناقص ساخت و چرا از شکسته شدنش امتناع نمی‌کند و مانع از خوردن خود نمی‌شود؟ چرا خود را پست، قابل خوردن، تلخ، بد شکل، بی طراوت و خشک ساخت؟

طیب: چون بیش از این، قدرت نداشت و یا قدرت داشت، ولی مایل بود خود را این طور بسازد.

امام علیه السلام: بگو ببینم چه وقتی این هلیله خود را ساخته و به تدبیر وجود خود پرداخته است؟ آیا پیش از این که وجود پیدا کند، یا پس از به وجود آمدن؟ اگر بگویی: خود را پس از وجود یافتن آفریده، که این سخن از روشن‌ترین محال‌هاست. چگونه می‌شود هلیله موجود و مصنوع باشد و سپس دوباره خود را بسازد؟ بنابراین، نتیجه کلام تو، این می‌شود که یک هلیله دو بار وجود پیدا کرده و ساخته شده است.

ص: ۲۸

واگر بگویی: خود را پیش از وجود پیدا کردن آفریده و تدبیر نموده، بطلان این سخن و دروغ بودن آن نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا هلیله قبل از وجود، چیزی نبوده تا بتواند خود را به وجود آورد. تو چه طور به من ایراد می‌گیری که می‌گویم: «چیزی که وجود داشته (خدا)، چیزهایی را که وجود نداشته اند، به وجود آورده است»؛ ولی به سخن خودت ایراد نمی‌گیری که می‌گویی: چیزی که نیست (هلیله قبل از وجود)، چیزی را که وجود ندارد، به وجود می‌آورد؟ فکر کن، بین عقیده کدام یک به حق نزدیک تر است.

طیب: عقیده شما.

امام علیه السلام: بنابراین، چه مانعی دارد که با من هم عقیده شوی؟

طیب: تا کنون برایم روشن شد که موجودات مختلف و از جمله هلیله طراح و سازنده خود نیستند؛ ولی این مطلب به ذهنم رسید که درخت، سازنده هلیله است؛ زیرا هلیله از آن بیرون می‌آید.

امام علیه السلام: بنابراین، درخت را که ساخته؟

طیب: هلیله ای دیگر.

امام علیه السلام: بالاخره چی؟ رشته هلیله ها و درخت هایی که آنها را به وجود آورده، دنبال می‌کنیم تا به اولین درخت برسیم. یا باید بگویی اولین درخت را خدا ساخته و یا باید بگویی بی نهایت درخت و هلیله وجود داشته است، که اگر صورت دوم را انتخاب کنی، از تو سؤالی داریم.

ص: ۲۹

طیب: پرس .

امام علیه السلام: تصدیق می کنی که تا دانه هلیله در دل خاک نرود و هستی خود را از دست ندهد، از آن، درخت به وجود نمی آید؟

طیب: درست می فرماید .

امام علیه السلام: پس از این که هلیله هستی خود را از دست داد، درخت صد سال زندگی می کند. بنابراین، مدبر و مربی درخت در این مدت کیست؟ چاره ای نداری، جز این که بگویی: آفریننده درخت؛ زیرا اگر باز بگویی: هلیله، با فرض این که در مدت مذکور هلیله ای وجود ندارد، منافات دارد .

طیب: نه، نمی گویم که مدبر درخت در این مدت، هلیله است .

امام علیه السلام: بنابراین، به وجود خداوند به عنوان آفریدگار و سازنده پدیده ها اعتراف می کنی. آیا باز هم تردید داری؟

طیب: توقف دارم. امام که می دانست علت توقف او حل نشدن مسئله «شناخت» است و طیب، تنها راه شناخت را حس می پندارد و به همین جهت نمی تواند به وجود خدا اعتراف کند، با این که سابقاً توضیحات نسبتاً کافی در این زمینه داده بود، دوباره سخن را به مسئله شناخت کشاند:

امام علیه السلام: برخلاف آنچه تو می پنداری [ که عقل برای شناخت موجودات، نیازمند به حس است ]، من معتقدم که حس، برای

ص: ۳۰

شناخت موجودات ، نیازمند به عقل است . (۱)

طیب : من این مطلب را بدون دلیل روشن ، نخواهم پذیرفت .

امام علیه السلام : این را می دانی که گاهی تمام حواس یا بعضی از آنها موقتاً تعطیل می شود و روح ، تدبیر بدن را به عهده می گیرد؟

طیب : این سخن ، شبیه به دلیل است؛ ولی مایلم مطالب را به بیان دیگری توضیح دهید؟

امام علیه السلام : این را قبول نداری که روح پس از تعطیل شدن موقتاً حواس ، در بدن باقی است؟

طیب : چرا؛ ولی وقتی حواس تعطیل شد ، دیگر عقل نمی تواند چیزی را درک کند .

امام علیه السلام : می دانی که کودک ، هنگام ولادت نمی تواند از حواس پنجگانه اش استفاده کند .

طیب : مطلب ، همین طور است .

امام علیه السلام : اگر این طور است ، بنابراین کدام حس ، کودک را در هنگام گرسنگی ، به خواستن شیر راهنمایی می کند؟ و کدام حس او را در هنگام سیر شدن، پس از گریه به خنده وا می دارد؟ کدام یک از حواس پرندگان گوشتخوار و پرندگان دانه خوار ، آنها را راهنمایی می کند که در برابر جوجه های خود ، گوشت و یا دانه

۱- برای تحقیق بیشتر ، ر. ک : فلسفه ما (نوشته دانشمند محترم شهید سید محمدباقر صدر) ، ص ۲۷ (تحت عنوان «نظریه حسی » )  
و ص ۴۷ (تحت عنوان «منطق تجربی » ) .

ص: ۳۱

بریزند و آن گاه گوشتخواران به سوی گوشت و دانه خواران به سوی دانه حرکت کنند؟ اگر حواس پنجگانه سبب شناخت آنهاست، این دو نوع پرنده، هر دو دارای حواس پنجگانه اند. پس چرا یکی به طرف دانه می رود و دیگری به سوی گوشت؟ آن حس که به یکی می فهماند دانه با دستگاه هاضمه اش مناسب است، و به دیگری می فهماند گوشت برایش خوب است، کدام حس است؟ چرا جوجه های پرندگان که در آب زندگی می کنند، وقتی در آب انداخته می شوند، شنا می کنند؛ ولی جوجه های پرندگان صحرا، در آب غرق می شوند، در صورتی که هر دو دارای حواس پنجگانه اند؟ و چرا این حواس برای پرندگان نوع اول مفید است و آنها را در شنا یاری می دهد؛ ولی برای پرندگان نوع دوم، مفید نیست؟ چرا مورچه ای که اصلاً آب ندیده، وقتی در آب انداخته می شود، شنا می کند؛ ولی آدم پنجاه ساله نیرومند و دانا، در صورتی که شنا نداند، غرق می شود؟ اگر تنها راه شناخت، حواس پنجگانه است، چرا او با آن عقل و حواس سالم و تجربه کافی، آنچه را مورچه شناخته، نمی تواند درک کند؟ آیا مطالب گذشته کافی نیست که بفهمی آنچه کودک را به سوی شیرِ بسیج می کند و پرنده دانه خوار را به جمع آوری دانه، و گوشتخوار را به خوردن گوشت و می دارد، روح است، که مرکز عقل است؟



ص: ۳۲

طیب که کاملاً در پاسخ درمانده بود، گفت: من نمی‌توانم بفهمم که عقل، چیزی را بدون حواس درک کند. در این جا امام چون دید که طیب، خیلی علاقه مند است تا از راه حس خدا را درک کند، به طور مشروح بیان می‌فرماید که چگونه عقل از راه حواس پنجگانه با مطالعه پدیده‌های هستی می‌تواند به وجود خدا پی ببرد، و سپس در توضیح این معنا که روح (مرکز عقل) بدون حواس پنجگانه می‌تواند ادراکاتی داشته باشد، چنین می‌فرماید:

امام علیه السلام: آیا خواب دیده‌ای که مشغول خوردن و آشامیدن، به طوری که احساس لذت کنی؟

طیب: آری.

امام علیه السلام: آیا خود را در خواب در حال خنده یا گریه و یا در حال گردش در شهرهایی که قبلاً دیده‌ای یا اصلاً آنها را ندیده‌ای، مشاهده کرده‌ای، به طوری که مشخصاتی را که از آن شهرها می‌دانی، در خواب ببینی؟

طیب: آری، بی اندازه.

امام علیه السلام: آیا یکی از اقوام و خویشاوندان خود را که مرده است، در خواب دیده‌ای که مانند پیش از مرگ، آنها را بشناسی؟

طیب: آری، خیلی زیاد.

امام علیه السلام: در حال خواب، عقل تو به کمک کدام یک از حواس، مرده‌ها را شناخته و با آنها سخن گفته و از غذای آنها خورده، و [یا] در

ص: ۳۳

شهر گردش کرده و خنده یا گریه نموده است؟

طیب: نمی توانم بگویم با کدام حس. این کارها در حال خواب از حواس ساخته نیست؛ چون در حال خواب، حواس مانند مرده می شوند که نه می شنوند و نه می بینند.

امام علیه السلام: آیا پس از بیدار شدن، آنچه را در خواب دیده ای، کاملاً به یاد داری و برای دوستان نقل می کنی؟

طیب: آری، همین طور است؛ بلکه گاه می شود واقعه ای را پیش از وقوع، در خواب می بینم و پیش از این که شب شود، آن واقعه در خارج اتفاق می افتد.

امام علیه السلام: کدام حس سبب می شود که آنچه در خواب دیده ای، در حافظه تو بماند تا پس از بیداری یادت باشد؟

طیب: در این امر، حس دخالتی ندارد.

امام علیه السلام: باز هم اعتراف نمی کنی که در حال خواب، روح که مرکز عقل است امور مذکور را درک می کند؟

طیب: آنچه در خواب می بینم، مانند سراب است. چگونه وقتی کسی از دور سراب را می بیند، آب می پندارد، ولی وقتی نزدیک می شود، می بیند چیزی نیست؛ خواب هم همین طور است.

امام علیه السلام: چگونه آنچه را در خواب دیده ای (مانند: خوردن غذای ترش و شیرین، و سرور و غم)، به سراب تشبیه می کنی؟

طیب: چون همان طور که وقتی به مکان سراب می رسم، هیچ

ص: ۳۴

می شود. وقتی بیدار می گردم، آنچه را در خواب دیده ام، نابود می گردد.

امام علیه السلام: اگر چیزی را بگویم که در خواب دیده ای و بر خلاف سراب که هیچ گونه اثر عینی ندارد در تو اثر گذاشته باشد و از آن لذت برده باشی، سخنم را تصدیق می کنی؟

طیب: آری.

امام علیه السلام: تا به حال در خواب، با زنی ناشناس یا شناس آمیزش جنسی انجام داده ای تا این که محتمل شوی؟

طیب: آری بی اندازه.

امام علیه السلام: آیا به همان اندازه که در بیداری از آمیزش جنسی لذت می ببری، در خواب لذت نمی ببری، و به همان اندازه که در بیداری از تو منی خارج می شود، در خواب خارج نمی شود؟ این معنا ادّعی تو را در مورد تساوی خواب و سراب، باطل می کند.

طیب: کسی که در خواب محتمل می شود، در خواب، همان چیزهایی را می بیند که در بیداری به وسیله حواس دیده است.

امام علیه السلام: این سخن، نظریه مرا تأیید می کند؛ زیرا تو ناخودآگاه، اعتراف کردی که عقل پس از تعطیل شدن حواس، می تواند چیزهایی را درک کند. بنابراین چگونه شناخت عقل را، در حالی که حواس تعطیل نشده اند، انکار می کنی؟

طیب: فکر می کردم نمی توانی مسئله «شناخت» را حل کنی و

ص: ۳۵

اکنون مطالبی می‌گویی که قدرت پاسخگویی ندارم .

امام علیه السلام: گواه صدق مطالب گذشته را در همین جلسه برایت بیان می‌کنم .

طیب: بفرمایید ، که من در این مسئله سرگردان شده‌ام!

امام علیه السلام: در مورد کارهای تجاری یا صنعتی و یا ساختمانی، آیا این طور نیست که ابتدا فکر می‌کنی و پس از تفکر ، در مقام عمل، طرحی را که درست و زیبا تشخیص داده‌ای ، پیاده می‌کنی ؟

طیب: چرا ، همین طور است .

امام علیه السلام: آیا در هنگام فکر کردن ، از هیچ یک از حواس خود کمک می‌گیری ؟

طیب: نه .

امام علیه السلام: آیا نمی‌دانی که پیام‌رسانی عقلت به تو ، حقیقت دارد ؟

طیب: قطعاً مطلب همین طور است. بیشتر توضیح بدهید تا به طور کلی ، شک و تردید از دلم پاک شود . امام علیه السلام به سخن ادامه داد و گفتگو بین او و امام طول کشید ، تا آن جا که هیچ شبهه‌ای در مسئله «شناخت خدا» در دل طیب نماند و با کمال صراحت اعلام کرد: گواهی می‌دهم خدایی جز «الله» وجود ندارد، و او یکتا و بی‌همتاست. (۱)

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۵۲ ۱۹۳ .

ص: ۳۶

..

ص: ۳۷

**فصل دوم : امام صادق و ابوشاكر****موضوع بحث : شناخت ، عامل پیدایش مذهب و دیگر مسائل علمی و فلسفی**

فصل دوم : امام صادق و ابوشاكر موضوع بحث : شناخت ، عامل پیدایش مذهب و دیگر مسائل علمی و فلسفی امام صادق علیه السلام  
كلاس درس باشكوهی داشت ۱ و هر روز پس از پایان

## افسانه خداپرستی

## حس ، تنها راه شناخت

درس ، مخالفان علمی خود را می پذیرفت، ایرادهای آنان را می شنید و به آنها پاسخ می داد . گاهی بحث و گفتگو طول می کشید و نمی توانست ناهار را در منزل صرف کند. کسی را می فرستاد از بازار برایش یک نان می خرید. چند لقمه نان خالی می خورد و به بحث ادامه می داد . او از شاگردان می خواست که تا درس تمام نشده ، ایراد نگیرند؛ ولی پس از پایان درس ، هر چه می خواهند ، پرسند . معمولاً وقتی درس تمام می شد ، موقع نماز ظهر بود و امام پس از نماز به خانه می رفت. یک روز ، مردی به نام «ابوشاکر» پس از نماز ، پیش او آمد . ابو شاکر : اجازه می دهید که هر چه می خواهم ، بگویم ؟

امام علیه السلام : هر چه می خواهی ، بگو .

افسانه خداپرستی ابو شاکر : تو چرا شاگردان و شنوندگان دیگر خود را با افسانه فریب می دهی ؟

امام علیه السلام : با کدام افسانه؟

ابوشاکر : آنچه درباره خدا می گویی ، چیزی جز افسانه نیست و تو با افسانه سرایی می خواهی مردم را به پذیرفتن چیزی که نیست، وا بداری .

حس ، تنها راه شناخت ابوشاکر ادامه داد : هر چه وجود دارد، با یکی از حواس پنجگانه می توان به وجود آن

ص: ۳۹

پی برد. بنابراین به دلیل این که ما با هیچ یک از حواس نمی توانیم خدا را درک کنیم، خدایی وجود ندارد. ممکن است بگویی: هر چند انسان نمی تواند با حواس پنجگانه خدا را درک کند، ولی با حواس باطنی می تواند به وجود او پی برد. این سخن هم درست نیست؛ زیرا استفاده [از حواس باطنی] وابسته به استفاده از پنج حس ظاهری است. اگر توانستی در ذهن خود چیزی را مجسم کنی که در تجسم آن، یک یا چند حس ظاهری دخالت نداشته باشد! وقتی تو شکل یک دوست غائب را در ذهن خود مجسم می کنی، اگر حس بینایی تو نباشد، امکان ندارد او را ببینی و اگر حس شنوایی تو نباشد، امکان ندارد صدایش را بشنوی. وقتی دست او را در دست می گیری، از حس لامسه خود استفاده می کنی، و گرنه نمی توانی در باطن، دست او را لمس کنی. پس تمام احساسات باطنی، وابسته به احساسات پنجگانه ظاهری است و هرگاه این احساسات نباشد، هیچ چیز قابل درک نیست. بنابراین اگر بگویی: من خدا را با احساسات باطنی درک می کنم، من گفته تو را نمی پذیرم. ممکن است بگویی: که خداوند را با عقل درک می کنم، نه با حس ظاهر و باطن. این هم درست نیست؛ زیرا عقل هم بدون حواس پنجگانه



ص: ۴۰

**صنم هندوها**

نمی تواند چیزی را درک کند. اگر توانستی به وسیله عقل ، بدون کمک گرفتن از یک یا چند حس، وجود چیزی را ثابت کنی ، من می پذیرم که تو می توانی با عقل خود پی به وجود خدا ببری! خدایی که تو مردم را به آن دعوت می کنی ، چیزی نیست جز آنچه از قوه خیال تو بیرون آمده است . تو در خیال خود ، موجودی را تصوّر کرده ای و او را به شکل خود در آورده ای و چون خود حرف می زنی و غذا می خوری و می خوابی، تصوّر می کنی که او حرف می زند و غذا می خورد و می خوابد، و برای این که نفوذ خود را حفظ کنی ، او را به کسی نشان نمی دهی و می گویی که او دیده نمی شود و دیده نخواهد شد و از مادر زائیده نشده است و کسی از صُلب او به وجود نخواهد آمد .

صنم هندوها ابو شاکر : خدای تو که دیده نمی شود ، مانند صنم مقنع هندوهاست. در هندوستان یک بت وجود دارد که جلوی آن ، یک پرده کشیده اند و هیچ کس آن بت را نمی بیند و متولیان ، به هندوها می گویند : آن بت هرگز خود را به افراد نشان نمی دهد ؛ زیرا می داند که پس از دیدن او فوراً خواهند مُرد . تو می گویی که این جهان را خدا آفریده است، آن هم خدایی که دیده نمی شود و صدایش را نمی توان شنید و فقط یک نفر ، صدای او را شنیده و آن هم پیامبر است .

## پیدایش خود به خودی هستی

### آخرین سخن

پیدایش خود به خودی هستیابوشاکر: ولی من می گویم که جهان را کسی نیافریده و به خودی خود به وجود آمده است. آیا علف صحرا را کسی می آفریند؟ آیا مورچه و پشه را کسی می آفریند؟... مگر نه این است که این موجودات به خودی خود به وجود می آیند؟ من فریب تو را نمی خورم و افسانه ات را درباره خدایی که دیده نمی شود، نمی پذیرم. من خدایی را می پرستم که بتوانم با دو چشم خود، او را ببینم و با دو گوش خود، صدایش را بشنوم و اگر صدا ندارد، با دو دست، او را لمس نمایم. چرا تو با این افسانه ها مردم را گمراه می کنی و چرا نمی گذاری که مردم، واقعیت را ببینند، نه افسانه را؟ آفریدگار، ما هستیم، نه خدا. من، خدای خود را با دست هایم می تراشم و به وجود می آورم و تو، خدای خود را از پندارت به وجود می آوری!

آخرین سخندر تمام مدتی که ابوشاکر سخن می گفت، امام حتی یک بار هم چیزی نگفت. شاگردان امام که حضور داشتند، دو سه بار خواستند چیزی بگویند؛ ولی امام به آنها اشاره می کردند که ساکت باشید. سخنان ابوشاکر تمام شد؛ ولی امام همچنان ساکت بود. گویا

ص: ۴۲

**پاسخ به انتقادات**

منتظر بود باز هم اگر مطلبی دارد، بگوید . چند لحظه گذشت.

امام علیه السلام: سخنت تمام شد ؟

ابوشاکر: آخرین حرف من ، این است که تو شناخت خدای نادیده را وسیله ای برای رسیدن به ریاست و ثروت و خوشگذرانی قرار داده ای و دیگر ، سخنی ندارم .

پاسخ به انتقادات امام علیه السلام: اینک که سخن تو تمام شد ، پاسخ انتقاداتی تو را می دهم؛ ولی جواب را از آخرین قسمت انتقادات شروع می کنم: گفتم من از این جهت ، مردم را به خداپرستی دعوت می کنم که به وسیله فریب دادن آنها دارای نفوذ و ثروت شوم و خوشگذرانی نمایم . اگر زندگی من مانند خلیفه ( زمامدار وقت ) بود، این اتهام درست بود و انتقاد تو به جا؛ ولی خودت امروز در این جا غذای روز مرا دیدی و مشاهده کردی که چند لقمه نان خالی است . از تو دعوت می کنم که امشب به خانه من بیایی تا غذای شب مرا هم ببینی و مشاهده کنی اثاث خانه من چیست؟ اگر من خواهان جمع آوری ثروت بودم تا [ به گفته تو ، ] زندگی را به خوشی بگذرانم ، لزومی نداشت که از راه تبلیغ خداپرستی به این مقصد برسم، من می توانستم از راه [کیمیاگری \(۱\)](#) ثروتمند گردم و یا می توانستم از راه بازرگانی سرمایه دار شوم، خصوصاً که اطلاعات من

۱- مقصود ، علم شیمی است که امام ششم علیه السلام در آن دست داشت . ( م )

ص: ۴۳

راجع به اوضاع کشورهای دیگر، بیش از بازرگانان است و می دانم که در هر کشور، چه نوع کالایی تولید می شود و کدام یک را می توان به کشورهای دیگر برد تا سود [بیشتری] به دست آید. از بازرگانان این شهر پیرس که: در اصفهان و ارزنه الروم و کیلیکی، چه نوع کالایی تولید می شود که خرید آن از لحاظ تجاری برای بازرگانی که آنها را وارد جزیره العرب می نماید، سود دارد؟ من تصوّر نمی کنم که آنها بتوانند به تو پاسخ بدهند؛ برای این که بازرگانان این جا، فقط کالاهای ممالک شام و مصر و جزیره و بین النهرین را می شناسند (۱) و از کالاهای ممالک دیگر که وارد کردن آنها به جزیره العرب سود دارد، بی اطلاع هستند؛ ولی من می دانم در کشورهای خارجی چه کالاهایی وجود دارد که می توان آنها را به این جا آورد و فروخت و سود برد، و نیز می دانم که آن کالاها را از چه راهی باید وارد نمود که هزینه حمل آنها، کمتر باشد. تو گفتی من از تبلیغ خداپرستی قصد فریب دادن مردم را دارم تا به ثروت برسم. در پاسخ تو می گویم: از روزی که من مردم را تبلیغ می کنم تا امروز، از هیچ کس، غیر از هدایای کوچک، آن هم از نوع میوه دریافت نکرده ام. تصدیق می کنی که کسی یک عمر، مردم را تبلیغ به خداپرستی نمی کند تا در عوض در هر سال چند دانه انار

---

۱- مقصود از جزیره، قسمت شمالی بین النهرین است. چون در قدیم، رودخانه ها این قسمت را از سه طرف احاطه می کردند، عرب ها نام «جزیره» را بر آن نهاده بودند. (م)

ص: ۴۴

و مقداری خرماى نوبّر دریافت نماید! شنیده ام پدر مرواریدفروش بوده و شاید تو در کودکی، زیر دست پدر، مروارید را شناخته باشی ... من انواع جواهر را می شناسم و گوهری نیست که آن را نشناسم و ارزش آن را ندانم. اگر من می خواستم زراندوزی کنم، نیازی نبود که از راه دعوت به خداپرستی به این هدف برسم. می توانستم از راه جواهرفروشی توانگر شوم. می دانی چند نوع زمرد وجود دارد؟

ابوشاکر: نه.

امام علیه السلام: می دانی چند نوع یاقوت وجود دارد؟

ابوشاکر: خیر.

امام علیه السلام: می دانی الماس چند نوع است، و دارای چند رنگ است؟

ابوشاکر: خیر.

امام علیه السلام: من انواع الماس ها را می شناسم و از بهای هر نوع آن اطلاع دارم، بدون این که جواهرفروشی کرده باشم. می دانی درخشندگی الماس از چیست؟

ابوشاکر: نه من الماس فروش بوده ام و نه پدرم تا بدانم.

امام علیه السلام: درخشندگی الماس در اثر تراش است. آیا می دانی الماس چگونه به دست می آید؟

ص: ۴۵

**اعتقاد به نادیده ها**

ابوشاكر: نه .

امام علیه السلام: الماس در بستر رودخانه ها و نهراها به دست می آید ... (۱) این مطالب را از این جهت برایت گفتم تا بداننی که اگر من قصد جمع آوری ثروت را داشتم ، می توانستم از راه جواهرفروشی [ یا از راه های قبلی ] ثروتمند شوم ... .

اعتقاد به نادیده ها امام علیه السلام: اکنون به پاسخ قسمتی دیگر از انتقادات که اساس انتقاداتی توست می پردازم : گفتم من افسانه سرایی می کنم و مردم را دعوت به پرستش خدایی می کنم که دیده نمی شود . تو که منکر خدای نادیده ای، آیا می توانی درون خود را ببینی ؟

ابوشاكر: نه .

امام علیه السلام: اگر می توانستی درون خود را ببینی ، [ دیگر ] نمی گفتمی : چون خدا را نمی توان دید، عقیده به خدا افسانه است .

ابوشاكر: دیدن درون، چه ربطی به پرستش خدایی دارد که نیست؟

امام علیه السلام: تو می گویی چیزی که دیده نشود و صدایش قابل شنیدن

---

۱- . امروزه نیز همان طور که امام علیه السلام فرموده الماس از چشمه سارها و نهراها و رودخانه ها به دست می آید و هر نقطه از قاره آفریقا که الماس از آن به دست می آید ، بستر خشک رودخانه های قدیمی بوده و فقط الماس کوه های اورال در روسیه از این قاعده مستثنی است ، که آن هم الماس واقعی نیست . (م)

ص: ۴۶

**حرکت خون****فعالیت سلولهای زنده**

نباشد و قابل لمس کردن، یا بوییدن و یا چشیدن نباشد، وجود ندارد و چون وجود ندارد، قابل پرستش نیست؟

ابوشاكر: آری؛ مطلب من همین است .

حرکت خونام علیه السلام: آیا تو صدای حرکت خون را در بدن خود می شنوی؟

ابوشاكر: نه! مگر خون در بدن حرکت دارد؟

امام علیه السلام: آری. آیا تو بوی حرکت خون را در بدن خود استشمام می نمایی؟

ابوشاكر: خیر .

امام علیه السلام: خون، هر چند دقیقه یک بار در تمام بدن تو حرکت می نماید و اگر حرکت خون به مدت چند دقیقه در بدن تو متوقف شود، خواهی مُرد .

ابوشاكر: من نمی توانم حرکت خون را در بدنم بپذیرم .

امام علیه السلام: آنچه تو را از پذیرفتن حرکت خون در بدن جلوگیری می کند، جهل (نادانی) است و عیناً همین جهل است که مانع از پذیرفتن خدای یگانه می گردد .

فعالیت سلولهای زندهامام علیه السلام: آیا تو از مخلوقاتی که خداوند آفریده و آنها را در بدن تو

ص: ۴۷

**حرکت اتم در درون سنگ**

به کار گمارده و تو در نتیجه کار آنها زنده هستی ، اطلاع داری ؟

ابوشاکر : خیر .

امام علیه السلام: چون تو تنها آنچه را می بینی ، وجودش را باور می کنی، نمی توانی از وجود آنها آگاه گردی . اگر دانشمند شوی ، خواهی دانست که در وجود تو ، آن قدر موجودات زنده هست که شماره آنها به اندازه شماره ریگ های بیابان است. آنها در کالبد تو به وجود می آیند و رشد می کنند و دارای اولاد می شوند و بعد از مدتی ، از کار می افتند؛ ولی تو نه آنها را می بینی، نه صدایشان را می شنوی، نه می توانی آنها را لمس نمایی و نه بوی آنها را استشمام کنی و نه می دانی که دارای چه مزه ای هستند . آنها به وجود می آیند و رشد می کنند و می میرند تا تو زنده بمانی... . تو تصوّر می کنی که به خاطر روشنفکری ، وجود آنها را انکار می کنی ، در صورتی که علت انکار آنها نادانی و نفهمی است . اگر تو خود را می شناختی و می دانستی که در وجود تو چه می گذرد ، نمی گفتی : چون من خدا را نمی بینم ، وجودش را نمی پذیرم و خدای یگانه نادیده را افسانه می دانم .

حرکت اتم در درون سنگامام علیه السلام: آیا این سنگ را می بینی که در پای این ایوان کار گذاشته اند؟ تو آن را جامد و بی حرکت می پنداری؛ چون چشم تو حرکت آن را



### بطلان فرضیه حیات خود به خودی

نمی بیند، و هر کس به تو بگوید که در این سنگ حرکاتی وجود دارد که حرکات ما که در این جا جمع هستیم ، در برابر آن ، چون سکون است، گفته اش را نمی پذیری و می گویی که افسانه سرایی می کند و خود را هم مردی عاقل به شمار می آوری ، غافل از این که چون نادان هستی ، نمی توانی به حرکت درون این سنگ پی ببری و شاید روزی برسد که بر اثر توسعه علم، مردم بتوانند حرکت درون سنگ را ببینند (۱).

بطلان فرضیه حیات خود به خودیامام علیه السلام: ای ابوشاکر! تو گفتی : هر چه در این جهان به وجود می آید ، همانند علف خودرو به خودی خود ایجاد می شود و آفریدگار ندارد؛ اما فکر نکردی که علف در صحرا تا وقتی تخم نداشته باشد [ و شرایط روئیدن آن فراهم نگردد ] ، نمی روید . اگر تو اهل دانش بودی، می دانستی که حکمت نمی پذیرد پدیده ای به خودی خود موجود شود؛ بلکه نیازمند به آفریدگار است، خواه آن پدیده جماد باشد ، یا گیاه و حیوان . اگر دانشمند بودی، می دانستی که در بین حکمای مکتب های مختلف ، حتی یک نفر هم وجود نداشته که به آفریدگار معتقد نباشد. آنچه به ظاهر موجب می شود که تصوّر گردد بعضی از حکما به خالق

۱- آن روز ، امروز است و مجله علم (Science) چاپ آمریکا به تاریخ ژوئن ۱۹۷۳ نوشته است که توانسته اند با عکس برداری به وسیله اشعه لیزر ، برای اولین بار ، حرکت مولکول ها را به طور وضوح ببینند و اتم های هر مولکول را به طور مفروض مشاهده کنند. (م)

## انکار خدا از نادانی است

عقیده نداشته اند، این است که آفریدگار را به نامی غیر از «الله (خدا)» خوانده اند، و گرنه حتی آنهایی که به طور کلی خدا را انکار کرده اند، باز در حکمت خود، به مبدأی عقیده دارند و نمی‌توانند از عقیده داشتن به مبدأ، بی‌نیاز باشند. (۱)

انکار خدا از نادانی استامام علیه السلام: انکار آفریدگار از نادانی است و نه دانایی. انسان عاقل، اگر تنها برای چند دقیقه، نظام بدن را در نظر بگیرد، می‌فهمد که این نظام بی‌کم و کاست و دائمی، یک ناظم دارد و همان کس که این جهان را به وجود آورده، ناظم آن است. ای ابوشاکر! تو به من گفستی که تو و من، هر دو، خدای خود را می‌سازیم و منظورت از این گفته، این بود که خدای ما به وسیله خود ما ساخته می‌شود، با این تفاوت که تو خدای خود را با ابزار نجاری با چوب می‌سازی و یا با ابزار حجاری از سنگ می‌تراشی و من، خدای خود را از اندیشه ام به وجود می‌آورم.

۱- نهایت چیزی که مادّیین می‌گویند، این است که: موجودی به نام مادّه یا انرژی، همیشه در جهان وجود داشته که مبدأ هستی با شکل فعلی گردیده است. بنابراین، مادّیین نیز به «خدا»، یعنی موجودی که همیشه وجود داشته و جهان هستی را با شکل فعلی به وجود آورده، معتقد هستند. چیزی که هست، می‌گویند پدیدآورنده جهان هستی با این شکل علمی و حساب شده، موجودی فاقد عقل و شعور و اراده به نام «انرژی» است. بنابراین، تفاوت خداپرست و مادّی، در این است که اولی معتقد به خدایی با شعور و اراده، و دومی معتقد به خدایی بی‌شعور و اراده (مادّه یا انرژی) است، هر چند هر دو معتقد به خدایند.

**خداپرستی ، موهوم پرستی نیست**

خداپرستی ، موهوم پرستی نیستامام علیه السلام :بین خدای من و تو یک تفاوت بزرگ هست و آن ، این که : پیش از آن که تو ابزار نجاتی یا حجاری را به دست بگیری و شروع به کار کنی، خدای تو وجود ندارد؛ ولی خدای من قبل از این که من اندیشه خود را به کار بیندازم ، وجود دارد . من خدای خود را از اندیشه خود بیرون نیاورده ام؛ چون خدای من، پیش از اندیشه من وجود داشته است . کاری که من کرده ام و می کنم ، این است که با به کار انداختن اندیشه خود، خدا را بهتر می شناسم و به عظمت او بیشتر پی می برم . هنگامی که تو به صحرا می روی و یک کوه بزرگ را می بینی و در صدد بر می آیی که آن را بهتر بشناسی ، آیا من می توانم بگویم که تو با دست خود ، آن کوه را به وجود آورده ای و یا به وسیله اندیشه ات آن را ساخته ای ؟ کوه ، قبل از تو وجود داشته و بعد از تو نیز خواهد بود و تو تنها می توانی آن را بهتر بشناسی . تازه ، این شناسایی هم محدود به میزان معرفت توست . تو نمی توانی کوه را به خوبی بشناسی؛ چون دانایی تو به اندازه ای نیست که بتوانی به مبدأ پیدایش آن پی ببری و بفهمی که پایان آن ، چه وقت است و از چه موادی تشکیل شده و در میان آن و یا در اعماق آن ، چه معادنی وجود دارد و آن معادن چه فوایدی برای انسان دارند .

ص: ۵۱

اگر تو آن قطعه سنگ را که از آن ، بت می تراشی ، می شناختی ، به این آسانی منکر وجود خداوند نمی شدی و [ به من ] نمی گفتی که من خدای خود را از اندیشه ام به وجود آورده ام. تو ، چون سنگ را نمی شناسی ، تصوّر می کنی که او مطیع دست های توست و تو می توانی آن را به هر شکلی که میل داری ، بتراشی ، در صورتی که این سنگ از آن جهت قابل تراش است که خداوند [ در هنگامی که ابتدای آن را نمی توان شناخت ] ، آن را از یک مایع [ خاصی ] به وجود آورده است ، تا این که تو امروز می توانی آن را بتراشی ، و گرنه چون شیشه در دست های تو می شکست .

ابوشاکر : مگر سنگ ، از مایع ساخته شده است ؟

امام علیه السلام : آری . ابوشاکر قاه قاه خندید ، به طوری که یکی از شاگردان امام ، خشمگین شد و خواست به او پرخاش نماید ؛ ولی امام مانع شد و گفت : بگذار بخندد .

ابوشاکر : من ، از این جهت می خندم که تو می گویی سنگ با آن سختی اش ، از آب ساخته شده است!

امام علیه السلام : من نگفتم که سنگ از آب ساخته شده ؛ بلکه گفتم سنگ در آغاز ، مایع بوده است .

ابوشاکر : مگر چه فرقی می کند؟ مایع ، همان آب است .

امام علیه السلام با شکیبایی اظهار کرد : چیزهایی وجود دارد که مایع اند ؛

## آیا خدا در درون موجودات است؟

ولی آب نیستند، و یا [اگر آب باشند] آب خالص نیستند. سنگ هم در آغاز، مایع بود؛ اما نه چون آب، هرچند مانند آب، روان بود و حرارتی زیاد از آن برمی‌خاست و قدرت خداوند، رفته رفته از حرارت آن مایع کاست و به قدری سرد شد که به شکل جامد در آمد و اگر در معرض حرارت زیاد قرار بگیرد، تغییر شکل می‌دهد و باز به شکل مایع در می‌آید.

آیا خدا در درون موجودات است؟ ابوشاکر: آیا خداوند یکتای نادیده، در درون سنگ است؟

امام علیه السلام: در درون همه چیز و در همه جا هست.

ابوشاکر: عقل من نمی‌تواند این را بپذیرد که چیزی که دیده نمی‌شود، در همه جا باشد.

امام علیه السلام: آیا عقل تو قبول نمی‌کند که هوا (که دیده نمی‌شود) در همه جا هست؟ (۱)

ابوشاکر: هر چند هوا دیده نمی‌شود، اما می‌توان آن را به طوری که گفتی، هنگام وزش باد حس کرد؛ ولی خدای تو را نمی‌توان حس نمود.

امام علیه السلام: آیا هنگامی که باد نمی‌وزد، تو می‌توانی وجود هوا را حس کنی؟

۱- این استدلال، بر اساس مبنای خصم است.

ص: ۵۳

**نقش خداپرستی در زندگی انسان**

ابوشاکر: خیر .

امام علیه السلام: تصدیق می کنی که آنچه نمی بینی و حس نمی کنی ، در همه جا هست ؟

ابوشاکر: آری .

امام علیه السلام: خدا هم از این جهت [ که دیده نمی شود و همه جا هست از باب مثال ] ، این طور است. این که می گویم [ از باب مثال ] ، برای این است که بین هوا که از عناصر است و آفریده شده با آفریدگار ، از لحاظ ماهیت ، شباهتی وجود ندارد ... .

نقش خداپرستی در زندگی انسانامام پس از مقداری صحبت، سخن را به نقش خداپرستی در زندگی انسان کشاند :

امام علیه السلام: حال کسی که در زندگی ، خدا را نمی پرستد ، مانند کسی است که در یک لحظه حس بینایی و شنوایی و بساوایی را از دست بدهد. او نمی داند که به کجا برود و چه بکند و بر چه چیزی تکیه نماید . (۱) نقش خداپرستی در زندگی ، آن قدر ضروری است که در زندگی

۱- . زیرا جهان منهای خدا ، کالبدی است بی روح و بی شعور و بی هدف و به همین خاطر ، دانشمندانی که جهان بینی مادی دارند (مانند سارتر) هستی را بی معنا و فاقد شعور معرفی می کنند . روی این اساس، انسان هم که جزئی از جهان هستی است ، نمی تواند هدف داشته باشد و لذا می بینیم که بشر قرن بیستم ، در اوج ترقی علم و صنعت، فلسفه اش به پوچی منتهی می شود .

## خداپرستی جانوران و گیاهان

جانوران نیز پرستش هست و آنها هم از پرستش خداوند، بی نیاز نیستند و اگر ما زبان آنها را می فهمیدیم، می توانستیم درک کنیم که آنها نیز خدا را می پرستند.

خداپرستی جانوران و گیاهانامام علیه السلام... من نمی گویم که جانوران از لحاظ پرستش خداوند، عقیده ای مانند ما دارند؛ ولی تردید ندارم که آنها مطیع قواعد یک مبدء هستند و از آن قواعد، صمیمانه اطاعت می کنند. ای ابوشاکر! حتی گیاهان هم خدا دارند و با شعور گیاهی خود، از احکام خداوند پیروی می نمایند، و گرنه به این صورت که می بینی، دارای زندگی منظم نبودند. در میان یکصد و پنجاه طبقه گیاهان (۱) که خداوند به وجود آورده و هر طبقه به انواعی تقسیم می شود، یک گیاه را نمی بینی که زندگی نامنظم داشته باشد. من می دانم که تو نمی توانی اینهایی را که من می گویم، بپذیری و شاید نمی توانی آنچه را می گویم، بفهمی؛ زیرا برای درک بعضی از مسائل، لازم است حداقل مقدمات علم را طی کرد تا عقل آدمی قدری پرورش یابد و نیرومندتر از دوره نادانی شود و آماده برای فهم بعضی از مسائل گردد.

---

۱- امروز هم علم گیاه شناسی، گیاهان را به یکصد و پنجاه طبقه بزرگ تقسیم می کند و هر طبقه دارای انواع و دسته هایی است. (م)

## خداپرستی جمادات

خداپرستی جمادات امام علیه السلام: من می گویم: نه فقط جانوران و گیاهان با شعور حیوانی و گیاهی خود، خداوند را می پرستند، بلکه جمادات هم با شعور جمادی، خداپرستند (۱) و اگر چنین نبود، زندگی جمادی آنها مختل می شد و ذرات جماد، از هم می پاشیدند. این روشنایی که مبدأ آن خورشید است نیز خدا را می پرستد؛ چون از قواعدی که خداوند برای آن مقرر کرده، اطاعت می نماید، و اطاعتش آن قدر دقیق و منظم است که از دو عامل متضاد به وجود می آید و هیچ یک از آن دو عامل روشنایی ندارد؛ ولی بعد از این که با هم بیامیزند، روشنایی به وجود می آید. (۲) اگر تنها به اندازه یک لحظه توجه خداوند از اداره امور جهان به چیز دیگر معطوف شود، جهان و هر چه در آن است، از بین خواهد رفت، یعنی مبدل به چیزهای دیگر خواهد شد؛ زیرا هیچ چیز از بین رفتنی نیست. ولی توجه خداوند هرگز از اداره امور دنیا به چیز دیگری معطوف نمی شود؛ زیرا جهان بر اساس قواعد ثابت و همیشگی اداره می شود. دانایی مطلق خداوند موجب گردیده که هر قاعده ای که برای اداره

۱- اشاره است به: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء، آیه ۴۴).

۲- مجله علم و زندگی نقل کرده که: به وجود آمدن روشنایی در مرحله نهایی، ناشی است از ادغام یک اتم از ماده با یک اتم از ضد ماده. (م)



## فلسفه مرگ

امور جهان وضع کرده ، همیشگی باشد و کلیه این قواعد بر اساس مصالح اند و قاعده ای وجود ندارد که در آن ، مصلحتی وجود نداشته باشد .

فلسفه مرگامام علیه السلام: یکی از قواعدی که در نظر افراد نادان ، بدون مصلحت و حتی زیانبار جلوه می نماید ، مرگ است؛ ولی مرگ آدمی ، بر اساس مصلحت است و اگر مرگ نباشد نوع بشر منقرض خواهد شد و دانشمندانی که در قدیم، در صدد بر آمدند تا مرگ را از بین ببرند ، اشتباه می کردند و من به دانشمندان آینده توصیه می کنم که در صدد بر نیایند تا مرگ را از بین ببرند .  
 (۱) ای ابوشاکر! چند لحظه فکر کن. فرضاً مرگ [طبیعی] وجود ندارد و آدمی می داند که همیشه زنده خواهد بود. در این صورت ، ستمگران در صدد برمی آیند که اموال دیگران را تصاحب کنند تا در زندگی نامحدود خود ، پیوسته ثروت داشته باشند و چون ضعفا در مقام مبارزه با آنها برآیند، آنها را نابود می سازند و چون نیرومند بودن، نسبی است، افرادی که دارای قدرت بیشتر هستند، نیرومندانِ درجه دوم را نابود می کنند و سپس بین نیرومندانی که در یک درجه اند ،

---

۱- فرمایش امام علیه السلام ما را به یاد الکسیس کارل انداخت که می خواست مرگ را از بین ببرد و در آن راه ، گام های مؤثری هم برداشت؛ ولی بعد پشیمان شد و کارهای مربوط به از بین بردن مرگ را ترک نمود. (م)

ص: ۵۷

**مرگ های ناگهانی**

پیکار شروع می شود تا بالاخره آن که از همه نیرومندتر است ، باقی می ماند و به فرض، آن شخص هرگز نمیرد و تا پایان جهان باشد ، نوع بشر منقرض گردیده است . و اگر فرضاً در صورت نبودن مرگ، نوع بشر از بین نرود، در مدّتی کوتاه که شاید از چندین صد سال تجاوز نکند شماره انسان ها آن قدر زیاد می شود که نوع بشر نه فقط تمام جانوران را می خورد، بلکه برای رفع گرسنگی ، همنوع خویش را نیز خوراک خود می کند .

ابوشاگر : گفتار تو درباره مرگ ، مرا حیران کرد!

امام علیه السلام : برای چه ؟

ابوشاگر : از گفتار شما این طور فهمیده می شود که ما هر چه زودتر باید خودکشی کنیم؛ زیرا مصلحت خداوند ، این است که آدمی بمیرد. بنابراین هر چه زودتر، بهتر!

مرگ های ناگهانی امام علیه السلام : کسی که خودکشی می کند ، بر خلاف قانون خداوند عمل می نماید؛ زیرا خداوند [ به خاطر مصالحی که فلسفه آفرینش بشر است ،] به ما دستور داده که در حفظ جان خود بکوشیم، و یکی از راه های حفظ جان ، این است که در خوردن و نوشیدن ، افراط نکنیم؛ زیرا در این صورت ، انسان عمر طبیعی خود را به انتها نمی رساند، و به همین جهت جدّ من فرمود : «شکم خود را قبر جانوران نکنید» .

ص: ۵۸

ابوشاكر: مقصود از این سخن چیست؟

امام علیه السلام: یعنی از خوردن گوشت زیاد پرهیزید.

ابوشاكر: من گوشت دوست دارم و نمی توانم از خوردن آن اجتناب کنم.

امام علیه السلام: نفرموده که به طور کلی گوشت نخوری. از زیاد خوردن آن پرهیز نما.

ابوشاكر: چرا؟

امام علیه السلام: برای این که خوردن گوشت زیاد، در بعضی از اشخاص موجب مرگ ناگهانی (سکته) می شود.

ابوشاكر: این اولین بار است که چنین حرفی را می شنوم!

امام علیه السلام: نگفتم که خوردن گوشت، موجب مرگ ناگهانی است؛ بلکه گفتم زیاد گوشت خوردن، آن هم در بعضی از افراد [ که مزاجشان آمادگی دارد، موجب آن می شود]. بنابراین، ممکن است کسی گوشت زیاد بخورد و به مرگ ناگهانی نمیرد.

ابوشاكر: مقصود شما از مرگ ناگهانی (سکته) چیست؟

امام علیه السلام: شخص، به ظاهر سالم است؛ ولی واقعاً بیمار. ناگهان بیهوش می شود و می میرد.

ابوشاكر: آیا ممکن است که انسان به ظاهر، سالم و در واقع، بیمار باشد؟

امام علیه السلام: آری. کسانی هستند که واقعاً بیمارند؛ ولی در خود اثری از

ص: ۵۹

آن احساس نمی کنند .

ابوشاکر: من نمی توانم بپذیرم که انسان بدون این که [ظاهراً] بیمار شود، [ناگهان] بمیرد. آری؛ ممکن است که در جنگ یا نزاعی دیگر کشته شود .

امام علیه السلام: تو تا چیزی را نبینی، وجودش را نمی پذیری و چون تا امروز ندیده ای که کسی به مرگ ناگهانی بمیرد، باور نمی کنی که آدمی [بدون این که ظاهراً بیمار باشد]، ممکن است ناگهان بمیرد؛ ولی بدان که سه گونه مرگ ناگهانی وجود دارد: یکی ناشی از مغز، دیگری ناشی از قلب، و سومی ناشی از خون. (۱)

ابوشاکر: چرا مغز و قلب و خون ما، یک مرتبه ما را نابود می کنند؟

امام علیه السلام: هر نوع مرگ ناگهانی، در مرحله آخر، ناشی از غلظت خون است و غلظت خون هم ناشی از خوردن گوشت زیاد و سایر غذاهای قوت دار است، در صورتی که در خوردن آن افراط نمایند. بعد از این که خون غلیظ شد، عوارض مرگ ناگهانی در مغز، یا قلب و یا در خود خون به وجود می آید و انسان را نابود می سازد .

۱- طبق اطلاعاتی که امروزه پزشکان دارند، مرگ ناشی از سکتته به سه علت کلی روی می دهد: اول، این که در مغز، لخته ای جلوی خون را بگیرد، یا این که خونریزی مغزی روی بدهد. دوم، این که در قلب، لخته ای جلوی خون را بگیرد و اکسیژن به یک قسمت قلب نرسد، یا بر اثر پاره شدن رگ، یک قسمت از سلول های قلب از غذا محروم گردد. و سومین علت سکتته، از خون است، به این ترتیب که لخته ای از خون در هنگام گردش خون، یک رگ را مسدود می کند که در این صورت، خون به سلول هایی که از آن رگ تغذیه می کنند و در ماورای محل انسداد قرار گرفته اند، نمی رسد. (م)

ص: ۶۰

**عامل مرگ****۱. بیماری**

در میان قبائل عرب صحرائشین، دیده نشده که کسی در اثر مرگ ناگهانی (سکته) بمیرد؛ برای این که آنها گوشت و سایر غذاهای مقوی را کم مصرف می کنند و بعضی از قبائل نیز گوشت نمی خورند، مگر سالی یک بار [، آن هم] در مکه به هنگام حج. چند نفر را در مدینه می شناسی که سن آنها به صد سال رسیده باشد؟

ابوشاکر: کسی را نمی شناسم که صدساله باشد.

امام علیه السلام: در همین شهر، زمانی که مردم در خوردن گوشت و سایر غذاهای مقوی افراط نمی کردند، مردان و زنان صدساله وجود داشتند؛ ولی هم اکنون [تنها] اگر به صحراهای اطراف مدینه که محل سکونت قبائل است، بروی، مشاهده می کنی که بین آنها مردان و زنان صدساله یافت می شوند. غلظت خون در بعضی از اشخاص، موجب مرگ ناگهانی (سکته) می شود؛ ولی در اکثر مردم، سبب پیری زودرس می گردد و آنها را پیش از این که عمر طبیعی شان به پایان رسد، می میراند.

عامل مرگ ابوشاکر: علت مرگ چیست؟

امام علیه السلام: دو چیز، موجب مرگ می گردد:

۱. بیماری همان طور که گفتم، آنهایی که مبتلا به مرگ ناگهانی (سکته) می شوند،

ص: ۶۱

**۲۰ پیری****معالجه پیری**

گرچه تصوّر می‌کنند که سالم هستند، ولی در باطن بیمارند و آنها از بیماری می‌میرند.

۲. پیریانسان اگر سالم هم باشد، بالاخره در اثر پیری خواهد مُرد. یکی از پزشکان قدیم یونان به نام «بقراط» گفته که پیری هم یک نوع بیماری است و روزی که راه علاج آن را پیدا کنند، انسان نمی‌میرد.

معالجه پیریابوشاکر: ولی پزشکان ما نمی‌توانند این بیماری را درمان کنند.

امام علیه السلام: نه، و من عقیده دارم که پزشک‌ها هرگز نخواهند توانست این بیماری را درمان نمایند.

ابوشاکر: از کجا می‌دانی که بیماری پیری، قابل درمان نیست؟

امام علیه السلام: چون مرگ، خواست خداست و قدرت و مصلحت او مرگ را به وجود آورده است.

ابوشاکر: پس این که می‌گویند بعضی از پیامبران گذشته دارای عمر جاوید شده‌اند و اکنون نیز زنده‌اند، چیست؟

امام علیه السلام: این مطلب را باور نکن، و هنوز در جهان، بشری به وجود نیامده که نمرده باشد و یا اگر اکنون زنده است، نمیرد. گفته آنان افسانه‌ای بیش نیست ...

ص: ۶۲

## اَجَل

اَجَلابوشاکر: من تصوّر می‌کنم پس از این که به خدای نادیده معتقد شوم، نبوّت پیامبر شما را خواهم پذیرفت؛ ولی با این که به پیامبر شما ایمان نداشته‌ام، قسمت‌هایی از قرآن را شنیده‌ام و می‌خواهم بگویم که گفتار اخیر شما [راجع به این که خوردن گوشت زیاد، موجب غلظت خون و مرگ ناگهانی می‌شود، آیا قرآن منافات دارد، و حتماً تو به قرآن عقیده داری؟

امام علیه السلام: آری، و آن را کلام خدا می‌دانم.

ابوشاکر: پس چرا بر خلاف کلام خدای خود حرف می‌زنی؟

امام علیه السلام: آنچه بر خلاف کلام خدا گفته‌ام، چیست؟

ابوشاکر: من شنیده‌ام که خداوند گفته است که هر کسی در موقعی که خداوند مقرر کرده، خواهد مُرد و مرگش نه یک ساعت جلو می‌افتد و نه یک ساعت عقب!

امام علیه السلام: آری؛ این، کلام خداست و در قرآن هست.

ابوشاکر: آیا نگفتی هر کس زیاد گوشت و غذاهای مقوی بخورد، پیش از این که هنگام مرگش رسیده باشد، می‌میرد؟

امام علیه السلام: آری.

ابوشاکر: بنابراین، کلام تو با سخن خدا منافات پیدا کرد.

امام علیه السلام: اولاً، من گفتم که بعضی از اشخاص، ممکن است در

ص: ۶۳

نتیجه خوردن گوشت و غذای مقوی دیگر به مقدار زیاد، دچار مرگ ناگهانی (سکته) گردند، نه همه. ثانیاً، فرق است بین عمر طبیعی و عمری که انسان به دست خود، آن را کوتاه می‌کند. آنچه خداوند فرموده که: هر کسی در موقعی که خداوند مقرر کرده، خواهد مرد، مربوط به عمر طبیعی است و کسی که خودکشی می‌کند، مشمول گفته خداوند، راجع به غیر قابل تغییر بودن لحظه مرگ، نمی‌شود. خداوند برای شخص، شاید هشتاد یا نود یا صد سال، عمر تعیین کرده؛ ولی او در جوانی با یک ضربت خنجر به عمرش خاتمه می‌دهد. کسی هم که با خوردن گوشت و سایر غذاهای مقوی به مقدار زیاد، خون خود را غلیظ می‌نماید، زمینه خودکشی را فراهم می‌سازد.



ص: ۶۴

..

## فصل سوم : پیامبر خدا و اشراف قریش

### موضوع بحث : نبوت

فصل سوم : پیامبر خدا و اشراف قریش موضوع بحث : نبوت در ابتدای بعثت، روزی ، پیامبر اسلام در صحن مسجدالحرام نشسته بود . جماعتی از اشراف و بزرگان قریش (مانند : ابوالبختری ، ابوجهل ، عاص بن وائل ، و ...) وارد مسجد شدند . پیامبر اسلام مشغول یاد دادن قرآن و قوانین اسلام به چند نفر از یاران خود بود . اشراف با دیدن پیامبر و یاران او گفتند : کم کم کار محمد بالا گرفته و فوق العاده مهم شده است . خوب است برویم او را سرزنش کنیم و با او بحث نماییم و با باطل نمودن آنچه آورده ، او را نزد یارانش شرمسار نماییم . شاید به این وسیله دست از گمراهی و سرکشی خود بردارد . اگر از این راه هم نشد ، چاره اش شمشیر است .

ابوجهل گفت: بسیار خوب؛ ولی چه کسی می تواند با او بحث کند؟ عبدالله بن ابی امیه پاسخ داد: من. آیا تو مرا به عنوان همتای نیرومند در بحث، قبول نداری؟ ابوجهل گفت: چرا. همگی با هم به طرف پیامبر حرکت کردند. عبدالله شروع به سخن کرد و گفت: محمّد! تو ادّعی خیلی بزرگی می کنی و گفتار حیرت انگیزی داری. می پنداری که فرستاده آفریدگار جهانی؛ ولی [به نظر من] برای آفریدگار جهان شایسته نیست که کسی مانند تو را برای رسالت انتخاب کند؛ زیرا تو هم مانند ما بشری هستی که می خوری و می آشامی و در بازارها راه می روی. (۱) نگاه کن، بین پادشاه روم و ایران، برای سفارت، کسی را انتخاب می کنند که دارای ثروت کلان و موقعیت اجتماعی فوق العاده، صاحب کاخ ها، خانه ها، خیمه ها و مالک چندین برده و خدمتکار باشد. آفریدگار جهان، که از این شاه هامهم تراست و اینها بنده های او هستند! بنابراین، او تو را با این فقر و تنگدستی به عنوان پیامبر انتخاب نمی کند و با این وضع، اگر تو سفیر او بودی، حتماً فرشته ای همراهت می فرستاد تا ادّعی تو را تصدیق کند و ما آن فرشته را می دیدیم. (۲)

۱- اشاره است به: «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (فرقان، آیه ۷).

۲- اشاره است به: «لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا» (فرقان، آیه ۷).

ص: ۶۷

بلکه اساساً اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد، فرشته ای را برای رسالت انتخاب می کرد، (۱) نه بشری مانند خود ما را. کسی تو را جادو کرده و از این جهت، خیال می کنی که پیامبری؛ ولی در واقع، این طور نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله :حرف دیگری هم داری؟

عبدالله: آری؛ اگر خدا می خواست برای ما پیامبری بفرستد، حتماً ثروتمندترین و پرنفوذترین افراد ما را انتخاب می کرد، نه تو را. این قرآن که به پندار تو، خداوند بر تو نازل کرده چرا بر شخص بزرگ و باشخصیتی از مکه (مانند ولید بن مغیره) یا طائف (مانند عروه بن مسعود) فرود نیامده است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله :حرف دیگری هم داری؟

عبدالله: آری؛ ما هرگز گفته های تو را باور نمی کنیم، مگر این که در مکه چشمه آبی جاری سازی. همان طور که می دانی، سراسر این سرزمین را کوه و سنگ فرا گرفته است. اگر می خواهی ما به تو ایمان بیاوریم، این سنگ ها را از این سرزمین بردار و چاه های متعددی حفر کن و چشمه های آبی در مکه جاری ساز که ما بی اندازه به آن محتاجیم. (۲) یا باید باغی از خرما و انگور داشته باشی که مورد استفاده خودت

۱- اشاره است به: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» (مؤمنون، آیه ۲۴) و «قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» (فصلت، آیه ۱۴).

۲- این خواسته و خواسته بعد به طور اجمال در سوره اسراء (آیه ۹۳-۹۰) آمده است.

ص: ۶۸

و ما قرار بگیرد و باید در این باغ ها جوی های آب ، روان نمایی . یا آسمان را پاره پاره کنی و بر سر ما فرو ریزی . یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما حاضر سازی ، به طوری که ما آنها را مشاهده کنیم . یا خانه ای از طلا داشته باشی . یا به آسمان بالا روی ، و بالا-رفتن تو را هم باور نمی کنیم ، مگر این که نامه ای از خداوند به این مضمون بیاوری . « این نامه ، از خداوند با اقتدار حکیم است به عبدالله بن امیه و کسانی که با او هستند. من لازم می دانم شما به فرستاده من ، محمد، ایمان بیاورید و گفتارش را تصدیق کنید که او از پیش من آمده است » . ولی پس از انجام دادن تمام این کارها که گفتم، باز هم نمی دانم که شخص من ، رسالت تو را می پذیرد یا نه ، که اگر ما را به آسمان هم بالا ببری و درهای آن را باز ، و ما را در آن وارد سازی ، می گوئیم چشم بندی و یا جادو کرده ای! (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله : سخن دیگری نداری ؟

عبدالله : این همه ایراد که گرفتم ، کافی نیست؟ نه! دیگر سخنی ندارم. در پاسخ این ایرادها آنچه به نظرت می رسد ، بگو و از آنچه در

---

۱- . اشاره است به: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ \* لَقَالُوا إِنَّمَا سُيُبُكَّرْتُ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ» (حجر ، آیه ۱۴ و ۱۵).

ص: ۶۹

دل داری ، پرده بردار ... . پیامبر، در این جا خداوند را مخاطب قرار داده ، چنین فرمود : خدایا! تو همه آوازاها را می شنوی و همه چیز را می دانی. می دانی که بندگانت چه گفتند . خداوند آیاتی بر او نازل کرد . پیامبر رو به عبدالله نمود و فرمود : این که گفتی من بشری مانند شماها هستم و غذا می خورم و راه می روم ، درست است؛ ولی امر رسالت به دست خداست. چه می شود کرد؟ خدا مرا شایسته پیامبری دیده و به رسالت انتخاب کرده است . این که گفتی پادشاهان ، سفیران متشخص و ثروتمند انتخاب می کنند و چرا خدا مرا انتخاب کرده ، معلوم می شود که اصلاً هدف رسالت را نمی فهمی . خداوند ، من فقیر را انتخاب کرده تا قدرت خود را به شما نشان دهد که چگونه شما با داشتن تجهیزات کافی و نیرو ، نمی توانید مرا نابود کنید و از نفوذ من در جامعه جلوگیری نمایید . او به زودی ، مرا بر شما پیروز می کند؛ گروهی از شما را خواهم کشت و گروهی را در بند خواهم کشید. و سپس شهرهای شما را تحت کنترل من در می آورد ... این که گفتی : «اگر پیامبر بودی ، فرشته ای همراهت می آمد که رسالت تو را گواهی کند؛ بلکه اگر خدا بخواهد پیامبری بفرستد،

ص: ۷۰

فرشته ای می فرستاد»، این ایراد هم درست نیست؛ زیرا شما نمی توانید فرشته را ببینید و بر فرض که قدرت دیدن فرشته را هم پیدا کنید، می گوئید: «آن فرشته نیست؛ بلکه بشری مانند ماست»؛ چون در این صورت، لازم است که به صورت انسانی بر شما ظاهر شود تا بتوانید با او تماس بگیرید و سخنش را بشنوید و مقصود او را بفهمید. بنابراین، آن وقت از کجا می فهمید که او راست می گوید؟ بلکه خداوند، انسانی را به عنوان «پیامبر» انتخاب می کند و به او معجزاتی می دهد که انسان های دیگر که مانند او هستند به هیچ وجه توانایی انجام دادن آن معجزات را ندارند، و این، گواهی عملی خداوند بر پیامبری اوست. اگر فرشته ای بر شما ظاهر می شد و معجزاتی انجام می داد، از آن جا که ماهیتش با شما تفاوت داشت، نمی توانستید باور کنید که این معجزات، مستند به خداست و خداوند با دادن این معجزات، رسالت او را عملاً گواهی نموده است. اما این که گفتی که من در نتیجه جادو، گرفتار توهم نبوت شده ام، خود می دانید که قدرت تشخیص و تفکر من، بهتر از شماست. آیا تا به حال از ابتدای کودکی من تا اکنون که چهل سال دارم، دنائت، دروغ، جنایت، خطا در سخن و نابخردی در عقیده، از من مشاهده کرده اید؟! اما این که ایراد گرفتی که: چرا قرآن بر مردی متشخص از مکه یا طائف، نازل نشده است؟ خدا مانند تو، برای ثروت و ثروتمند

ص: ۷۱

ارزش قائل نیست؛ هر کس را که شایستگی واقعی داشته باشد، رهبر جامعه قرار می دهد. و اما خواسته هایی که به عنوان سند نبوت از من تقاضا کردی، این خواسته ها چند نوع است: نوع اول. اموری که بر فرض هم که انجام دهم، دلیل نبوت من نمی شود. و پیامبر خدا نمی تواند نادانی مردم را غنیمت بشمرد و رسالت خود را با ادله ای ثابت کند که واقعاً دلالتی ندارند. نوع دوم. اموری که موجب نابودی توست. و دلیل آوردن، برای گرایش به مذهب است، نه برای نابود کردن مردم. نوع سوم. اموری که ثابت می کند تو آدم لجبازی هستی که به هیچ وجه حاضر نیستی حقیقت را بپذیری، و کسی که به این بیماری مبتلا باشد، داروی آن: بلایی آسمانی، یا دوزخ و یا شمشیر دوستان خداست. اما مطلب اول را که به عنوان سند نبوت از من خواستی (جاری ساختن چشمه)، از سؤال پیداست که دلیل ارتباط انسان با خدا را نمی دانی. گیرم که من چنین کاری کردم، آیا این دلیل نبوت من است؟

عبداللّه: نه.

پیامبر صلی الله علیه و آله: خود تو، در طائف باغ هایی داری. آیا قسمتی از این باغ ها پیش از این که به این صورت درآید، زمین هایی سخت و ناهموار و بی آب نبود که با فعالیت های تو هموار شد و چشمه های



ص: ۷۲

آب در آن جاری گردید ؟

عبدالله : چرا .

پیامبر صلی الله علیه و آله : با چنین عملی ، تو و آنها پیامبر شدید؟

عبدالله : نه .

پیامبر صلی الله علیه و آله : بنابراین ، جاری ساختن چشمه سند نبوت محمد هم نمی تواند باشد و این گفته تو در واقع مانند این است که بگویی ما به تو گرایش پیدا نمی کنیم ، مگر این که بلند شوی و راه بروی ، یا مانند مردم غذا بخوری . و اما در مورد درخواست دوم [ که من دارای باغ خرما و انگور باشم ] ، آیا تو و رفقاییت در طائف چنین باغ هایی ندارید ؟ و آیا شما با داشتن چنین باغ هایی پیامبر شدید ؟

عبدالله : نه .

پیامبر صلی الله علیه و آله : بنابراین چرا از پیامبر خدا به عنوان دلیل ارتباط با خدا ، چیزهایی را می خواهید که حتی اگر انجام دهد ، دلالت بر صدق او دلالت نمی کند ، بلکه دلیل کذب اوست؛ چون پیامبر خدا به اموری استدلال می کند که از نظر علمی نمی توان به آن استدلال کرد . و اما درخواست سوم (فرو ریختن آسمان ) ، موجب نابودی شما و بلکه دیگران می گردد، و پیامبر خدا مهرش به تو ، بیش از این است. او تو را نابود نمی کند؛ بلکه با دلیل ، حقیقت را به تو ثابت می نماید؛ ولی دلیل اثبات نبوت (معجزه) ، به انتخاب مردم نیست؛ چون مردم ،

ص: ۷۳

مصالح و مفاصد را نمی دانند و گاه ، کارهای محال (نشدنی) را انتخاب می کنند . پیامبر سپس فرمود : آیا طیب، داروی بیماران را با انتخاب خود آنها واگذار می کند ؟ مسلّم ، این طور نیست؛ بلکه آن دارویی را که خود صلاح می داند ، می دهد؛ بیمار، بخواهد یا نخواهد ... و علاوه بر این، اگر کسی مدّعی حقّی بر دیگری است، قاضی نمی تواند به او بگوید: دلیلی که می آوری ، باید مطابق میل خصم باشد . و به انتخاب او تعیین گردد . اگر چنین بود ، هیچ کس نمی توانست حقّ خود را ثابت کند . و اما درخواست چهارم (احضار خدا و فرشتگان ) ، محال (نشدنی) است و نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا آفریدگار، مانند آفریده نیست که بیاید، برود، حرکت کند و در برابر چیزی قرار بگیرد تا قابل احضار باشد ... بینم ، آیا تو در طائف و مکه دارای زمین و مستغلات و کارمند نیستی ؟

عبدالله : چرا .

پیامبر صلی الله علیه و آله : آیا خودت شخصاً به کارهای آن جا رسیدگی می کنی ، یا نماینده ای داری ؟

عبدالله : نماینده دارم .

پیامبر صلی الله علیه و آله : اگر کارمندان به نماینده ات بگویند: «ما در صورتی

ص: ۷۴

نماینده‌گی تو را می‌پذیریم که شخصاً عبدالله همراه تو باشد»، صحیح است؟

عبدالله: نه.

پیامبر صلی الله علیه و آله: بنابراین، نمایندگان تو برای اثبات نمایندگی خویش باید چه کنند؟ آیا چنین نیست که اگر از طرف تو نشانه درستی که بر صدق آنها دلالت کند، همراه داشته باشند، بر کارمندان لازم است که آنها را تصدیق کنند؟

عبدالله: چرا، همین طور است.

پیامبر صلی الله علیه و آله: حالا اگر کارمندان، نماینده تو را نپذیرند و نماینده ات برگردد و بگوید: «اینها مایل هستند خودت همراه من بیایی و تا نیایی نمی‌روم»، آیا نماینده، مخالف تو شمرده نمی‌شود و توبه او نمی‌گویی که: «تو تنها، نماینده من هستی، نه مشاور و فرمانده من»؟

عبدالله: چرا.

پیامبر صلی الله علیه و آله: چگونه درخواستی را که از زارعین و نماینده خود صحیح نمی‌دانی، خودت از نماینده خداوند داری؟ این، دلیل قاطعی است که تمام درخواست‌های تو را باطل می‌سازد. و اما در مورد درخواست پنجم (داشتن خانه‌ای از طلا)، آیا خبر داری که پادشاه مصر، خانه‌هایی از طلا دارد؟

عبدالله: آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله: او با داشتن آن خانه‌ها پیامبر شد؟

ص: ۷۵

عبداللّه: نه .

پیامبر صلی الله علیه و آله: به همین دلیل، خانه های زرّین، دلیل نبوّت محمّد هم نمی شود و محمّد، نادانی تو را غنیمت نمی شمرد تا به این گونه دلیل ها نبوّت خود را ثابت کند. و اما در مورد درخواست ششم (بالا رفتن به آسمان)، بالا رفتن به آسمان از پایین آمدن مشکل تر است و تو گفتی اگر من به آسمان هم بالا-روم، ایمان نمی آوری. وقتی بالا-رفتیم سبب ایمان تو نشود، باز گشتم نیز همان طور است. علاوه بر این، تو گفتی: «باید نامه ای هم از خدا بیاوری و پس از انجام دادن تمام درخواست ها باز هم نمی دانم رسالت تو را می پذیرم یا نه». بنابراین به اعتراف خودت، تو آدم لجبازی هستی که حتی با روشن شدن حقیقت، حاضر به پذیرفتن آن نیستی. پس تنها داروی شفابخش تو شمشیر مجاهدین است... خداوند برای پاسخ تمام سؤال های تو، یک جمله به من وحی کرد که: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا؛ (۱) بگو: منزّه است خدای من. من فقط انسانی فرستاده خدا هستم. از ساحت قدس پروردگارم، دور است که به خواسته های افراد

ص: ۷۶

نادان جامه عمل بپوشد. من هم انسانی مانند شما هستم که عنوان نمایندگی خدا را دارم و بر من لازم نیست جز دلیلی که او به عنوان سند نبوت به من داده ، دلیل دیگری بیاورم . (۱)

---

۱- بحار الانوار ، ج ۹ ، ص ۲۶۹ ۲۸۰ (با تلخیص).

ص: ۷۷

## فصل چهارم : امام صادق و جابر بن میّان

### موضوع بحث : مسائل مختلف فلسفی

فصل چهارم : امام صادق و جابر بن میّان موضوع بحث : مسائل مختلف فلسفی امام صادق علیه السلام اولین استادی است که سنت «مباحثه» را بین شاگرد و استاد و نیز بین شاگردان برقرار ساخت (۱) و این سنت ، پس از او در مدارس اسلامی و بالأخص در مدارس شیعه ادامه پیدا کرد و شاگردان پس از هر درس، با هم مباحثه می کردند تا درس استاد را بهتر بفهمند .

امام علیه السلام، یک روز که فلسفه تدریس می کرد، فرمود : همه چیز دارای حرکت است و اگر حرکت نباشد ، هیچ چیز وجود نخواهد داشت، یعنی دارای این شکلی که ما می بینیم ، نخواهد بود، نه این که از بین برود؛ برای این که «وجود» از بین نمی رود؛ ولی به شکل دیگر ، تحوّل پیدا می کند .

۱- ر. ک : پاورقی ، ص ۳۷ .

ص: ۷۸

جابر بن میّان پرسید: آیا یقین داری چیزی نیست که دارای حرکت نباشد؟

امام علیه السلام: در این باره تردید ندارم .

جابر: آیا صدا، حرکت دارد؟

امام علیه السلام: آری، ولی حرکت آن ، کندتر از حرکت نور است؛ زیرا تو وقتی از راه دور می بینی که مردی در دکان آهنگری، روی سندان، پتک می کوبد ، همان لحظه، فرود آمدن پتک و جرقه نوری را که بر سندان و پتک می تابد ، می بینی؛ اما صدای برخورد پتک با سندان ، چون به اندازه نور سرعت ندارد، دیرتر به گوش تو می رسد .

جابر: چه قدر دیرتر به گوش می رسد؟

امام علیه السلام: این، بسته به فاصله مبدأ صدا با تو دارد: در فاصله های نزدیک ، پس از چند لحظه و در فاصله های دور، دیرتر می شنوی .

جابر: آیا فاصله ها اندازه گیری شده اند؟

امام علیه السلام: یکی از حکمای یونان به نام «ارشمیدس» ، فاصله ها را اندازه گیری کرد و گفت: اگر انسان با مبدأ صدا ، چهارصد ذرع فاصله داشته باشد، صدا در مدّت هشت ثانیه شنیده می شود. به همین نسبت ، هر چه فاصله بیشتر باشد، صدا دیرتر شنیده می شود .

جابر: روی این حساب، هر وقت خدا بخواهد با یکی از پیغمبران صحبت کند ، هزاران سال طول می کشد تا از ماورای آسمان هفتم صدایش به زمین برسد .

ص: ۷۹

امام علیه السلام: این که می گویند خدا در ماورای آسمان هفتم است ، سخنی عوامانه است . خدا در همه جا هست و جایی نیست که خدا در آن جا نباشد . بنابراین ، فاصله ای بین خدا و پیامبر نیست . ولی بر فرض که خداوند در ماورای آسمان هفتم هم بود ، صدایش در یک لحظه به گوش پیامبر می رسید؛ چون صدای خداوند مانند صدای انسان و سایر موجودات نیست که نیاز به طی مسافت داشته باشد . همان طور که خداوند در یک لحظه این جهان را به وجود آورد ، می تواند صدای خود را از دورترین نقطه جهان در یک لحظه به گوش پیغمبرش برساند .

جابر : اگر جهان در یک لحظه به وجود آمد، برای چه گفته شده که خداوند ، جهان را در شش روز آفرید؟

امام علیه السلام: موادّ اصلی جهان ، در یک لحظه به وجود آمد و مدّت شش روز طول کشید که جهان ، تحوّل و تکامل پیدا کرد تا به این شکل که ما امروز می بینیم ، در آمد . تردید نیست که در آغاز آفرینش، جهان دارای این شکل نبوده و تحوّل در مدّتی طولانی سبب شده که جهان به این شکل در آید . و مدّت «شش روز» که در کلام خدا آمده، برای این است که مردم عوام آن را بفهمند و تو تصوّر نکن که «شش روز» خداوند ، مانند «شش روز» من و توست ولی مسلمّ است که شش دوران تحوّل وجود داشته تا جهان به این شکل در آمده است .



ص: ۸۰

**وحدت وجود**

وحدت وجود جابر: شما فرمودید که خداوند در همه جا هست.

امام علیه السلام: آری، من گفتم و به این گفتار، عقیده دارم.

جابر: بنابراین باید تصدیق کنید که خدا در همه چیز نیز هست؟

امام علیه السلام: آری.

جابر: بنابراین باید عقیده کسانی که می‌گویند: آفریده و آفریدگار یکی است، (۱) صحیح باشد؛ چون وقتی معتقد شدیم که خدا در همه چیز هست، باید تصدیق کنیم که همه چیز حتی سنگ و آب و گیاه، خدایند.

امام علیه السلام: چنین نیست و اشتباه می‌کنی. خدا در سنگ و آب و گیاه هست؛ ولی سنگ و آب و گیاه، خدا نیستند، همان طور که روغن در چراغ هست؛ ولی چراغ، روغن نیست. اگر این عقیده صحیح باشد، باید هر یک از موجودات این جهان دارای قدرت خدایی باشند؛ چون خدا هستند. آیا هیچ یک از کسانی که عقیده به «وحدت خالق و مخلوق» دارند و در نتیجه خود را خدا می‌دانند، تا امروز توانسته‌اند کاری بکنند که معلوم شود دارای صفات خدایی هستند؟! ای جابر! بدان که هر چند خداوند در همه جا و همه چیز هست، اما آن‌ها امکان و اشیاء، خدا نیستند و همه مخلوق خدایند، و اوست که حرکات را به وجود می‌آورد و با ایجاد حرکات، سبب می‌شود که

۱- نظریه وحدت وجود.

## خدا حرکت نیست

جمادات به زندگی جمادی، و گیاهان به زندگی گیاهی، و جانوران به زندگی حیوانی ادامه بدهند. با این که حیات بدون حرکت، امکان ندارد، هیچ موخّدی نمی تواند بگوید که خدا، همان حرکت است؛ چون حرکت نیز مثل چیزهای دیگر از آفریده های خداست. نهایت، آفریده ای است که موجب پیدایش مخلوقات دیگر می شود.

خدا حرکت نیست حکمای یونانی که می گفتند: «حرکت، خداست»، اشتباه می کردند؛ چون حرکت به وجود نمی آید، مگر این که نیرویی آن را به وجود بیاورد و تا آن نیرو هست، حرکت ادامه دارد و بعد از این که نیرو از بین رفت، حرکت متوقف می شود. چون حرکت از نیرو به وجود می آید، پس «آفریده» است، نه آفریننده؛ و نیرویی که حرکت را به وجود می آورد، نیروی خدایی است. البته یک موخّد می تواند بپذیرد که حرکت، چیزهای دیگر را به وجود می آورد، و این عقیده مغایر با توحید نیست؛ چون خداوند برای اداره امور جهان، اسباب را به وجود آورده است و یکی از اسباب اصلی، حرکت است. بعضی از حکمای یونان گفته اند: حرکت، ماده است و ماده،

## فلسفه احکام

حرکت؛ یعنی ماده در مرحله نهایی، چیزی جز حرکت نیست و اگر حرکت در ماده متوقف شود، از بین می رود. ای جابر! بعضی از حکمای یونان، حتی اندیشه را هم جزو ماده به شمار آورده اند و گفته اند که بدون ماده، اندیشه وجود ندارد، همان طور که بدون گل، بوی عطر آن به مشام کسی نمی رسد. اما آنان با این گفتار، نظریه خود را انکار می کردند؛ زیرا در حکمت، چه در زمان یونانیان و چه امروز، اصل این است که هیچ چیز از بین نمی رود و فقط تغییر شکل می دهد. پس، آدمی هم از بین نمی رود و بعد از مرگ، تغییر شکل می دهد و اندیشه اش هم مانند او متغیر می شود و بدون تردید در شکلی دیگر باقی می ماند و آنچه از عوامل و صفات معنوی انسان بعد از مرگش باقی می ماند، روح اوست.

فلسفه احکام امام علیه السلام: ای جابر! وقتی یک شخص باایمان درک می کند که اصول دین او واقعیت دارد، احساس لذت می کند. این لذت، جزو سرشت انسان است و انسان از دیدن هر چیز منظم و کامل، لذت می برد.

جابر: ولی متأسفانه حقایق دین برای توده مردم روشن نیست و آنها از این لذت محروم اند؟

امام علیه السلام: محرومیت آنها برای این است که عالم نیستند و به همین

جهت ، من از هر فرصتی استفاده می کنم و به مردم می گویم که علم بیاموزند .

جابر : چرا حقایق دین اسلام ، طوری نازل نشد که همه مردم آن را بفهمند ؟

امام علیه السلام : نه تنها حقایق اسلام ، بلکه حقایق دین هایی که قبل از اسلام از طرف خداوند مقرر شده اند ، طوری نازل نگردیده که تمام مردم بتوانند به آن حقایق پی ببرند و کسب لذت کنند . ای جابر !: بدان که دین ، غیر از فلسفه است ... یک حکیم (فیلسوف) وقتی نظریه ای را ابراز می نماید ، با توده مردم کاری ندارد . او نمی خواهد که عامه مردم نظریه فلسفی وی را بفهمند ؛ یعنی می داند که عامه توانایی درک نظریه فلسفی او را ندارند . او هر چه را می گوید ، برای حکیمان یا آنهایی که ذوق فلسفی دارند ، بر زبان می آورد ، و آنچه می گوید ، خطاب به عقل آنهاست . اما دین ، غیر از یک نظریه فلسفی است . پیغمبر ما که از طرف خداوند مبعوث شد تا دین اسلام را در میان مردم رواج بدهد ، این دین را برای تمام افراد بشر آورده است ، نه برای دسته ای بخصوص که از نظر عقل و درک ، بالاتر از طبقات دیگر هستند و برای قبول هر چیزی دلیل عقلی می خواهند . و همچنین اند پیامبران دیگر ... این است که پیغمبر ناچار بود حقایق دین را با ساده ترین شکل به

ص: ۸۴

مردم بگویند و برای اثبات هر حقیقت، دلیل نیاورد؛ برای این که مردم نمی‌توانستند به مصلحت هر حقیقت دینی پی ببرند و امروز هم نمی‌توانند مصلحت تمام حقایق دین را بفهمند. حتی اگر شخصی با ساده‌ترین بیان بخواهد با دلیل، حقایق دینی را برای مردم اثبات کند، باز هم آنها مصلحت بعضی از حقایق را نمی‌فهمند. این است که احکام دین برای عقیده مردم نازل می‌شود، نه برای عقل آنها، مگر آنهایی که دارای عقل‌های قوی هستند و می‌توانند مصلحت احکام دین را با عقل خود بفهمند. مسائل حکمت با عقل انسانی سر و کار دارد و مسائل دین، با ایمان مردم، و در میان مسلمانان، افراد دانشمند در اثر رشد فکری که ناشی از علم است می‌توانند به فلسفه احکام اسلام پی ببرند؛ ولی برای دیگران همان ایمان، کافی است. هر توضیحی درباره فلسفه احکام برای عوام بی‌فایده است؛ زیرا کسی توضیح علمی را می‌فهمد که اگر دانشمند نیست، لااقل مقدمات علم را طی کرده باشد.

جابر: من افسوس می‌خورم که چرا توده مردم به فلسفه احکام و مفهوم وسیع کلام خدا پی نمی‌برند و فکر می‌کنم که اگر آنها به این نکات آگاه‌گردند، دین خداوند خیلی بیشتر از امروز، رواج خواهد یافت.

## همگانی شدن دانش

امام علیه السلام: در تمام ادیان گذشته، همواره یک اقلیت که احکام دین را خوب می فهمیدند و با فلسفه هر یک از مقررات دین آگاه بودند، رهبری مردم را از نظر مذهبی عهده دار می شدند. در اسلام نیز چنین است، و مانند وضع کنونی، در آینده نیز اقلیتی از مسلمانان دانشمند، عهده دار رهبری مردم از لحاظ دینی خواهند بود و من یقین دارم که این وضع تا روزی که علم همگانی نشده است، ادامه می یابد.

همگانی شدن دانشجابر: آیا ممکن است روزی بیاید که علم، همگانی شود؟

امام علیه السلام: روزی فرا می رسد که نوع بشر خواهد فهمید که لازم است تمام مردم، دانشمند شوند و وسائل فراهم خواهد نمود تا همه تحصیل کنند و دانش فرا بگیرند. (۱)

جابر: حتماً در آن روز، تمام افراد بشر، دانشمند خواهند بود؟

امام علیه السلام: نه؛ حتی در آن روز هم تمام مردم، دانشمند نمی شوند؛ زیرا استعدادهای افراد، متفاوت است و هر چند وسائل فرا گرفتن دانش برای همه فراهم است، ولی باز گروهی به خاطر نداشتن استعداد، تحصیل را رها می کنند و رشته ای دیگر پیش می گیرند و لذا در هیچ دوره ای، وضعی پیش نخواهد آمد که همه مردم بتوانند دانشمند شوند. ولی با این وصف، طبقه عوام به شکل امروز، وجود نخواهد

ص: ۸۶

## فلسفه نسخ

داشت؛ زیرا هر کس در آن روز تا حدودی تحصیل کرده و لااقل سواد دارد و لذا دانشمندان می‌توانند حقایق دین را به آنها بفهمانند و من امیدوارم روزی فرا رسد که اگر تمام مردم به حقایق دین اسلام آگاه نیستند، اکثریت آنها، حقایق را درک نمایند.

فلسفه نسخ‌جابر: چرا پیامبر، قبله مسلمین را تغییر داد؟ (۱)

امام علیه السلام: پیغمبر به دستور خداوند این کار را کرد.

جابر: مگر خداوند، دانای مطلق نیست؟

امام علیه السلام: چرا.

جابر: تغییر دادن تصمیم در زندگی ما، ناشی از نادانی ماست؛ ولی خداوند که دانای مطلق است و همه چیز را برای همیشه می‌داند، نباید تصمیم خود را تغییر دهد. پس با این که در ابتدا دستور داده بود که مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز بخوانند، چرا پس از مدتی تصمیم خود را عوض کرد و دستور داد به طرف کعبه نماز بخوانند؟

امام علیه السلام: ای جابر! یک کفه استدلال تو درست است؛ اما کفه دیگر نادرست است و از این بدتر، تو کفه سوم را هیچ در نظر نگرفته‌ای.

جابر: کدام کفه؟

امام علیه السلام: مردم!

۱- در ابتدای بعثت پیامبر اسلام، «بیت المقدس» قبله مسلمانان بود؛ ولی (به نقل از ابن هشام) هفت ماه پس از این که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود، «کعبه» قبله آنها گردید.

ص: ۸۷

تو متوجه نشده ای که خداوند قوانین را برای انسان وضع می کند، نه جماد. زندگی جماد، یکنواخت است و لذا قوانین مربوط به آن نیز ثابت است؛ ولی زندگی اجتماعی انسان، تغییرپذیر است و خداوند در هر دوران به اقتضای وضع زندگی نوع بشر، قوانین خاصی به وسیله پیامبران خود برای آنها وضع می نماید. خداوند از ابتدا می دانست که به مسلمانان دستور می دهد که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و نیز می دانست که پس از مدتی قبله آنها را تغییر می دهد. این من و تو هستیم که تصور می کنیم احکام خدا تغییر کرده است؛ ولی خود او می داند که قوانین او ثابت است. دو مثال می زنم تا آنچه را می گویم، بهتر درک کنی: مگسی که در نیمه بهار متولد می شود، اگر تا فصل زمستان زنده بماند و با سرمای زمستان مواجه گردد، فکر می کند که قواعد جهان دگرگون شده؛ ولی آیا برای من و تو هم مطلب چنین است؟

جابر: نه.

امام علیه السلام: من و تو چون پیش بینی می کردیم که پس از تابستان، زمستان خواهد آمد، در نظر ما هیچ گونه تغییر در قوانین [ثابت] جهان آفرینش به وجود نمی آید. فرض می کنیم که تو دارای ملکی هستی و آن را در اختیار مردی می گذاری برای یک سال؛ ولی او نمی داند که مدت در اختیار داشتن او



ص: ۸۸

## فلسفه تغییر قبله

محدود است. پس از گذشت یک سال که می‌خواهی ملک را از او بگیری، تعجب می‌کند و فکر می‌کند که تصمیم تو عوض شده، در صورتی که تصمیم تو از ابتدا [واگذاری] موقت بوده است. قوانین خداوند هم که در نظر ما متغایر یا متضاد جلوه می‌کند، همین طور است؛ ولی خداوند تمام قوانینی را که باید مقرر نماید، از ابتدا پیش بینی کرده است و برای او تصمیم‌های متضاد مفهوم ندارد.

جابر: عقده ام گشوده شد! تا امروز مسئله تغییر قبله برای من وزنه‌ای شده بود که بر روح سنگینی می‌کرد. باز هم راجع به این موضوع پرسش دارم.

امام علیه السلام: سؤال کن.

فلسفه تغییر قبله جابر: فلسفه این که ابتدا خداوند دستور داد که به سوی بیت المقدس نماز بگذارند و سپس به سوی کعبه، چیست؟

امام علیه السلام: هنگامیکه پیامبر اسلام رسالت خود را شروع کرد، مسلمانان اندک بودند و ناتوان، و بر عکس، پیروان مکتب یهود و مسیح، اکثریت را داشتند و نیرومند بودند... مخالفت کردن با آنها در موضوع قبله، قطعاً خشم آنها را بر می‌انگیخت و لذا خداوند به مسلمانان دستور داد که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند تا یهودیان و مسیحیان که هر دو برای بیت المقدس احترام فراوان قایل

### فلسفه انتخاب کعبه برای قبله

بودند، مسلمانان را با نظر کینه ننگرند و آنها را دشمن خود نخوانند و در صدد محوشان بر نیایند .

فلسفه انتخاب کعبه برای قبله جابر: باید همین طور باشد که می فرمایید. نماز گزاردن مسلمانان به سوی بیت المقدس ، یهودیان و مسیحیان را [ تا حدودی ] آرام کرد؛ ولی چرا کعبه به عنوان قبله انتخاب شد؟ آیا ممکن نبود که مکانی دیگر انتخاب گردد؟

امام علیه السلام: آیا از وضع کعبه پیش از فتح مکه به دست پیامبر اسلام ، آگاهی داری؟

جابر: آری آن جا بتخانه بود .

امام علیه السلام: آن بت ها را که می پرستید؟

جابر: مردم جزیره العرب .

امام علیه السلام: در جزیره العرب، چه کسانی بت پرست نبودند؟

جابر: همه ، بجز یهودیان و افراد معدودی مسیحی .

امام علیه السلام: تمام قبیله های عرب در کعبه بت داشتند و روی این حساب ، کعبه برای تمام مردم جزیره العرب محترم بود و هنگامی که پیامبر به مسلمانان گفت که به سوی کعبه نماز بخوانند ، نه فقط از آن دستور حیرت نکردند ، بلکه می توانم بگویم که نماز خواندن به سوی کعبه برای آنها آسان تر از این شد که به سوی بیت المقدس نماز

ص: ۹۰

بخوانند .

جابر: ولی اسلام، به جزیره العرب محدود نشد و در شرق و غرب، گسترش یافت!

امام علیه السلام: همین طور است .

جابر: کعبه برای کسانی که عرب نبودند، احترام نداشت؟

امام علیه السلام: پس از این که پیامبر اسلام به فرمان خداوند، کعبه را قبله مسلمین قرار داد، ملت هایی که عرب نبودند، پس از اسلام آوردن، نسبت به کعبه احساس احترام کردند و نماز خواندن تمام مسلمانان جهان به سوی کعبه، برای اسلام یک مرکزیت بزرگ روحانی به وجود آورد که نظیر آن در هیچ یک از ادیان گذشته وجود نداشته است .

جابر: آیا مرکزیت کعبه برای نماز، اهمیتش بیشتر است، یا مرکزیت آن برای حج؟

امام علیه السلام: مرکزیت آن برای نماز؛ زیرا بسیاری از مسلمانان نمی توانند در تمام عمر حتی یک بار به مکه بروند؛ ولی هر مسلمان در هر نقطه از جهان که هست، روزی پنج بار به سوی کعبه نماز می خواند و می توان گفت: که در هر شبانه روز، پنج بار، نگاه تمام مسلمین جهان در کعبه به هم می رسد و گویا تمام مسلمانان جهان، شبانه روزی پنج مرتبه در چشمان یکدیگر می نگرند . و نیز گویا سخن مسلمانان جهان، در آن جا به هم می رسد و تکبیر

ص: ۹۱

**فلسفه خودکشی****۱. (افسردگی) تنبلی****۲. قمار.**

کرورها مسلمان که در شرق و غرب دنیا هستند ، در کعبه شنیده می شود. این مرکزیت در هیچ یک از ادیان گذشته وجود نداشته و در آینده هم به وجود نخواهد آمد ... .

فلسفه خودکشیجابر : علت این که بعضی در صدد خودکشی بر می آیند ، چیست ؟

امام علیه السلام: افرادی که خودکشی می کنند ، ایمان مذهبی ندارند. شخص مذهبی ، خودکشی نمی کند ، و من یقین دارم که تو تا امروز ، یک مسلمان باایمان را ندیده ای که خودکشی کرده باشد . مسلمان ، ممکن است در میدان جهاد کشته شود؛ ولی دست به خون خود نمی آلاید . از این مسئله که بگذریم، آنچه موجب خودکشی می شود ، این است که در شخص مذکور، اراده زنده ماندن سست می گردد. سست شدن این اراده ، چند علت دارد :

۱ . تنبلی (افسردگی) گاه فردی چنان تنبل می شود که نمی تواند دست به هیچ کاری بزند و تنبلی مفرط در او یأس به وجود می آورد و ناامیدی وادارش می کند که دست به خون خود بیالاید .

۲ . قمار . که در دین ما از محرّمات است.

ص: ۹۲

**۳. جنون .****۴. ورشکستگی**

این عمل موجب می شود که شخص هر چه دارد ، در مدّتی کوتاه از دست بدهد و وقتی می بیند که نتیجه کارهای یک عمر خود را در مدّتی کوتاه از دست داده، طوری ناامیدی بر او چیره می شود که دست به خودکشی می زند .

۳. جنون . این علت در غالب افراد ، موروثی است و از شراب نوشیدن پدران و اجداد ناشی می گردد . (۱) این نوع جنون در میان مسلمانان نیست؛ چون مسلمانان شراب نمی نوشند؛ اما ملت هایی که میگساری در آنها رواج دارد و جزء عادات آنها شده ، در فرزندانشان ممکن است دو بیماری به وجود آید : یکی جنون و دیگری لقوه .

۴. ورشکستگی‌اگر یک مسلمان ورشکسته شود ، چون به خداوند توکل دارد ، به فکر خودکشی نمی افتد؛ ولی آنهایی که ایمان مذهبی ندارند ، پس از ورشکستگی ممکن است اراده زنده ماندن را از دست بدهند و خودکشی نمایند . در میان علت هایی که برای خودکشی ذکر شد ، «تبلی (افسردگی)» عمومی تر است و اکثر کسانی که دست به خودکشی

۱- طبق آماری که چند سال پیش در فرانسه تهیه شده ، چهل در صد بیماری ها و پنجاه در صد دیوانگی ها در فرانسه در نتیجه استعمال موادّ الکلی است . یک پزشک آلمانی خطاب به دولت آلمان می گوید : شما درب نیمی از میکده ها را ببندید تا من ضمانت کنم که کشور از نصف بیمارستان ها و تیمارستان ها بی نیاز می گردد .

ص: ۹۳

## فلسفه مرگ

می زنند ، تنبل هستند و اگر کسی بتواند از ضمیر آنها آگاه شود، می فهمد که علت اصلی تقویت فکر خودکشی در آنها ، تنبلی است، و یکی از مزایای قوانین اسلام ، این است که مسلمین را از تنبلی دور نگاه می دارد . انسان ذاتاً خواهان راحتی است و میل به فعالیت ندارد. هر کسی مایل است که صبحدم ، که خوابش از اوقات دیگر گوارتر است ، بخوابد؛ ولی اسلام او را مکلف می کند که پیش از طلوع آفتاب ، نماز بخواند. این تکلیف ، اثر بزرگی در دور نگه داشتن مسلمانان از سستی دارد و یک مرد مسلمان ، پس از این که نماز بامداد را خواند ، برای کارهای روزانه آماده می شود. همچنین چهار نماز دیگر، هر یک تکلیفی است واجب که مرد وزن مسلمان را و او می دارد تا از تنبلی احتراز کنند .

فلسفه مرگجابر : چرا خداوند که آدمی را خلق کرده و به او جان داده ، باید وی را بمیراند و نابود کند ؟

امام علیه السلام : مرگ ، آن طور که عوام الناس تصوّر می کنند ، نابودی نیست؛ بلکه تغییر شکل زندگی است و یک مسلمان باایمان ، اگر دانشمند باشد ، از این تغییر شکل نمی ترسد. حال فرض می کنم که با مردی غیر مسلمان بحث می کنم و او از من

ص: ۹۴

می پرسد: خداوند که انسان را آفرید و به او جان داد، برای چه او را می میراند؟ در پاسخ او می گویم: مرگ دریچه ای است برای این که انسان وارد زندگی دیگر شود و او در آن زندگی نیز حیات خواهد داشت. ای جابر! آیا تو در شکم مادر، زنده بودی؟

جابر: آری، زنده بودم.

امام علیه السلام: آیا در شکم مادر، غذا می خوردی؟

جابر: آری.

امام علیه السلام: آیا در شکم مادر، یک انسان کامل، اما کوچک به شمار می آمدی؟

جابر: تصدیق می کنم که انسان کاملی بودم.

امام علیه السلام: به خاطر داری که در آن جا درباره مرگ فکر می کردی یا نه؟

جابر: نمی دانم.

امام علیه السلام: از موضوع مرگ، گذشته، در شکم مادر چه آرزوهایی داشتی؟

جابر: از وضع زندگی خود در شکم مادر، هیچ چیز یاد ندارم.

امام علیه السلام: با این وصف، آیا زندگی خود را در این جهان بهتر می بینی، یا در شکم مادر؟

ص: ۹۵

جابر: زندگی من در شکم مادر، بسیار کوتاه و از نه ماه تجاوز نمی کرد.

امام علیه السلام: شاید آن مدّت نه ماهی که در شکم مادر بودی، برای تو بیش از مدّت هشتاد یا نود سالی که در این جهان به سر خواهی برد، جلوه کرده است؛ چون زمان، نسبت به تمام افراد در تمام احوال، به یک میزان نیست و هر کس با قدری توجه، این موضوع را در زندگی خود، یافته است. من اطمینان دارم که گاهی چند ساعت بر تو، طوری با سرعت گذشته که گویی یک ساعت بوده است و گاهی یک ساعت، آن قدر برای تو طولانی شده که گویی چند ساعت بر تو گذشته است. (۱) تو در شکم مادر، یک انسان زنده و کامل به شمار می آمدی و دارای شعور بودی و به این جهت شاید آرزوهایی داشتی و فعلاً از آن خاطرات، کمترین چیزی به یاد نداری، تو که مردی دانشمند هستی، فکر نمی کنی که خارج شدن از شکم مادر و وارد شدن به این جهان شاید یک نوع مرگ بوده است؟ آیا به یاد نمی آوری که در شکم مادر، مایل بودی برای همیشه

---

۱- بر این اساس، ده قرن قبل از دانشمندانی چون: بکرل فرانسوی، انیشتین آلمانی، و هاوارد هبنتون انگلیسی و نیز سایر طرفداران نظریه نسبیت، امام ششم علیه السلام در یافته بودند که زمان، نسبی است و ما در زندگی معمولی، نسبی بودن زمان را بخصوص در حال خواب دیدن درک می کنیم و گاهی خوابی می بینیم که در حال رؤیا بیش از چند سال طول می کشد و بعد از این که از خواب بیدار می شویم، می فهمیم که بیش از ساعتی نخوابیده بودیم (م).



ص: ۹۶

همان جا باشی، و تصور می‌کردی جهانی بهتر و راحت تر از آن جا وجود ندارد و از خارج شدن از مکان خود که گفتم شاید نوعی مرگ بود چنان خشمگین شدی که وقتی وارد این جهان گشتی، فریاد زدی؟ ولی امروز تصدیق می‌کنی که جهانی که در آن زندگی می‌کنی، بهتر از جهانی است که در شکم مادر داشتی.

جابر: با این که دانم آن جا وضعم چگونه بوده، تصدیق می‌کنم جهانی که اکنون در آن زندگی می‌کنم، بهتر از آن جاست.

امام علیه السلام: این موضوع تأیید می‌کند که جهانِ پس از مرگ هم بهتر از این جهان است.

جابر: اگر بدتر از این جهان باشد، چه طور؟

امام علیه السلام: بدون تردید، جهان دیگر برای کسانی که به قوانین خداوند عمل نموده‌اند، بهتر از این جهان است؛ چون علاوه بر این که خداوند این موضوع را صریحاً به مردم وعده داده از نظر عقلانی هم غیر از این نمی‌تواند باشد؛ زیرا خداوند که دانا و توانا و دادگر است کینه و حسد ندارد تا بندگان خود را از جهان خوب به جهان بد ببرد. حتی اگر خداوند با صراحت هم وعده نداده بود، باز عقل ما حکم می‌کرد که پس از مرگ، به مناسبت این که هدف خلقت، «تکامل» است، وضع زندگی انسان بهتر از این جهان خواهد بود....

ص: ۹۷

## فلسفه زندگی

## فلسفه آفرینش انسان

فلسفه زندگিজابر: آیا آسان تر و بهتر نبود که خدا از آغاز، ما را در دنیایی بهتر و جهانی که پس از مرگ به آن خواهیم رسید، به وجود می آورد و ما مراحل زندگی در این دنیا و مرگ را به سر نمی بردیم؟

امام علیه السلام: اگر شخصی که این سؤال را از من می کند، اعتقاد به دین نداشته باشد و بخواهد از زبان من حکمت خداوند را بشنود، به او می گویم که: منظور خداوند از این که انسان را از مراحل [مختلفی] می گذراند، این است که در هر مرحله، بیش از دوران پیشین تصفیه شود و تکامل یابد تا هنگامی که قابلیت ورود به جهان نیکبختی و جاوید را پیدا کند.

فلسفه آفرینش انسانجابر: سؤالی دیگر دارم و آن، این است که چه ضرورت داشت که خداوند، انسان را بیافریند و آیا امکان نداشت که از آفریدن انسان، خودداری نماید؟

امام علیه السلام: یک مسلمان می داند که خداوند، انسان را از این جهت به وجود آورده که او را به خودش بشناساند (یعنی انسان به وجود خویش پی ببرد) و به عقیده یک مسلمان، بزرگ ترین موهبتی که خداوند به انسان عطا کرده، آفریدن اوست. (۱)

۱- در این جا جابر از فلسفه آفرینش انسان از دیدگاه غیر مسلمان سؤال می کند و امام پاسخی می دهد که منطبق بر فلسفه آفرینش به طور کلی است، و لذا ما با توجه به این که این پاسخ در قسمت دیگر مناظره نیز ذکر شده و در حقیقت، تکراری شده است، از نقل اولی صرف نظر کردیم.

## فلسفه آفرینش

فلسفه آفرینش جابر: فلسفه نهایی آفرینش چیست؟

امام علیه السلام: لطف و کرم خداوند نسبت به تمام موجودات و حتی جمادات.

جابر: هدف خداوند از این لطف و کرم چه بوده؟

امام علیه السلام: نمی توانی مقصود یک کریم را بفهمی؟

جابر: در میان مردم، کمتر کسی است که بدون مقصود، کریم شود. گروهی از آنان، هدفشان خودنمایی است.

امام علیه السلام: ولی خداوند، نیکی کردنش برای خودنمایی نیست و بخشش او برای نام آور شدن نیست و تنها برای این که موجودات به فیض برسند، آنها را آفریده است. ولی اگر بپرسی که بجز این، علت دیگری در آفرینش موجودات دخالت دارد، می گویم: این سؤال را نکن؛ زیرا یک موحد نباید این پرسش را بنماید.

جابر: روشن است که من این سؤال را می کنم تا اگر با یک غیر موحد روبه رو شدم، بتوانم به او پاسخ بگویم.

امام علیه السلام: از نظر فلسفه، بجز کرامت خداوند، علت دیگری برای به

ص: ۹۹

وجود آمدن جهان نیست؛ زیرا اگر علت دیگری وجود داشت که آن علت خدا را وادار می نمود تا جهان را بیافریند، همان علت جای خدای را می گرفت و یک خدای مجبور را نمی توان خدا دانست .

جابر: آیا ممکن است علتی وجود داشته باشد که خداوند به آن علت، جهان را آفریده است بدون این که آن علت، خداوند را مجبور کرده باشد؟ فرضاً خداوند برای این که قدری قدرت خود را تماشا کند، در صدد آفریدن جهان برآمده و جهان را از این جهت آفریده باشد که از آفرینش خود لذت ببرد .

امام علیه السلام: تماشا کردن و لذت بردن از کاری که به انجام رسیده، از خصوصیات طبیعت ما انسان هاست و هر دو، ناشی از نیاز است. ما چون نیازمندیم که روح خود را شاد نماییم، ما چون نیازمندیم که لذت ببریم، وقتی کاری را به پایان می رسانیم، در دیده ما لذتبخش جلوه می کند؛ ولی خداوند، بی نیاز است. از این گذشته، قسمت زیادی از لذائد ما مستقیم یا غیر مستقیم از جسم ما ناشی می شوند و خداوند، جسم ندارد .

جابر: آیا لطف و کرم خداوند، علت آفرینش نیست؟ بنابراین، همان اشکال سابق، به گفته شما هم وارد است .

امام علیه السلام: چرا؛ ولی یک علت الزامی نیست؛ یعنی علتی نیست که خداوند را مجبور به آفرینش جهان نموده باشد و چون علت الزامی

ص: ۱۰۰

**فلسفه کم شدن حافظه در پیری**

نیست ، وقتی موحد می گوید : «خداوند از راه لطف ، جهان را آفریده است» ، چیزی بر خلاف توحید نگفته است .

جابر : من تصوّر می کنم این علت [ ، همانند هر علت دیگر ، ] الزامی است .

امام علیه السلام : مقصود خود را توضیح بده .

جابر : خداوند می تواند از آفرینش جهان صرف نظر کند .

امام علیه السلام : بدیهی است که می تواند .

جابر : ولی او صرف نظر نکرد و آن را از راه لطف آفرید . آیا این موضوع نمی رساند که خداوند نمی توانسته است از لطف کردن خودداری کند .

امام علیه السلام : این که تو می گویی ، چیدل است ، نه بحث . وقتی تو کسی را اکرام می کنی ، در صورتی که اکرام او وظیفه حتمی تو نباشد ، آیا مجبور هستی ؟

جابر : نه .

امام علیه السلام : خداوند هم بدون این که اجبار داشته باشد ، جهان را از روی اکرام واقعی آفرید تا نعمت حیات را به موجودات بذل کند . در هر حال ، من که یک موحد هستم ، بر اساس عقل خود نمی توانم برای ایجاد جهان و آنچه در آن است ، جز لطف خداوند علتی در نظر بگیرم .

فلسفه کم شدن حافظه در پیری جابر : چرا پس از این که انسان پیر شد ، کودن می گردد ؟

امام علیه السلام : این یک قاعده کلی نیست و هر کسی که پیر شد ، کودن

ص: ۱۰۱

نمی شود. کسانی هستند که در دوره جوانی کودن اند؛ ولی نشاط و طراوت جوانی، مانع است که کوتاه فکری آنها به صورتی چشمگیر، آشکار گردد. پس از گذشتن این دوران، کوتاه فکری در آنان جلوه می نماید. اما کسی که در جوانی دانا و آگاه و پرهیزگار است، در دوران پیری نیز همین طور است. نهایت، این که: از لحاظ نیروی جسمی، مانند دوران جوانی نیست. طبقه دانشمندان، در دوره پیری، داناتر و آگاه تر و تیزهوش تر از دوران جوانی به نظر می رسند. زیرا با گذشت زمان، توشه بیشتری از دانش به دست می آورند و فکر آنان نیرومندتر می گردد. همچنین نظرشان برای قضاوت، بی غرض می شود و می فهمند که باید پیوسته از حقیقت، جانبداری نمایند.

جابر: من شنیده ام که پیری فراموشی می آورد. آیا این یک قانون کلی است؟

امام علیه السلام: خیر. آنچه موجب فراموشی می گردد، به کار نینداختن نیروی حافظه است. نیروی حافظه، مانند دیگر نیروهای موجود در انسان، برای این که باقی بماند، نیازمند به فعالیت است. یک جوان نیز اگر نیروی حافظه خود را به کار نیندازد، دچار فراموشی می گردد. فراموشی در بعضی از سالخوردگان، در اثر این است که ضعف نیروی جسمی، توجه آنها را نسبت به محیطی که در آن زندگی می کنند، کم می کند و حتی توجه آنها نسبت به نوه ها و نبیره ها اندک

ص: ۱۰۲

## فلسفه پیری

## ۱. بیماری های حاد

می گردد ... هر اندازه که ضعف جسم زیادتر شود، توجه آنها به محیط زندگی کمتر می شود و دیگر میل ندارند از خانه خارج شوند و یا سفر کنند و حتی وقایع بزرگ و ناگهانی، برای آنها جالب توجه نیست. به همین جهت حافظه آنها از فعالیت باز می ماند و این رکود، سبب می شود که اولاً چیزی بر ذخائر حافظه افزوده نشود، و ثانیاً تمام یا قسمتی از ذخائر حافظه فراموش گردد. مردم وقتی که یک، دو یا سه سالخورده را می بینند که حافظه خود را از دست داده اند، آن را یک قانون کلی می شمرند و می گویند: هر کس پیر شود، دچار فراموشی می گردد. اما سالخوردگانی که نمی گذارند بر اثر ضعف نیروی جسمی، حافظه شان را کد گردد، در دوره سالخوردگی، حافظه ای نیرومندتر از دوره جوانی دارند؛ چون حافظه آنها در تمام عمر به کار مشغول بوده و در سال های آخر عمر به حدّ اعلاّی نیرومندی رسیده است.

فلسفه پیری جابر: پیری، ناشی از چیست؟

امام علیه السلام: بیماری ها دو نوع است:

۱. بیماری های حاد این نوع بیماری، ناگهان بر مزاج مستولی می شود و به سرعت، بهبود حاصل می گردد و یا سبب مرگ می شود.

ص: ۱۰۳

**۲. بیماری های مزمن****فلسفه بیماری**

۲. بیماری های مزمنسیر این نوع بیماری ، تدریجی و طولانی است و در آن ، امراض مدّتی در مزاج می مانند و گاهی درمان نمی پذیرد تا این که سبب مرگ گردد . پیری ، یک نوع بیماری است ولی از نوع دوم . (۱)

جابر : این اوّلین بار است که می شنوم پیری یک نوع بیماری است .

امام علیه السلام : بعضی زودتر به این بیماری مبتلا می شوند و بعضی دیرتر . آنها که از قوانین خداوند پیروی نمی کنند و از محرمات پرهیز نمی نمایند ، زودتر پیر می شوند؛ ولی کسانی که به دستور خداوند عمل نمایند ، دیرتر به دوران پیری می رسند .

فلسفه بیماری جابر : نظریّه شما درباره بیماری چیست؟ آیا خداوند ، انسان را بیمار می کند، یا انسان تصادفاً بیمار می شود ؟

امام علیه السلام : بیماری ها بر سه قسم است : ۱ . بیماری هایی که خداوند بر اساس حکمت خویش انسان را به آنها مبتلا می سازد ، مانند پیری که هیچ کس از این بیماری گریز ندارد . ۲ . بیماری هایی که انسان در نتیجه نادانی و یا پیروی از هوس ،

---

۱- . ملاحظه می کنید که فرمایش امام علیه السلام چگونه با نظریّه علمی جدید که پیری را یک بیماری می داند ، وفق می دهد و ما در مجله علم و زندگی چاپ پاریس خواندیم که : پیری ، ناشی از ویروس است و ویروس پیری ، به طور متوسط مدّت سی سال در حال رشد به سر می برد تا این که به حدّ کمال می رسد و وقتی به آن مرحله از رشد رسید ، انسان را به هلاکت می رساند . (م)



ص: ۱۰۴

خود را به آنها مبتلا می کند، در صورتی که خداوند می فرماید: در خوردن و آشامیدن، زیاده روی نکنید. (۱) اگر انسان در مصرف غذا و آشامیدن زیاده روی نکند، بلکه چند لقمه کمتر بخورد و چند جرعه کمتر بیاشامد، دچار [این نوع بیماری ها] نمی شود. ۳. بیماری هایی که از طریق دشمنان بدن (میکروب ها) عارض می شوند. آنها به بدن انسان حمله می کنند؛ ولی بدن با وسایلی که دارد، مقاومت می نماید و اگر مقاومت بدن به اندازه ای نبود که بتواند دشمنان خود را دور کند، انسان، بیمار می شود؛ ولی بعد از این که انسان بیمار شد، باز بدن مقاومت می نماید و بر اثر مقاومت بدن است که بیماری از بین می رود و بیمار، بهبود حاصل می کند.

جابر: مقصود شما از دشمنان بدن چیست؟

امام علیه السلام: دشمنان بدن، موجوداتی کوچک هستند که از بس کوچک اند، با چشم [غیر مسلح] نمی توان آنها را دید. آنها به بدن حمله ور می شوند. در بدن هم موجودات کوچکی وجود دارند و آنها نیز از بس کوچک اند، با چشم [غیر مسلح] قابل رؤیت نیستند. آنها بدن را در برابر حمله [ی میکروب ها] حفظ می نمایند. (۲)

جابر: دشمنان بدن را که تولید بیماری می کنند، به من معرفی کنید؟

۱- اشاره است به: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (اعراف، آیه ۳۱).

۲- ملاحظه می فرمایید که امام علیه السلام چند قرن پیش از پاستور (۱۷۹۵-۱۸۲۲ م)، از میکروب و خصوصیات آن، بدون در دست داشتن ابزارهای علمی، خبر می دهد.

ص: ۱۰۵

امام علیه السلام: انواع آنها زیاد است همان طور که مدافعان بدن هم انواع مختلف دارند ولی آنچه آنها را تشکیل می دهد، محدود است .

جابر: من نمی فهمم چگونه انواع آنها زیاد، ولی آنچه آنها را تشکیل می دهد، محدود است!

امام علیه السلام: کتابی که می خوانی، دارای هزارها کلمه است و هر کلمه با حروفی نوشته شده است. حروفی که آن کلمات را تشکیل می دهند، محدودند؛ ولی با آنها می توان هزاران کلمه نوشت که هر یک دارای معنایی مخصوص باشند. دشمنان بدن ما و آنهایی که از بدن در برابر دشمنان دفاع می کنند، مانند هزاران کلمات کتاب تو هستند؛ ولی همه از یک تعداد مواد محدود تشکیل شده اند .

جابر: اکنون بهتر می فهمم که چه می فرماید .

امام علیه السلام: برای این که گفته مرا بهتر درک کنی، مثال دیگری می زنم: بسیاری از حیوانات، دارای استخوان و گوشت و خون هستند؛ ولی آیا تمام جانورانی که دارای این سه ماده تشکیل دهنده هستند، مانند یکدیگرند؟ دشمنان بدن و آنهایی که در بدن ما دشمنان را دفع می کنند، از لحاظ نهاد، از مواد معدودی تشکیل شده اند؛ ولی انواع آنها زیاد است .

ص: ۱۰۶

**آغاز آفرینش****پایان جهان**

آغاز آفرینش جابر: جهان در چه موقع به وجود آمد؟

امام علیه السلام: خدا می داند.

جابر: ولی یهودی ها می گویند که اکنون ۴۷۶۲ سال از آغاز پیدایش جهان می گذرد. (۱)

امام علیه السلام: جز خداوند، کسی نمی داند. جهان، خیلی قدیمی تر از ۴۷۶۲ سالی است که یهودیان روایت می کنند.

جابر: مگر پیامبر آنها نگفته که جهان در ۴۷۶۲ سال پیش به وجود آمده است؟

امام علیه السلام: نه. این گفته از خود راویان یهودی است، نه از پیامبر آنها. هر شخص دانشمند، اگر در دشت ها و کوه ها و رودها و دریاها دقت کند، می فهمد که از عمر جهان، خیلی بیش از این مقدار می گذرد.

پایان جهان جابر: پایان جهان در چه وقتی است؟

امام علیه السلام: هرگز زمانی نخواهد آمد که جهان وجود نداشته باشد؛ برای این که چیزی که به وجود می آید، از بین نمی رود و فقط تغییر شکل می دهد.

---

۱- .گویا این گفت و شنود در سال ۱۲۰ بعد از هجرت، بین امام علیه السلام و جابر انجام شده است؛ زیرا چون در آن سال است که بنا بر روایت یهودیان، ۴۷۶۲ سال از عمر جهان گذشته بود. (م)

ص: ۱۰۷

جابر: این که می‌گویند در پایان جهان، خورشید و ماه خاموش می‌شوند، حقیقت دارد؟

امام علیه السلام: ممکن است زمانی بیاید که خورشید خاموش شود، که در آن صورت، ماه نیز بدون نور خواهد شد؛ چون ماه از خورشید نور می‌گیرد؛ ولی آن زمان پایان جهان نخواهد بود، بلکه آغاز دوره‌ای دیگر از جهان است.

جابر: آیا ممکن است در زندگی انسان، شبی فرا رسد که در پایان آن، خورشید طلوع ننماید؟

امام علیه السلام: نه؛ زیرا خداوند، جهان را بر اساس قوانین ثابت اداره می‌کند و آن قوانین اقتضا می‌کند که هر بامداد، خورشید طلوع کند؛ اما اگر روزی فرا رسد که خورشید خاموش شود، دیگر طلوع نخواهد کرد.

جابر: می‌توانی حدس بزنی که خورشید کی خاموش می‌شود؟

امام علیه السلام: تنها خداوند می‌تواند بگوید؛ ولی نظریه من این است که این واقعه به زودی اتفاق نخواهد افتاد و شاید به شماره ریگ‌های بیابان، سال بگذرد تا خورشید خاموش شود و در آن هنگام، دوره‌ای جدید در زندگی جهان شروع خواهد گردید.

جابر: از مجموع آنچه گفتی، این طور می‌فهمم که خداوند همیشه بوده و همیشه هست، ابتدا و انتها ندارد، و جهان را طبق قواعد ثابت اداره می‌نماید.

ص: ۱۰۸

## زراندوزان

امام علیه السلام: بلی، ای جابر!

جابر: بنابراین، تا پایان جهان هیچ واقعه تازه ای در دنیا اتفاق نخواهد افتاد.

امام علیه السلام: آری، برای خدا هیچ واقعه تازه ای اتفاق نمی افتد؛ ولی برای موجودات جهان و از جمله انسان، حوادثی که پیش می آید، تازه جلوه می کند و حتی تغییر فصول برایش تازه است؛ زیرا دو بهار را از هر جهت، مشابه نمی بیند.

جابر: آیا ممکن است که یکی از موجودات دنیا مطیع قواعدی که خداوند برای این جهان وضع کرده است، نباشد و نافرمانی کند؟ (۱)

امام علیه السلام: نه، امکان ندارد. حتی مورچه و کوچک تر از آن، تسبیح موجوداتی که در نظر ما بی جان هستند [ولی جنب و جوش حیاتی آنها بیش از ماست، اطاعت از قوانینی است که خداوند برای اداره جهان برقرار کرده است.

زراندوزان جابر: وضع کسانی که برای جمع آوری ثروت حریص هستند، در جهان دیگر چگونه است؟

۱- (آرتور ادینگتون)، فیزیکدان انگلیسی که در سال ۱۹۴۴ میلادی زندگی را بدرود گفت، اظهار کرده است که اگر در بدن انسان یا یکی از جانوران دیگر، فقط یک قطره خون از قانون جاذبه عمومی اطاعت نکند، بر اثر واکنشی که عدم اطاعت آن یک قطره خون به وجود می آورد، لاقط منظومه شمسی ما که می دانیم مطیع قانون قوه جاذبه عمومی است، ویران خواهد شد. (م)

ص: ۱۰۹

امام علیه السلام: برای ادامه زندگی و تأمین معاش خانواده، جد و جهد، ضروری است و آنها که برای فراهم کردن وسایل زندگی خود کار می‌کنند، از مخلوقات خوب خدا هستند و به ندرت اتفاق افتاده که بین این گونه اشخاص، حریص یافت شود. آنهايي که حرص جمع آوری مال دارند، از طبقه ای دیگر هستند و آنچه آنها را حریص می‌کند، این است که در مدتی کم، مال فراوان به دست آورند و چون نمی‌توان فقط با زحمت کشیدن و به دست آوردن رزق مشروع، در مدتی کم توانگر شد، این اشخاص از طرق غیر مشروع در مدتی کم دارای مال زیاد می‌شوند. به دست آوردن مال فراوان در مدت کم، به آنها نشان می‌دهد که می‌توان باز در مدتی کم، به همان ترتیب، همان اندازه مال به دست آورد. دو یا سه بار که به این ترتیب مال فراوان به دست آوردند، برای جمع آوری مال طوری حریص می‌شوند که دیگر تا پایان عمر، هیچ کار ثابت و آرزویی غیر از گرد آوردن مال ندارند، و اینها کسانی هستند که خداوند درباره آنها گفته است: «آن که ثروت جمع کرد و آن را شماره نمود» (۱) و بزرگ‌ترین لذت زندگی آنها، جمع آوری مال و شمردن زر و سیم است ...

---

۱- «الذی جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ» (سوره همزه، آیه ۲). در این سوره خداوند به چنین افرادی وعده کیفری بس دشوار می‌دهد.

ص: ۱۱۰

**زحمتکشان**

این گونه افراد در دنیا از مال خود لذتی نمی برند ، مگر لذتِ شمردن زر و سیم و اندیشه این که دارای اراضی وسیع هستند . وضع آنها در جهان دیگر نیز همان است که در کلام خدا آمده است .

زحمتکشاناما افراد زحمتکش را که برای کسب روزی کار می کنند و قدری از درآمد خود را ذخیره می نمایند تا در روز ناتوانی از آن بهره مند شوند ، نمی توان حریص دانست. آنها افرادی هستند عاقل و برخوردار از قناعت که فکر آینده بازماندگان خود را می کنند. این نوع افراد که به فکر دوره پیری خود هستند، یا در فکر این هستند که پس از مرگشان زن و فرزندان آنها دچار فقر نشوند ، نزد خداوند مأجور خواهند بود و اگر از آنها اعمالی سر نزنند که مستوجب کیفر باشند ، بعد از مرگ به بهشت خواهند رفت. نیز در هر قدم ، کارها به دست همین افراد صورت می گیرد و اینها هستند که زراعت می کنند و دام می پروراند و درختان میوه پرورش می دهند و خانه می سازند و با انواع صنایع ، احتیاجات دنیوی هموطنان خود را رفع می نمایند و اگر مسلمان باشند ، به هنگام جهاد، در راه خدا پیکار می کنند و به میدان جنگ می روند و کشته می شوند . اما آنها که حریص هستند و در همه عمر ، غیر از جمع آوری مال، کار و آرزویی ندارند، کاری نمی کنند که برای ملت خود مفید باشد و

ص: ۱۱۱

اگر جهاد پیش بیاید، به میدان جنگ نمی روند؛ برای این که نمی توانند از اراضی وسیع و انبارهای پر از غله و زر و سیم فراوان خود، دل بکنند و عازم میدان جنگ گردند؛ چون می دانند که در آن جا خطر کشته شدن هست. و خداوند، همان طور که در کلامش آمده، حریص را دوست نمی دارد. حتی اگر یک حریص، قبل از مرگ، تمام اموال خود را غیر از آنچه برای معاش بازماندگان ضرورت دارد، انفاق کند و به محتاجان بدهد، بعید است که خداوند او را به بهشت ببرد؛ چون به طوری که تجربه شده، حرص جمع آوری مال، از آن جا شروع می شود که افراد توانسته اند در مدتی کم، از طرق نامشروع، مال فراوانی به دست بیاورند و این موضوع آنها را تشویق کرده که باز از همان طریق، به همان اندازه یا بیشتر، به ثروت برسند. به همین جهت، انفاق این طور اموال در راه خدا، گناه ناشی از تحصیل آن را که موجب شده گروهی از مردم مورد، اجحاف قرار بگیرند، جبران نمی کند، و نیازی به اثبات ندارد که تحصیل مال از طرق نامشروع، تجاوز به حقوق مردم است.



ص: ۱۱۲

..

## فصل پنجم : امام رضا و دانشمندان

### موضوع بحث : اثبات نبوت محمد از طریق پیشگویی انبیای پیشین

فصل پنجم : امام رضا و دانشمندان موضوع بحث : اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله از طریق پیشگویی انبیای پیشینشیده اید که مأمون (۱) شیوه مبارزه با رهبران شیعه را تغییر داد . پدر و خاندان جنایتکارش ، امامان شیعه و مسلمانان آگاه و باتعهد را تحت سخت ترین شرایط قرار داده بودند و با انواع شکنجه ها از بین می بردند. واکنش طبیعی این سختگیری ها، جامعه اسلامی را آماده انفجار کرده بود . مأمون که در میان خلفای عباسی ، مردی دانشمند و سیاستمدار بود ، تاکتیک مبارزه با انقلابیون را تغییر داد و تصمیم گرفت با دعوت

---

۱- . فرزند هارون، از خلفای بنی العباس، متوفای ۲۱۸ هجری در سن ۴۸ سالگی است. مدت خلافتش بیست سال و پنج ماه و چند روز به طول انجامید (دائرة معارف القرن العشرين، فرید وجدی).

ص: ۱۱۴

کردن امام رضا علیه السلام به مرکز و راه دادن او به دستگاه خلافت، امام را در ذهن توده بی اعتبار نماید و موضعگیری امام و پیروان او را در برابر حکومت وقت، تباه سازد. امام که کاملاً از نقشه خطرناک مأمون آگاه بود، با ابتکار خاصی تمام نقشه های او را نقش بر آب ساخت و بر خلاف آنچه مأمون پیش بینی می کرد، روز به روز بر محبوبیت امام در جامعه و گرایش توده مسلمان و غیر مسلمان به او افزوده می شد. روزی، مأمون به نظرش رسید که بزرگ ترین دانشمندان مکتب های مختلف آن عصر را به طوس دعوت کند و مجلسی تشکیل دهد که آنها با امام رضا علیه السلام بحث کنند تا شاید از این راه بتواند از شکوه علمی امام بکاهد. شخصی به نام «نوفلی» می گوید: روزی خدمت امام بودم و با او مشغول صحبت بودیم که یاسر، سرپرست کارهای امام، وارد اطاق شد و پیام مأمون را خدمت امام عرض کرد که: «دانشمندان فریق، ادیان و مکتب های گوناگون از تمام ملت ها پیش من آمده اند. چنانچه صلاح می دانید با آنها گفتگو کنید، فردا این جا تشریف بیاورید، و گرنه مزاحم نمی شویم. اگر هم مایل باشید، ما خدمت برسیم». امام پاسخ داد: بگو: مقصودت را می دانم و فردا به خواست خدا خودم خواهم آمد.

ص: ۱۱۵

نوفلی می گوید: پس از این که یاسر بیرون رفت، امام رو به من کرد و گفت: می دانی مقصود مأمون از این کار چیست؟ گفتم: فدایت شوم! مقصودش آزمایش شماست؛ ولی کار بی اساسی کرده و بد کاری نموده است. امام گفت: چه کاری؟ گفتم: اهل کلام و بدعت، بر خلاف دانشمندان مسلمان، درباره هر چه بفرمایید، از شما مطالبه دلیل می کنند. مثلاً اگر بگویند خدا یکی است، می گویند: «یکی بودن او را اثبات کن» و اگر بگویند محمد، فرستاده خداست، می گویند: «رسالت او را اثبات نما» و پس از این که دلیل کافی هم برای آنها آورده شود، آن قدر مغالطه می کنند تا انسان، نظریه خود را رها کند. از این لحاظ، این مجلس برای شما خطرناک است. امام لبخندی زد و فرمود: می ترسی که من در پاسخ آنها بمانم؟ گفتم: نه، والله! بیم ندارم و امیدوارم که خداوند شما را بر آنها پیروزی دهد. امام فرمود: می دانی مأمون کی از این کار خود، پشیمان می شود؟ گفتم: نه. امام گفت: آن وقت که می بیند پیروان تورات را با تورات، و پیروان انجیل را با انجیل، و پیروان زبور را با زبور، و صابئین (۱) را با

۱- طبق گفته دانشمند معروف، راغب، در المفردات، صابئین، جمعیتی از پیروان نوح بوده اند. اقوال دیگری هم در تفسیر این کلمه هست (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۹۷).

### مناظره امام با بزرگ عالمان نصرانی

لغت عبرانی، و هرابذه (۱) را با لغت فارسی، و اهل روم را با زبان رومی و پیروان هر مکتب و هر نظریه را با زبان خودشان محکوم می‌کنم. وقتی که همه آنها دست از نظریه خود برداشتند و تسلیم نظریه من شدند، آن وقت مأمون می‌فهمد که من باید رهبری جامعه را به عهده بگیرم، نه او، و از کار خود پشیمان می‌شود. صبح شد و طبق قرار، امام در آن مجلس فوق العاده مهم، حضور یافت... مأمون رو به جاثلیق (۲) کرد و امام را به او معرفی نمود و از او خواست که با امام مناظره کند و ضمناً انصاف را در بحث از دست ندهد.

مناظره امام با بزرگ عالمان نصرانی جاثلیق: من چگونه می‌توانم با کسی بحث کنم که بر اساس کتابی که منکر آن هستم (قرآن) و پیامبری که به او ایمان ندارم (محمد)، با من مناظره می‌کند؟

امام علیه السلام: اگر بر اساس گفته‌های انجیل خودت، با تو بحث کنم،

۱- این کلمه، فارسی است و به معنای بزرگان هند، و به قولی دانشمندان آنها، خدمتگزاران آتش در آیین مجوس (المنجد).

همان «هیربُدان» به معنای «روحانیان زردشتی» (لغت نامه دهخدا).

۲- جاثلیق: بزرگ علمای (روحانیون) نصرانی، بر مذهب نسطوری.

ص: ۱۱۷

قبول داری؟

جائلیق: آیا می توانم آنچه را انجیل گفته ، قبول نکنم؟! آری ، می پذیرم ، هر چند به زیانم تمام شود .

امام علیه السلام: اکنون هر چه می خواهی ، پیرس تا جواب دهم .

جائلیق: شما درباره نبوت عیسی و کتاب او چه می گوئید؟

امام علیه السلام: من آن عیسایی را به پیامبری قبول دارم که به نبوت محمد اعتراف کرده و به ظهور او مژده داده است و منکر نبوت آن عیسایی هستم که به نبوت محمد و کتاب او اعتراف نکرده و مژده ظهور او را به امتش نداده است .

جائلیق: آیا برای پذیرفتن خبر و حکم کردن بر طبق آن، دو گواه مورد اطمینان لازم نیست؟

امام علیه السلام: چرا .

جائلیق: شما از کجا می گوئید که عیسی به نبوت محمد اعتراف کرده و به پیروانش مژده ظهور او را داده است؟ بر اساس اعترافی که همین الآن کردید ، شما باید برای اثبات پیشگویی عیسی از نبوت محمد، دو گواه غیر مسلمان را که مورد تأیید مسیحی ها باشند ، بیاورید . شما هم می توانید عین همین تقاضایی را که کردم، از ما بنمایید .

امام علیه السلام: منصفانه سخن گفتی! اگر گواهی شخص عادل و مورد اطمینانی را که پیش عیسی از دیگران مقدم بود، بر نبوت محمد، اثبات

ص: ۱۱۸

کنم، می پذیری؟

جائلیق: مقصودت از آن شخص عادل کیست؟

امام علیه السلام: یوحنا دیلمی .

جائلیق: به به! نام کسی را بردی که محبوب ترین افراد پیش مسیح بوده است .

امام علیه السلام: تو را سوگند می دهم، آیا در انجیل، این هست که یوحنا گفته: « مسیح، مرا از آیین محمد عربی خبر داد و به من مژده داد که پس از او محمد می آید. من هم این مژده را به حواریون دادم و آنها به محمد ایمان آوردند»؟

جائلیق: یوحنا به نبوت مردی و نیز به خاندان و وصی او مژده داده؛ ولی روشن ننموده که او چه موقعی ظهور می کند و نام آنها را بیان نکرده است .

امام علیه السلام: اگر کسی را بیاوریم که نام محمد و خاندان و پیروانش را از انجیل بخواند، به او ایمان می آوری؟

جائلیق: آری، ایمانی محکم .

امام علیه السلام: به نسطاس رومی کرد و فرمود: سفر سوم انجیل را چگونه حفظی؟

نسطاس: کاملاً آن را از بر دارم .

امام علیه السلام: باز رو به رأس الجالوت (۱) کرد و فرمود: تو نمی توانی انجیل را بخوانی؟

.

۱- بزرگ عالمان (روحانیون) یهود .

ص: ۱۱۹

نسطاس: چرا، می توانم .

امام علیه السلام: سِئَرِ سَوْمِ را بیاور و گوش کن تا من بخوانم. اگر به جایی رسیدم که از محمّد و خاندان و پیروانش یاد شده بود، شما همگی گواهی دهید، و گرنه هیچ .

امام علیه السلام در برابر انبوه دانشمندان، سِئَرِ سَوْمِ انجیل را از بخواند تا به نام پیامبر رسید، در این جا کمی مکث کرد و به دانشمند مسیحی رو نمود و فرمود: ای نصرانی! تو را به حقّ مسیح و مادرش سوگند، فهمیدی که من عالم به انجیل هستم؟

جائلیق: آری . سپس امام ، نام محمّد و خاندان و پیروانش را از انجیل قرائت نمود . (۱)

امام علیه السلام آن گاه به جائلیق فرمود: چه پاسخی داری؟ یا باید بگویی که آنچه خواندم، انجیل نیست و یا باید بگویی که انجیل دروغ است، اما احتمال اول که بطلانش ثابت شد. بنابراین یا باید به نبوّت محمّد طبق اخبار انجیل اعتراف کنی و یا کشتنت واجب می شود؛ چون خدا و پیامبر و کتاب خود را منکر شده ای» .

جائلیق: آنچه را وجودش در انجیل برایم ثابت و روشن شد، انکار نمی کنم و به آن اعتراف دارم .

۱- برای آشنا شدن کامل با پیشگویی های انجیل درباره نبوّت پیامبر اسلام ، ر. ک: أنیس الأعلام ج ۵ ، نوشته یکی از دانشمندان مسیحی که مسلمان شده است .



ص: ۱۲۰

امام علیه السلام، حاضران مجلس را بر اعتراف او گواه گرفت و سپس به او گفت: هر چه می خواهی، بپرس.

جائلیق: حواریین عیسی و نیز اولین دانشمندان انجیل، چند نفر بودند؟

امام علیه السلام: حواریین عیسی، دوازده نفر بودند و از همه بهتر و داناتر، «الوقا» بود. و اما دانشمندان نصارا سه نفر بودند: یوحنا اکبر که دراج (۱) بود، یوحنا در قرقیسا (۲) و نزد همین یوحنا، از پیامبر اسلام و خاندان و پیروانش یاد شده بود و او همان کسی است که به امت عیسی و بنی اسرائیل، مژده ظهور پیامبر اسلام را داده است.

امام علیه السلام: به او فرمود: به خدا سوگند، ما به آن عیسایی که به محمد ایمان آورد، ایمان داریم و تنها عیبی که عیسای شما داشت، این است که او مردی ضعیف و ناتوان بود و روزه کم می گرفت و نماز کم می خواند.

جائلیق با ناراحتی گفت: علم خود را تباه کردی و ناتوانی خود را از نظر علمی آشکار نمودی من پیش از این سخن، فکر می کردم که شما داناترین مسلمانان هستی؟

امام علیه السلام: برای چه؟

۱-۴. نام مکان هایی که افراد نامبرده، در آن جا زندگی می کرده اند (ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۰۳).

۲- و یوحنا دیلمی در زجار

ص: ۱۲۱

جاثلیق: چون عیسی را مردی ناتوان و کم نماز و روزه، معرفی نمودی، در صورتی که او هیچ روزی را افطار نکرد و هیچ شبی را نخوابید. او همه روزها را روزه و همه شب‌ها را مشغول عبادت بود.

امام علیه السلام: بنابراین، او که به عقیده شما خداست، برای چه کسی، آن همه روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ جاثلیق از پاسخ امام فرو ماند.

امام علیه السلام: اکنون، من سؤالی از تو می‌کنم؟

جاثلیق: بفرمایید. اگر بتوانم، پاسخ می‌دهم.

امام علیه السلام: چرا نمی‌پذیری که عیسی، مرده‌ها را به فرمان خداوند عزّ و جلّ زنده می‌کرد؟

جاثلیق: چون کسی که مرده‌ها را زنده نموده و کور و پیس را شفا داده، او [خود] پروردگار است و سزاوار پرستش.

امام علیه السلام: پیامبران دیگری هم (مانند یسع و حزقیل) کارهای عیسی را انجام داده‌اند. پس چرا کسی آنها را به عنوان «خدا» پرستید؟ و همچنین پیامبر ما کارهایی مانند عیسی انجام داده؛ ولی ما قائل به خدایی او نیستیم. اگر بنا شود که هر کسی مرده را زنده کرد و یا کور و پیس را شفا داد، خدا باشد، پس همه اینها را خدا حساب کن! (۱)

جاثلیق: سخن شما صحیح است و جز «الله»، خدای دیگری وجود ندارد.

۱- این قسمت، تلخیص گردیده است.

ص: ۱۲۲

امام علیه السلام در این جا رو به بزرگ ترین دانشمندان یهودی کرد و فرمود: توجه کن! تو را به آیات دهگانه ای که بر موسی نازل شد، سوگند می دهم که آیا خبر ظهور محمد و امتش را در تورات، با این عبارت یافته ای: «هنگامی که آخرین امت، پیروان شترسوار، بیایند، خدا را با جدیت تسبیح می گویند، تسبیحی جدید، در کنیسه هایی نوظهور. در آن وقت، بنی اسرائیل باید به آنها پناهنده شوند و به حکومت آنها تن در دهند تا آرامش یابند؛ زیرا در دست آنان، شمشیرهایی است که در نقاط مختلف زمین، انتقام [مظلومان را] از تمام ملت های کافر می گیرند»؟ آیا همین طور در تورات نوشته نشده است؟

دانشمند یهودی: چرا، همین طور است.

امام علیه السلام، هر دو دانشمند را مخاطب قرار داده، فرمود: این مطلب که می خوانم، ببینید از کتاب «شعیا» است یا نه: «من در خواب، صورت کسی را دیدم که سوار بر دراز گوش بود و پوشش هایی از نور، او را فرا گرفته بود، و دیدم کسی را سوار بر شتر، که همانند ماه می درخشید». هر دو گفتند که شعیا چنین مطلبی را گفته است.

امام علیه السلام رو به نصرانی کرد و فرمود: آیا این مطلب در انجیل هست که عیسی گفته: «من به سوی پروردگار شما و خویش می روم و پارقلیطا (۱) خواهد آمد و او، همان کسی است که حقانیت مرا تصدیق

۱- برای توضیح این کلمه، ر.ک: أنیس الأعلام، ج ۱، ص ۸.

ص: ۱۲۳

می‌کند، همان طور که من به حقانیت او گواهی دادم، و او همان کسی است که همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند، و او همان کسی است که از رسوایی‌های اُمّت‌های گذشته پرده برمی‌دارد و او همان کسی است که ستون کفر را می‌شکند؟

جائلیق: از انجیل، چیزی نقل نکردی، مگر این که ما به آن معترفیم.

امام علیه السلام: آیا آنچه گفتم، در انجیل هست؟

جائلیق: آری.

امام علیه السلام: بینم، وقتی انجیل اوّل را از دست دادید، آن را نزد که، یافتید؟ و انجیل موجود را چه کسی برای شما آورد؟

جائلیق: ما بیش از یک روز، انجیل را گم نکردیم، تا این که به وسیله یوحنا و «متی» تازه و نو به دست ما رسید.

امام علیه السلام: چه قدر شناخت تو نسبت به انجیل و دانشمندان آن، ناقص است! اگر چنین بود که تو می‌گویی، معنا نداشت که شما درباره انجیل دچار آن همه اختلاف شوید. وقتی انجیل اوّل مفقود شد، نصارا نزد دانشمندان خود جمع شدند و گفتند: عیسی بن مریم کشته شد و انجیل، مفقود گردید، و شما دانشمند هستید. نزد شما چیست؟ الوقا و مرقابوس، به آنها گفتند: انجیل در سینه ماست و ما آن را در روزهای شنبه، بخش بخش، برای شما بیان می‌کنیم. از این جهت

ص: ۱۲۴

اندوهناک نباشید و کنیسه‌ها را خالی نکنید، که ما به ترتیبی که گفته شد، آن را برای شما می‌خوانیم تا تمام آن را جمع کنیم. پس از این مذاکرات، الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند و انجیل فعلی را به وجود آوردند، و این چهار نفر، شاگرد شاگردان عیسی بودند. فهمیدی؟ (۱)

جائلیق: این مطلب را تاکنون نمی‌دانستم و اکنون فهمیدم، و پایه شناخت شما نسبت به انجیل برایم معلوم گردید، و چیزهایی شنیدم که قلبم به حق بودن آنها گواهی می‌دهد، و بینشم فزونی یافت.

امام علیه السلام: گواهی این چهار نفر، نزد تو چگونه است؟

جائلیق: گواهی آنها نافذ است. اینان دانشمندان انجیل اند، و به هر چه گواهی دهند، حق است.

امام علیه السلام: به اهل مجلس کرد و فرمود: بر او گواه باشید. گفتند: گواهیم.

امام علیه السلام: سپس به جائلیق فرمود: سوگند به پسر و مادرش! آیا می‌دانی که: متی گفته: مسیح، فرزند داوود فرزند ابراهیم فرزند اسحاق فرزند یعقوب فرزند یهودا فرزند حضرون است؟ و مرقابوس درباره نسب عیسی گفته که او کلمه خداست که خداوند او را در کالبد آدمی قرار داده و انسان گردیده است؟ و الوقا گفته که عیسی بن مریم و مادرش دو نفر انسان بودند از

ص: ۱۲۵

**مناظره امام با بزرگ عالمان یهودی**

گوشت و خونی که روح القدس در آنها داخل شده است؟ سپس تو می گویی که از گواهی عیسی بر خویش ، این است : «به حق به شما می گویم ای گروه حواریین به آسمان بالا- نمی رود ، مگر آن که از آسمان پایین آمده، جز سوار شونده بر شتر، خاتم پیامبران ، که به آسمان می رود و پایین می آید.» درباره این سخن چه می گویی ؟

جائلیق : این ، سخن عیسی است. منکر نیستم .

امام علیه السلام :در مورد گواهی الوقا و مرقابوس و متی درباره نسب عیسی ، چه نظری داری ؟

جائلیق : آنها بر عیسی دروغ بسته اند .

امام علیه السلام :مردم! آیا او هم اکنون ، آنها را ستایش نکرد و گواهی نداد که آنها از دانشمندان انجیل اند و گفته آنها حق است ؟

جائلیق : ای دانشمند مسلمانان! دوست دارم که مرا در مورد اینان عفو فرمایی .

امام علیه السلام :بسیار خوب! هر چه می خواهی ، بپرس .

جائلیق : دیگری از شما سؤال کند. نه! سوگند به مسیح که در میان دانشمندان مسلمان ، مانند تو نیست .

مناظره امام با بزرگ عالمان یهودیدر این جا امام رو به رأس الجالوت (۱) کرد و فرمود : تو از من سؤال

۱- بزرگ عالمان (روحانیون) یهود .

ص: ۱۲۶

می کنی ، یا من سؤال کنم؟ رأس الجالوت : من ، سؤال می کنم. با کدام دلیل ، نبوت محمد را ثابت می کنی ؟  
امام علیه السلام : موسی بن عمران، عیسی بن مریم، و داوود نماینده خدا در زمین ، به رسالت او گواهی داده اند .

رأس الجالوت : گواهی موسی را بر رسالت او ثابت کن .

امام علیه السلام : می دانی که موسی به بنی اسرائیل فرمود که : «به طور حتم ، پیامبری از برادران شما برای شما مبعوث می شود.  
حتماً او را تصدیق کنید [ و ] سخن او را بشنوید .» آیا برای بنی اسرائیل برادرانی جز فرزندان اسماعیل می دانی ؟

رأس الجالوت : مطلبی را که نقل کردید، گفته موسی است و ما آن را انکار نمی کنیم .

امام علیه السلام : آیا از برادران بنی اسرائیل ، پیامبری جز محمد برای شما آمده است ؟

رأس الجالوت : نه .

امام علیه السلام : آیا آنچه گفتم ، صحیح نیست و نبوت محمد را اثبات نمی کند؟

رأس الجالوت : چرا؛ ولی دوست دارم صحت آن را به وسیله تورات تأیید کنید ؟

امام علیه السلام : آیا نمی پذیری که تورات به شما می گوید: «روشنایی، از کوه طور سینا آمد؛ از کوه ساعیر بر ما پرتو افکند و از  
کوه فاران بر ما

ص: ۱۲۷

آشکار شد؟

رأس الجالوت : این کلمات در تورات هست؛ ولی مقصود از آنها را نمی دانم .

امام علیه السلام : من ، مقصود آن را بیان می کنم: مقصود از جمله «روشنایی ، از طور سینا آمد» ، مطالبی است که خداوند به عنوان وحی به موسی بر کوه طور نازل فرمود. و مقصود از ساعیر در جمله «از کوه ساعیر بر مردم پرتو افکند» ، کوهی است که خدا بر آن به عیسی وحی می نمود . و مقصود از فاران در جمله «از کوه فاران بر ما آشکار شد» ، کوهی است از کوه های مکه که فاصله بین آن و مکه ، مسافت یک روز راه است . و شعیای پیامبر ، در مطالبی که تو و یارانت آن را جزو تورات می دانید ، گفته: «دو سوار دیدم که زمین برای آنها روشن شده بود: یکی سوار بر دراز گوش و دیگری سوار بر شتر» . مقصود از «سوار بر دراز گوش» و «سوار بر شتر» چیست ؟

رأس الجالوت : نمی دانم . شما بفرمایید .

امام علیه السلام : مقصود از اولی عیسی، و دومی محمد است. آیا انکار می کنی که این ، جزو تورات است ؟

رأس الجالوت : نه .

امام علیه السلام : «حقوق پیامبر» را می شناسی ؟

رأس الجالوت : آری ، می شناسم .



ص: ۱۲۸

امام علیه السلام: او گفته و کتاب شما به آن گواهی می دهد که: «خداوند از کوه فاران، سخنی روشنگر آورد و آسمان ها از تسبیح احمد و پیروانش پر شد. او لشکر خود را در دریا حمل می کند، چنان که در صحرا حمل می کند. برای ما کتاب نو می آورد، بعد از خراب شدن بیت المقدس». مقصودش از کتاب، قرآن است. آیا این مطلب را می دانی و به آن معتقدی؟

رأس الجالوت: حیقوق پیامبر، این مطلب را گفته و ما منکر نیستیم.

امام علیه السلام: داوود در زبور گفته و تو آن را می خوانی که: «خدایا! به پا دارنده سنت پس از فترت را مبعوث کن». آیا جز محمد پیامبری را می شناسی که چنین کاری را انجام داده باشد؟

رأس الجالوت: این گفته داوود را قبول داریم و انکار نمی کنیم؛ ولی مقصودش از این سخن، عیسی بوده است.

امام علیه السلام: نفهمیدی؛ زیرا عیسی با سنت پیش از خود، مخالفت نکرد و با سنت تورات، موافق بود تا هنگامی که خدا او را به سوی خود بالا برد. و در انجیل نوشته: «او سنگینی ها را سبک می کند و هر چیز را برای شما توضیح می دهد و او به من گواهی می دهد، همان طور که من به او گواهی دادم. من برای شما مثل ها آوردم و او توضیح آنها را برای شما خواهد آورد». آیا معتقدی که این مطلب در انجیل هست؟

ص: ۱۲۹

رأس الجالوت : آری ، انکار نمی کنم .

امام علیه السلام : درباره پیامبرت موسی ، سؤالی از تو دارم ؟

رأس الجالوت : بپرس .

امام علیه السلام : دلیلی که نبوت موسی را ثابت می کند ، چیست ؟

رأس الجالوت : معجزاتی آورد که هیچ یک از انبیای پیش از او نیاورده است .

امام علیه السلام : مانند چه ؟

رأس الجالوت : مانند : شکافتن دریا، تبدیل کردن عصا به مار زنده و معجزات دیگری که هیچ کس نمی تواند مانند آن را بیاورد .

امام علیه السلام : درست می گویی. هیچ کس از مردم عادی ، کارهایی را که موسی انجام می داد ، نمی تواند انجام دهد؛ ولی اگر شخص دیگری ادعای نبوت کند و معجزاتی هم داشته باشد، آیا بر شما لازم نیست که او را تصدیق کنید ؟

رأس الجالوت : نه، مگر این که او هم معجزاتی مانند موسی داشته باشد .

امام علیه السلام : بنابراین چگونه شما به انبیای پیش از موسی اعتقاد دارید، در صورتی که آنها معجزات موسی را نداشتند ؟

رأس الجالوت : لازم نیست معجزاتشان عین معجزات موسی باشد . همین مقدار که معجزه داشته باشند ، برای تصدیق نبوتشان کافی است .

امام علیه السلام : بنابراین ، چرا شما به نبوت عیسی ایمان نمی آورید. او هم

ص: ۱۳۰

معجزه داشت: مرده را زنده می کرد، کور و پیس را شفا می داد، و از گِل مجسمه می ساخت و در آن می دمید و آن به صورت پرنده ای زنده در می آمد؟

رأس الجالوت: اینها همه نقل قول است. ما که زمان عیسی نبوده ایم تا ببینیم این کارها را انجام داده یا نه!

امام علیه السلام: مگر زمان موسی بوده ای و معجزات او را دیده ای؟ آیا این طور نیست که در مورد موسی نیز تنها اخبار افراد مورد اطمینان از یاران موسی، معجزات او را ثابت می کند؟

رأس الجالوت: چرا، همین طور است.

امام علیه السلام: در مورد عیسی هم مانند موسی خبرهای متواتر و قطعی به شما رسیده که عیسی چه کارهایی را انجام داده است. پس چه طور موسی را تصدیق می کنید؛ ولی عیسی را نه؟ دانشمند یهودی در پاسخ فرو ماند. امام ادامه داد و فرمود: در مورد محمد صلی الله علیه و آله و هر پیامبری که خداوند برانگیخته نیز مطلب همین طور است. یکی از معجزات محمد صلی الله علیه و آله این است که او یتیم، بینوا، چوپان و کارگر بود و نوشتن نمی دانست و کلاس درس ندیده بود و با این وصف، پس از بعثت، قرآنی آورد که در آن داستان های پیامبران و اخبار آنها کلمه به کلمه نقل شده و خبرهای پیشینیان و آیندگان تا قیامت در آن درج گردیده است. علاوه بر این، او رازهای مردم را بازگو می کرد و به آنچه در خانه هایشان بود، خبر می داد و معجزات بی شمار دیگر داشت.

ص: ۱۳۱

**مناظره امام با بزرگ زردشتیان**

رأس الجالوت : معجزات عیسی و محمد، برای ما ثابت نشده و از این لحاظ ، ما نمی توانیم رسالت آنها را تصدیق کنیم .

امام علیه السلام : یعنی می خواهی بگویی اینهایی که معجزات عیسی و محمد را نقل می کنند ، دروغگو هستند؛ ولی آنهایی که معجزات موسی را نقل کرده اند ، راستگویند ؟ دانشمند یهودی پاسخی نداشت .

مناظره امام با بزرگ زردشتیان پس بزرگ زردشتیان به گفتگوی با امام دعوت شد .

امام علیه السلام او پرسید : دلیل تو بر نبوت زردشت چیست ؟

بزرگ زردشتیان : او چیزهایی برای ما آورده که پیش از او کسی نیاورده بود. ما او را ندیده ایم؛ ولی از پدران ما به ما رسیده که او چیزهایی را برای ما حلال کرده که دیگران نکرده اند. از این جهت ، ما پیرو او شدیم .

امام علیه السلام : آیا از راه اخبار پیشینیان ، نبوت او برای شما ثابت شده است ؟

بزرگ زردشتیان : آری .

امام علیه السلام : این اخبار ، در مورد نبوت پیامبران [دیگر] و موسی و عیسی و محمد هم هست. پس چرا به نبوت اینها اعتراف نمی کنید ؟ بزرگ زردشتیان ، دیگر نتوانست چیزی بگوید . ابتهت خاصی مجلس را فرا گرفته بود و دیگر کسی چیزی نمی گفت.

ص: ۱۳۲

امام، خطاب به حاضران نمود و فرمود: اگر در میان شما کسی هست که مخالف با اسلام است، بدون این که شرم کند، هر چه می خواهد، سؤال کند؟ شخصی به نام عمران، از جای برخاست و گفت: ای دانشمند! اگر دعوت به سؤال نمی کردید، اقدام به پرسش نمی کردم، که من به کوفه و بصره و شام و جزیره رفته ام و با متکلمین بحث کرده ام؛ ولی هنوز کسی نتوانسته است برای من، «خدای یگانه ای» را که جز او قیام به وحدانیت خود ندارد، ثابت کند. اجازه می دهی که بپرسم؟

امام علیه السلام: اگر در میان این جمعیت، شخصی به نام «عمران الصابی» باشد، تویی.

عمران: من همانم.

امام علیه السلام: سؤال کن؛ ولی انصاف را از دست نده، و از پرگویی های بی مورد و ستم در بحث بپرهیز.

عمران: به خدا سوگند، تنها منظورم یافتن حقیقت است.

امام علیه السلام: سؤال کن.

مردم برای این که مناظره امام و عمران را بهتر بشنوند، به هم فشار آوردند و نزدیک شدند. عمران شروع به سؤال کرد و امام پاسخ می داد، تا این که تمام شبهات او حل شد. پس از واضح شدن حقیقت، او با کمال شهامت در برابر انبوه جمعیت، به یکتایی خدا و رسالت خاتم انبیا شهادت داد و

ص: ۱۳۳

سپس رو به قبله کرد و به سجده افتاد. نوفلی می گوید: وقتی متکلمین، کیفیت مناظره و تسلیم شدن عمران را مشاهده کردند، با توجه به این که او کسی بود که تا کنون هیچ کس در فنّ مناظره بر او پیروز نشده بود، هیچ کدام جرأت بحث کردن با امام را پیدا نکردند. بنابراین، مجلس پایان یافت و مردم، متفرق شدند. من با گروهی از یاران بودم که محمد بن جعفر به دنبال من فرستاد. پیش او رفتم. او به من گفت: نوفلی! دیدی که دوست امروز چه کرد؟ به خدا سوگند، گمان نمی کردم که علی بن موسی بتواند این گونه بحث کند، و تا کنون ما او را این گونه نشناخته بودیم! مگر در مدینه درس کلام (۱) می گفت، یا اهل کلام نزد او جمع می شدند؟ گفتم: مردم هنگام حج رفتن نزد او می آمدند و مسائلی از حلال و حرام سؤال می کردند، و گاه می شد که با کسی که می آمد، مناظره [ی کلامی] می کرد. محمد بن جعفر گفت: من می ترسم که این مرد (مأمون) به وی حسد برد و او را مسموم کند، یا بلای دیگری بر سرش آورد. به او بگو که در این گونه مجالس شرکت نکند. گفتم: از من نمی پذیرد، و تنها هدف این مرد (مأمون)، این بود که او را بیازماید که آیا چیزی از دانش پدرانش نزد او هست، یا خیر.

---

۱- علم کلام، علمی است که در آن از ذات و صفات خدا، واحوال ممکنات بر اساس مبانی اسلام بحث می شود؛ ولی ظاهراً در این جا مراد، اعم از این معناست.

ص: ۱۳۴

محمد بن جعفر گفت: از قول من به او بگو که عمویت مایل نیست در این گونه مسائل وارد شوی و از جهات مختلف دوست دارد که این گونه برخوردها را نداشته باشی. نوفلی می گوید: وقتی خدمت امام رسیدم و پیغام عمو را به او رساندم، امام لبخندی زد و سپس فرمود: خدا عمویم را حفظ کند؛ چه خوب او را می شناسم چرا مایل نیست؟ این را بگفت و خدمتکارش را صدا زد و به او گفت: برو سراغ عمران و او را پیش من بیاور. من گفتم: فدایت شوم! من می دانم عمران کجاست. او نزد یکی از برادران شیعه است. فرمود: مانعی ندارد. مرکبی برای او بیاورید. سوار شدم و او را آوردم. امام به او «خوش آمد» گفت و یک لباس و یک مرکب و ده هزار درهم به او هدیه داد. گفتم: فدایت شوم! مانند جدت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار کردی! فرمود: چنین باید کرد. سپس فرمود شام آوردند. مرا طرف راست خود نشانند و عمران را طرف چپ، و با امام، شام را صرف کردیم. پس از آن مجلس، متکلمین از مکتب های مختلف، پیش عمران جمع می شدند و او نظریه های آنان را باطل می ساخت تا این که از او اجتناب کردند ... (۱).

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۸ ۲۹۹ (به نقل از: التوحید، صدوق، ص ۴۲۸ ۴۵۷ و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ص ۱۰۰۸۷ و الاحتجاج، طبرسی، ص ۲۲۶ ۲۳۳).

ص: ۱۳۵

**فصل ششم : امام سجّاد و حسن بَصْرِي****موضوع بحث : شایستگی برای موعظه**

فصل ششم : امام سجّاد و حسن بَصْرِي موضوع بحث : شایستگی برای موعظه حسن بَصْرِي یکی از دانشمندان بزرگ اسلام در قرن اوّل هجری است که دستگاه حکومت بنی امیه از چهره مذهبی او برای توجیه جنایات خود ، فراوان استفاده نموده است . در زمان حکومت امام علی علیه السلام ، حسن بَصْرِي جوانی نارس بود. پس از پایان جنگ جمل و فتح بصره به دست ارتش امام ، هنگامی که امام در میان هیاهوی مردم و موج جمعیت وارد بصره می شد، در لابه لای مردم ، جوانی را دید که قلم و لوحی در دست دارد و چیزهایی را که امام می گوید ، یادداشت می کند. امام با آواز بلند او را صدا زد که : چه می کنی ؟ حسن پاسخ داد : آثار شما را یادداشت می کنیم تا پس از شما برای مردم بازگو نمایم .



ص: ۱۳۶

امام در این جا جمله ای فرمود که بسیار جالب و قابل توجه است. فرمود :

أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَ لَكِنَّهُ يَقُولُ لَا قِتَالَ؛

آگاه باشید که هر ملتی یک سامری دارد [ که با تزویر خود و با چهره مذهبی خویش ، جامعه را از مسیر واقعی منحرف می کند ] و این ، سامری این امت است، و تنها تفاوتش با سامری زمان موسی علیه السلام ، این است که او می گفت : « لا مَسَاسَ (کسی با من تماس نگیرد) » (۱) و این می گوید : « لا قِتَالَ (کسی [ با حکومت جنایتکار بنی امیه ] مبارزه نکند) » (۲) .

پیش بینی امام ، درست از آب در آمد و این دانشمند ، چنان خدمتی به دستگاه بنی امیه نمود که به گفته یکی از محققین : اگر زبان حسن بصری و شمشیر حجاج نبود ، حکومت مروانی در گهواره ، زنده به گور می شد. مگر نمی بینید که حسن ، نشسته و در جلوی او عده بی شماری صف بسته اند و او با مهارتی که در سخن گفتن دارد، ضمن سخنرانی می گوید : « پیامبر خدا فرمود : به زمامداران ، ناسزا نگوئید که آنان اگر نیکی کنند، برای آنها پاداش است و بر شما لازم است که سپاس

۱- سامری ، مردی که پیروان حضرت موسی علیه السلام را به گوساله پرستی دعوت کرد و سبب گمراهی آنها شد. نقل شده که پس از این کار ، مبتلا به وسواس شد و هر که را می دید ، وحشت می کرد و فرار می نمود و فریاد می زد : « لا مَسَاسَ (با من تماس نگیر) » .

۲- سفینه البحار ، جلد ۱ ، ص ۲۶۲ .

ص: ۱۳۷

**گفتگوی امام با حسن بصری**

بگزارید، و اگر بد نمایند، برای آنهاست کیفر کردارشان، و بر شما لازم است شکبیا باشید، که آنها بلایی هستند که خداوند به وسیله آنها از هر کس که بخواهد، انتقام می گیرد». و همین دانشمند بود که فتوا داد: « اطاعت از پادشاهان بنی امیه، واجب است، هر چند ظلم کنند؛ زیرا خداوند به وسیله آنان اصلاحاتی می کند که از جنایاتشان بیشتر است ». به هر حال، این دانشمند از چهره های مذهبی معروف زمان امامت امام چهارم، امام علی بن الحسین علیه السلام، بود و امام برای رسوا ساختن او در مجلسی که سخنرانی می کرد با او مناظره و گفتگوی جالبی دارد که اینک نقل می شود:

گفتگوی امام با حسن بصری در برابر انبوهی از جمعیت در سرزمین منا مشغول وعظ و سخنرانی بود. امام چهارم از آن جا عبور می کرد. امام، وقتی منظره این سخنرانی را دید، کمی ایستاد و سپس به سخنگو فرمود: مقداری سکوت کن.

امام علیه السلام: کردارت، بین خود و خدا، طوری هست که اگر فردا مرگ به سراغ تو آید، از عمل خود راضی باشی؟

حسن بصری: نه.

امام علیه السلام: آیا تصمیم داری که کردار کنونی خود را ترک کنی و کرداری پیش گیری که برای مرگ، مورد پسندت باشد؟  
حسن بصری، کمی سرش را پایین انداخت و سپس سر برداشت.

ص: ۱۳۸

و گفت: به زبان می گویم که تصمیم دارم؛ ولی بدون حقیقت است.

امام علیه السلام: آیا امید داری که پس از محمد، پیامبری بیاید و تو با پیروی از او سعادت‌مند شوی؟

حسن بصری: نه.

امام علیه السلام: آیا امید داری که جهان دیگری وجود داشته باشد که در آن جا به مسئولیت های خود عمل کنی؟

حسن بصری: نه.

امام علیه السلام: آیا کسی را دیده ای که با داشتن کمترین شعور، حال تو را برای خویش بپسندد؟ تو به اعتراف خودت، در حالی که از آن راضی نیستی، و تصمیم انتقال از این حال را هم نداری، و به پیامبری دیگر و نیز به جهانی جز این جهان برای عمل، امیدوار نیستی. آن وقت، با این وضع اسف انگیزی که خودداری، مشغول و عجز و نصیحت دیگرانی؟ منطق نیرومند امام، چنان این سخنور زبردست را کوبید که دیگر نتوانست چیزی بگوید. همین که امام از آنها دور شد، حسن بصری پرسید: این که بود؟ گفتند: این، علی بن الحسین بود.

حسن بصری گفت: او از خاندان علم است. پس از این رسوایی، دیگر ندیدند که حسن بصری، مردم را موعظه کند. (۱)

ص: ۱۳۹

## فصل هفتم : امام علی و دانشمند یهودی

### موضوع بحث : خدا کجاست ؟

فصل هفتم : امام علی و دانشمند یهودی موضوع بحث : خدا کجاست ؟ در زمان خلافت ابوبکر، روزی یکی از دانشمندان یهودی پیش او آمد و پرسید : تو خلیفه پیامبر اسلامی ؟ ابوبکر : آری . دانشمند : ما در تورات خوانده ایم که جانشینان پیامبران ، از تمام پیروان او داناترند . ممکن است شما بفرمایید که : خداوند در آسمان است ، یا در زمین ؟ ابوبکر : خدا در آسمان بر عرش است . دانشمند : بنابراین، زمین از خدا خالی است و خداوند ، در یک جا هست و در یک جا نیست ؟ ابوبکر : این ، حرف افراد بی دین است . آدم دیندار ، این طور حرف نمی زند . دور شو، و گرنه تو را خواهم کشت .

ص: ۱۴۰

مرد یهودی با شگفتی از جای برخاست و در حالی که اسلام را مسخره می کرد ، از پیش ابوبکر بازگشت. او در راه با علی علیه السلام برخورد کرد.

امام علیه السلام: من فهمیدم که تو از ابوبکر چه پرسیدی و او به تو چه پاسخی داد؛ ولی بدان که ما معتقدیم که خداوند ، مکان را به وجود آورده و بنابراین نمی تواند مکان داشته باشد و برتر از آن است که مکانی ، او را در خود جا دهد؛ ولی با این وصف، خدا همه جا هست ، بدون این که با چیزی تماس پیدا کند، یا در کنار چیزی واقع شود. او از نظر علمی به تمام مکان ها احاطه دارد و هیچ یک از موجودات ، از تدبیر او خالی نیست . اگر از کتاب های خودتان مطلبی را نقل کنم که به درستی آنچه گفتم ، گواهی دهد، مسلمان می شوی ؟

دانشمند: آری .

امام علیه السلام: آیا در یکی از کتاب های مذهبی شما این مطلب نیست که : «موسی بن عمران روزی نشسته بود که ناگاه فرشته ای از طرف مشرق آمد. موسی از او پرسید : از کجا آمده ای ؟ فرشته گفت : از پیش خدا . فرشته دیگری از غرب آمد. موسی پرسید : تو از کجا آمده ای ؟ گفت : از پیش خدا . فرشته دیگری آمد. موسی پرسید : تو از کجا آمده ای ؟ پاسخ داد : از زمین هفتم و از پیش خدا .

ص: ۱۴۱

**نظیر این داستان**

موسی با دیدن این منظره، با شگفتی گفت: پاک است آن خدایی که هیچ جا از او خالی نیست و به جایی نزدیک تر از جای دیگر نیست».

پس از نقل این داستان، دانشمند یهودی گفت: گواهی می‌دهم که آنچه گفتی، کاملاً صحیح است و تو، به جانشینی پیامبرت سزاوارتری. (۱)

نظیر این داستانانس بن مالک می‌گوید: پس از درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک نفر یهودی برای تحقیق درباره اسلام به مدینه آمد و از مردم خواست که او را به کسی که بتواند از عهده پاسخ سؤال‌های او برآید، راهنمایی کنند. مردم، ابوبکر را به او معرفی کردند. مرد یهودی پیش ابوبکر آمد و گفت: پرسش‌هایی دارم که جز پیامبر و یا وصی او نمی‌داند. ابوبکر: هرچه می‌خواهی، پرس. مرد یهودی: آن چیست که خدا ندارد؟ آن چیست که نزد خدا نیست؟ و آن چیست که خدا نمی‌داند؟ ابوبکر، عصبانی شد و به وی گفت: «این سؤال‌های مردم بی‌دین است» و تصمیم به کشتن او را گرفت. سایر مسلمانان حاضر نیز کیفر آن مرد را کشتن می‌دانستند. ابن عباس که در آن جا حاضر بود گفت درباره این مرد، بی‌انصافی کردند.

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۳.

ص: ۱۴۲

ابوبکر: نشنیدی که الآن چه گفت؟ ابن عباس: اگر می‌توانید، جوابش را بدهید، وگرنه بپریدش پیش علی، که به او پاسخ می‌دهد؛ چون من از پیامبر شنیدم که به علی بن ابی طالب می‌فرمود: «خدایا! دلش را هدایت کن و زبانش را استوار بدار». ابوبکر و سایر حاضران از جا بلند شدند و پیش علی علیه السلام آمدند. ابوبکر: یا ابا الحسن! این یهودی از من، مانند زنادقه و بی‌دین‌ها سؤال می‌کند.

علی علیه السلام: به یهودی کرد و فرمود: چه می‌گویی؟

مرد یهودی: من سؤال‌هایی دارم که جز پیامبر یا وصی او پاسخش را نمی‌داند.

امام علیه السلام: مسائل خود را مطرح کن.

مرد یهودی، همان مسائل را تکرار کرد.

امام علیه السلام: اما آنچه خدا نمی‌داند، همان چیزی است که شما یهودی‌ها می‌گویید: «عزیز، پسر خداست». خدانمی‌داند که فرزند دارد. و اما آنچه نزد خدا نیست، ستم به بندگان است که نزد او نیست. و اما آنچه خدا ندارد، همتاست، که او بی‌همتاست.

مرد یهودی با شنیدن این سخن، شهادتین را بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و ابوبکر و حاضران، علی علیه السلام را «برطرف‌کننده اندوه»، لقب دادند. (۱)

۱- الغدير، ج ۷، ص ۱۷۹ (به نقل از المجتبی، ص ۳۵).

ص: ۱۴۳

**فصل هشتم : امام باقر و قتاده****موضوع بحث : چهل مسئله فراموش شده**

فصل هشتم : امام باقر و قتاده موضوع بحث : چهل مسئله فراموش شده با حزمه ثمالی می گوید : در مسجدالنبی نشسته بودم که دیدم مردی به طرفم می آید. نزدیک که رسید ، سلام کردم و گفتم: بنده خدا! کیستی ؟ گفتم : مردی از اهل کوفه. چه کار داری ؟ گفتم : ابو جعفر محمد بن علی را می شناسی ؟ گفتم : آری. چه کارش داری ؟ گفتم : چیزی نیست . چهل سؤال آماده کرده ام که از او بپرسم. هر کدام درست بود ، بپذیرم و هر کدام نادرست بود ، رها کنم . گفتم : آیا خودت قدرت تشخیص درست یا نادرست بودن پاسخ



ص: ۱۴۴

آن سؤال ها را داری ؟ گفت : آری . گفتم : در این صورت ، دیگر چه نیازی به او داری ؟ گفت : شما مردم کوفه آدم های پرحرفی هستید. خواهشمندم هر وقت او را دیدی ، مرا خبر کن . در حال گفتن این سخن بود که امام در میان جمعی از مردم خراسان و دیگران ، وارد مسجد شد. امام نشست و مردم اطرافش را گرفتند و مسائل مربوط به حج را از او می پرسیدند . آن مرد نیز به آنها پیوست و در آن حلقه نزدیک امام نشست . من نزدیک تر رفتم تا بهتر گفتگوی آنها را بشنوم. پس از این که امام پاسخ مسائل آن جمعیت را فرمود و آنها رفتند، امام علیه السلام نگاهی به مرد تازه وارد کرد و فرمود : شما که هستید ؟ مرد : نام من قتاده فرزند دعامه است (۱) و اهل بصره ام .

امام علیه السلام: فقیه بصره ، تو هستی ؟

قتاده : آری .

امام علیه السلام: وای بر تو ، ای دانشمند گمراه، و آگاه بی مسئولیت! خداوند کسانی را آفریده و آنها را حجت بر آفریده های خود قرار داده

۱- از فقها و دانشمندان بزرگ زمان بنی امیه ، که با حکومت وقت ، روابط نیکو داشت. از ابن عبیده نقل شده که روزی نمی شد که سواری از طرف بنی امیه درب خانه قتاده نینم .

ص: ۱۴۵

و آنها میخ های زمین اویند ، وحدت و یکپارچگی جامعه وابسته به رهبری آنهاست ، در علم خدا پاک و ستوده اند، و پیش از آفرینش، آنها را برگزیده ، در حالی که شیخ هایی در طرف راست عرش بودند . (۱)

قتاده ، پس از تمام شدن سخنان امام ، مدّتی طولانی سکوت کرد و سپس گفت : به خدا سوگند ، من در برابر فقهای بزرگ و حتی دانشمندان بزرگی مانند ابن عباس نشسته ام؛ ولی در هیچ مجلسی مانند این مجلس احساس اضطراب نکرده ام .

امام علیه السلام :می دانی کجایی و در برابر که ؟ اکنون تو در برابر خانه هایی هستی که خداوند فرمان داده آنها را گرامی بدارند و هر بامداد و پسین ، در آنها یاد او کنند . (۲)

قتاده : به خدا راست گفتمی . خدا مرا فدای تو کند! به خدا سوگند ، مقصود از آن خانه ها [ که در آیه ذکر شده ، ] ساختمان های معمولی ای که از سنگ و گل بنا می شوند ، نیست . خوردن پنیر به عقیده شما از نظر شرعی چطور است ؟

امام علیه السلام بلبخندی زد و فرمود : مسائل مشکلی را که برای پرسش

۱- امام با این سخنان ، مسئولیت های بزرگی را که در آن زمان تاریک ، متوجه این دانشمند خودفروخته بوده است ، بازگو می نماید تا آشکار شود که وی چگونه حقیقت را به بهای ناچیزی می فروشد و به جای معرفی کردن رهبر واقعی منتخب خدا، با چهره مذهبی خود، مردم را به سوی دستگاه جنایتکار بنی امیه متمایل می سازد.

۲- اشاره است به : «فی بیوتِ اذنِ اللهُ ان تُرفعَ و یذکرَ فیها اسمُه یُسبِحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَالْاصَالِ» (نور ، آیه ۳۶) .

ص: ۱۴۶

آماده کرده بودی ، به این مسئله ساده بازگشت ؟

قتاده : چه کنم؟ همه را فراموش کردم .

امام علیه السلام : خوردن پنیر ، اشکالی ندارد . (۱)

---

۱- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷ (به نقل از: الکافی، ج ۶، ص ۲۵۶ و ج ۱۰، ص ۱۵۴).

ص: ۱۴۷

**فصل نهم : امام رضا و ابوقره****موضوع بحث : خدا کجاست ؟**

فصل نهم : امام رضا و ابوقره هم‌موضوع بحث : خدا کجاست ؟ شخصی به نام «ابوقره» خدمت امام رضا علیه السلام رسید و مسائل مختلفی را مورد گفتگو قرار داد ، تا این که بحث به توحید ، منتهی شد. ابوقره : خدا کجاست ؟

امام علیه السلام : «کجا» ، مکان است و این نوع سؤال، سؤال حاضر از غایب است ، مانند این که وقتی وارد خانه دوست خود می شوی و او را در خانه نمی بینی، می گویی : «دوست من کجاست ؟»؛ ولی خداوند متعال غایب نیست، کسی بر او وارد نمی شود، در هر مکانی وجود دارد، و مدبر جهان و سازنده و نگهدارنده آسمان ها و زمین است .

ابوقره : آیا او بالای آسمان نیست؟

امام علیه السلام : او خداست در آسمانها و در زمین. او کسی است که در

ص: ۱۴۸

آسمان ، خداست و در زمین ، خداست. او کسی است که شما را در رحم مادران ، صورت بندی می کند. او با شماست ، هر جا که باشید .

ابوقره : اگر خداوند همه جا هست ، پس چرا شما به هنگام دعا دست ها را به طرف آسمان ، بلند می کنید ؟

امام علیه السلام : خداوند بر اساس حکمت خویش ، عبادت های مختلفی را از آفریده های خود خواسته است : بعضی از عبادات در رابطه با گفتار، بعضی مربوط به کردار، و بعضی از عبادات ، توجه نمودن به نقطه خاصی است . مثلاً یکی از عبادات ، این است که خداوند از مردم خواسته که هنگام نماز گزاردن ، به طرف کعبه بایستند و همچنین حج و عمره را دستور داده به آن سو انجام دهند . یکی از انواع عبادات هم دعاست . خداوند از آفریده های خود خواسته است که به هنگام دعا، برای فروتنی و اظهار کوچکی در برابر او و به عنوان نشانه پرستش، دست های خود را باز کنند و به سوی آسمان بالا ببرند .

ابوقره : آیا فرشتگان به خدا نزدیک ترند ، یا اهل زمین ؟

امام علیه السلام : اگر مقصود تو از نزدیکی، نزدیکی ای است که با وجب و ذرع سنجیده می شود ، این نوع نزدیکی به خداوند ، قابل تصوّر نیست و همه چیزها به طور کلی فعل او هستند و رسیدگی خداوند به تدبیر بعضی از چیزها ، او را از اداره کردن بعضی دیگر مشغول نمی کند. خداوند ، در همان حالی که بالاترین مخلوقات را اداره می کند،

ص: ۱۴۹

پایین ترین آنها را نیز اداره می نماید، و در همان آنی که به اولین آفریده رسیدگی می نماید، به آخرین آفریده ها نیز رسیدگی می کند، بدون این که در اداره کردن جهان هستی با این عظمت، دچار رنج و زحمت گردد، یا این که نیاز به خرج و مشورت داشته باشد و یا احساس خستگی کند. و اگر مقصودت از نزدیکی به خدا، نزدیکی معنوی (تقرّب) است، هر کس، چه انسان و چه فرشته، که قوانین خدا بیشتر را به کار بندد، مقرب تر و به خدا نزدیک تر است.

ابوقره: اعتراف می کنی که خدا بر چیزی حمل شده است؟

امام علیه السلام: نه؛ چون هر چیزی که قابل حمل است، نیاز به حمل کننده دارد و امکان ندارد که خداوند، نیازمند باشد.

ابوقره: پس شما این روایت را تکذیب می کنی که می گوید: « نشانه خشم خدا، این است که فرشتگانی که عرش را حمل می کنند، سنگینی او را بر دوش خود احساس می کنند و به سجده می افتند، و پس از بر طرف شدن خشم خدا، عرش سبک می شود و آنها به جایگاه خود باز می گردند»؟

امام علیه السلام: آیا خداوند، از وقتی که شیطان را طرد کرده تا امروز و تا قیامت، نسبت به او و دوستانش، خشمگین است، یا از آنها راضی است؟

ابوقره: خشمگین است.

ص: ۱۵۰

امام علیه السلام: پس کی خداوند خشمگین ، نبوده تا عرش سبک شود ؟

امام علیه السلام سپس فرمود :وای بر تو! چگونه جرأت می کنی که خدای خود را دگرگون شونده از حالی به حال دیگر توصیف کنی و خصوصیتی را که مربوط به آفریده هاست ، بر او منطبق نمایی ؟ پاک است او ، با از بین رونندگان از بین نمی رود، و با دگرگون شوندگان دگرگون نمی گردد . ابو قره که دیگر نمی توانست چیزی بگوید، برخاست و رفت . (۱)

---

۱- الاحتجاج ، طبرسی ، ص ۱۸۴؛ بحار الأنوار ، ج ۱۰ ، ص ۳۴۲ ۳۴۸ .

## فصل دهم : امام صادق و ابو حنیفه

## موضوع بحث : حجّیت قیاس

فصل دهم : امام صادق و ابو حنیفه موضوع بحث : حجّیت قیاسروزی ابوحنیفه (۱) برای ملاقات با امام صادق علیه السلام به خانه امام آمد و اجازه ملاقات خواست. امام اجازه نداد. ابوحنیفه می گوید : دم درب، مقداری توقف کردم تا این که عدّه ای از مردم کوفه آمدند و اجازه ملاقات خواستند. به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم. وقتی به حضورش رسیدم ، گفتم : شایسته است که شما نماینده ایی به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمّد ، نهی کنید . بیش از ده هزار نفر در آن شهر به یاران

---

۱- نامش نعمان بن ثابت ، یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت ، مؤسس فرقه حنفی ، متولّد سال ۸۰ هجری و متوفّای سال ۱۵۰ هجری است.



ص: ۱۵۲

پیامبر ناسزا می گویند .

امام علیه السلام: مردم از من نمی پذیرند .

ابوحنیفه: چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند ، در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟

امام علیه السلام: تو خودت یکی از همان هایی هستی که به حرف من گوش نمی دهند . مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدی و بدون این که بگویم ، ننشستی و بی اجازه شروع به سخن گفتن نمودی؟ شنیده ام که تو بر اساس قیاس (۱) فتوا می دهی؟

ابوحنیفه : آری.

امام علیه السلام: وای بر تو! اولین کسی که بر این اساس نظر داد ، شیطان بود. وقتی که خداوند به او دستور داد که به آدم سجده کند، گفت: «من سجده نمی کنم؛ زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از خاک ، و آتش ، گرمی تر از خاک است». سپس امام برای اثبات بطلان «قیاس» ، مواردی از قوانین اسلام را که بر خلاف این اصل است ، ذکر نمود .

امام علیه السلام: به نظر تو ، کشتن کسی به ناحق مهم تر است یا زنا؟

ابوحنیفه : کشتن کسی به ناحق.

امام علیه السلام: بنابراین اگر عمل کردن به «قیاس» صحیح باشد ، پس چرا

---

۱- قیاس ، عبارت است از این که حکمی را که خداوند برای موردی بیان نموده ، بدون این که وجود علت آن حکم برای موردی دیگر شناخته گردد، در آن مورد دیگر نیز جاری گردد .

ص: ۱۵۳

برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است؛ ولی برای ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم است؟ آیا این قانون اسلام، با «قیاس» توافق دارد؟  
ابوحنیفه : نه.

امام علیه السلام: بول، کثیف تر است یا منی؟

ابوحنیفه : بول.

امام علیه السلام: پس چرا خداوند در مورد اول، مردم را به وضو امر کرده؛ ولی در مورد دوم، دستور داده که غسل کنند؟ آیا این حکم با «قیاس» توافق دارد؟  
ابوحنیفه : نه.

امام علیه السلام: نماز، مهم تر است یا روزه؟

ابوحنیفه : نماز.

امام علیه السلام: پس چرا بر زن حائض، قضای روزه واجب است؛ ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با «قیاس» توافق دارد؟  
ابوحنیفه : نه.

امام علیه السلام: شنیده ام که این آیه : «در روز قیامت به طور حتم از نعمت ها سؤال می شود» (۱) را چنین تفسیر می کنی که : خداوند، مردم را درباره غذاهای لذیذ و آب های خنک که در فصل تابستان می خورند، مؤاخذه می کند .

۱- «ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر، آیه ۸) .

ص: ۱۵۴

ابوحنیفه : درست است. من این آیه را این طور معنا کرده ام.

امام علیه السلام : اگر مردی تو را به خانه اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آبی خنک از تو پذیرایی نماید، و بعد برای این پذیرایی بر تو منت بگذارد، درباره چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟

ابوحنیفه : می گویم : آدم بخیلی است.

امام علیه السلام : آیا خداوند ، بخیل است تا در روز قیامت ، در مورد غذاهایی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد؟

ابوحنیفه : پس ، مقصود از نعمت هایی که قرآن می گوید انسان درباره آنها مؤاخذه می شود ، چیست؟

امام علیه السلام : مقصود ، نعمت دوستی ما خاندان رسالت است . (۱)

---

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۲۰. امام با جمله اخیر می خواهد ابوحنیفه را متوجه مسئله رهبری الهی و نقش آن در جامعه مسلمین نماید.

## فصل یازدهم : امام رضا و زندیق

### موضوع بحث : آفریدگار جهان

فصل یازدهم : امام رضا و زندیق موضوع بحث : آفریدگار جهان خدمتگزار امام رضا علیه السلام می گوید : یکی از زنادقه (۱) خدمت امام رضا علیه السلام رسید ، در حالی که جماعتی نزد آن حضرت بودند .

امام علیه السلام رو به او نمود و فرمود: اگر فرضاً نظریه شما [ در رابطه با مبدأ و معاد ، ] صحیح باشد ، و حال آن که چنین نیست ، آیا قبول داری که در نهایت ، ما و شما یکسان هستیم و نمازها و روزه ها و زکات های ما و اعتراف ما به مبدأ و معاد ، برای ما زیانی ندارد؟ زندیق که پاسخی نداشت ، سکوت اختیار کرد .

امام علیه السلام ادامه داد و فرمود : اگر نظریه ما [ در رابطه با مبدأ و معاد ، ] صحیح باشد ، در حالی که چنین هم هست ، آیا قبول داری که شما

---

۱- زنادقه جمع زندیق (به معنای بی دین) است .

ص: ۱۵۶

هلاک شده اید و ما نجات یافته ایم ؟

زندیق که باز پاسخی نداشت ، سخن را به جای دیگر کشید و گفت : خدا رحمت کند! به من بگو که او (خدا) چگونه است و کجاست ؟

امام علیه السلام :وای بر تو ! راه را اشتباه رفتی. او «کجا» را به وجود آورد؛ او بود و «مکانی» نبود . نیز او «چگونگی» را ایجاد کرد؛ او بود و «چگونگی» وجود نداشت. خداوند با کیفیت و مکان ، شناخته نمی شود و با حواس ، قابل درک نیست، و او را با هیچ چیز نمی توان مقایسه نمود .

زندیق : بنابراین او چیزی نیست؛ چون با هیچ یک از حواس ، قابل درک نیست .

امام علیه السلام :وای بر تو! چون حواس نمی توانند او را ادراک کند ، تو منکر او می شوی ؟ ما درست بر عکس ، به دلیل این که حواس ما از ادراک او ناتوان اند ، یقین می کنیم که او پروردگار ماست و شباهتی با سایر موجودات ندارد !

زندیق : پس به من بگو که او کی به وجود آمده است ؟

امام علیه السلام :تو به من بگو که کی نبوده تا به تو بگویم که کی وجود یافته است ؟

زندیق : به چه دلیل می گویی که هست ؟

امام علیه السلام :به دلیل این که وقتی من به خویش می نگرم ، می بینم که

ص: ۱۵۷

نمی توانم در طول و عرض ، چیزی به خود اضافه و یا از خود کم نمایم و نمی توانم ناخوشی ها را از خویش دفع ، و منفعت را به سوی خود جلب کنم. روی این حساب فهمیدم که بنیاد هستی من ، بنایی دارد و لذا به او اعتراف کردم . علاوه بر این ، با رؤیت پدیده ابرها و گردش بادهای و جریان خورشید و ماه و ستارگان و غیره که آیات شگفت انگیز و متفن آفرینش هستند دانستم که این امور ، تدبیر کننده و پدیدآورنده ای دارند .

زندیق : اگر خدا وجود دارد ، پس چرا چشمم او را نمی بیند ؟

امام علیه السلام : تا این که میان او که پدیده نیست و آفریده ها تفاوت باشد. او والاتر از آن است که دیده او را درک کنند ، یا خیال به او احاطه یابد ، یا عقل به کُنه او برسد .

زندیق : پس ، حد و مرز او را برای من بیان کن .

امام علیه السلام : او بی نهایت است و حد و مرزی ندارد .

زندیق : چرا ؟

امام علیه السلام : چون هر چیزی که محدود است ، نهایت دارد ، و احتمال محدودیت ، مساوی است با احتمال زیاده و نقصان پذیری . بنابراین او محدود نیست و زیاده و نقصان نمی پذیرد و قابل تجزیه نیست و به وهم نمی آید .

زندیق : توضیح بدهید این که می گوئید : خداوند لطیف ، شنوا ،

ص: ۱۵۸

بینا، دانا و حکیم است، آیا شنیدن جز با گوش، دیدن جز با چشم، ظریفکاری جز با دست، و حکمت جز با سازندگی، امکان پذیر است؟

امام علیه السلام: مقصود از این که می گوئیم خداوند، لطیف و ظریفکار است، آن است که او در پدید آوردن مصنوعات، ظرافت و دقت دارد. نمی بینی وقتی یکی در انتخاب چیزی ظرافت و دقت به خرج می دهد، می گویند: «فلانی چه قدر با لطافت کار می کند»؟ بنابراین چرا این معنا به آفریننده باشکوه جهان گفته نشود؟ و این که ما می گوئیم خداوند شنواست، برای این است که هیچ صدایی از او پنهان نیست و در تشخیص هیچ لغتی اشتباه نمی کند. بنابراین او شنواست؛ ولی نه به وسیله گوش. و گفتم او بیناست؛ زیرا او جای پای مورچه ریز سیاه را در شب تاریک بر سنگ سیاه می بیند؛ او حرکت مور را در شب قیرگون مشاهده می نماید. بنابراین او بیناست؛ ولی نه به وسیله چشم، همانند آفریده خود. این مناظره آن قدر طول کشید تا این که در همان جلسه زندق، اسلام اختیار کرد. (۱)

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷۱ ۱۷۳.

## فصل دوازدهم: امام صادق و مادی

### موضوع بحث: مسائل مختلف علمی و فلسفی

فصل دوازدهم: امام صادق و مادی موضوع بحث: مسائل مختلف علمی و فلسفیدانشمندی مادی و منکر ماوراء طبیعت، نزد امام صادق علیه السلام آمد و مسائل مختلفی را مطرح نمود که از جمله پرسش هایش این بود: مادی: چگونه این مردم خدا را می پرستند، با این که او را ندیده اند؟

امام علیه السلام: دل ها در پرتو روشنائی ایمان، او را می بینند و عقل های بیدار همانند چشم، وجود او را اثبات می کنند؛ بلکه چشم ها نیز با دیدن نظام دقیق و حساب شده جهان هستی، او را مشاهده می نمایند. علاوه بر این، پیامبران، نشانه هایی که به عنوان سند نبوت همراه آنها بود، و نیز کتاب های آسمانی با محتوای عمیق خود، وجود خدا را ثابت می کنند.



ص: ۱۶۰

## نبوت عامه

دانشمندان به مشاهده آثار عظمت خداوند، اکتفا می‌کنند و نیازی به دیدن او در اثبات وجودش ندارند.

مادّی: آیا خداوند نمی‌تواند خود را به مردم نشان دهد تا او را ببینند و بشناسند و از روی یقین و اعتقاد کامل، مورد پرستش قرار بگیرد؟

امام علیه السلام: این کار، امکان پذیر نیست و محال، پاسخی ندارد. (۱)

نبوت عامه‌مادّی: از کجا ثابت می‌کنی که خداوند، دارای انبیا و فرستادگان است؟

امام علیه السلام: با اثبات چند مقدمه: الف ما دارای آفریدگاری هستیم، برتر از ما و تمام آفریده‌ها. ب آفریدگار جهان، حکیم است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد. ج امکان ندارد که همه مردم با او تماس بگیرند و برنامه زندگی و تکامل خود را از او دریافت نمایند. با این مقدمات، ثابت می‌شود که باید خداوند، پیامبرانی داشته باشد که آنها مردم را به راه تکامل خویش راهنمایی کنند، و گرنه هدف خداوند از آفرینش انسان که تکامل اوست از بین می‌رود و آفرینش

۱- برای وجود پیدا کردن هر پدیده‌ای، دو شرط باید محقق شود: یکی این که آن پدیده قابلیت شدن و وجود پیدا کردن را داشته باشد؛ و دیگر این که قدرتی که بتواند این کار را انجام دهد، با آن قابلیت، جمع شود. بنابراین، وجود قدرت، بدون قابلیت، تأثیری در پیدایش پدیده ندارد. اموری که عقلاً تحققشان محال است، نقص در قابلیت آنهاست، نه در قدرت خدا.

ص: ۱۶۱

## ازلیت ماده

انسان، بیهوده می‌گردد. (۱)

ازلیت ماده‌های: موجودات از چه چیز آفریده شده‌اند؟

امام علیه السلام: از چیزی آفریده نشده‌اند (سابقه نیستی دارند).

ماده: چگونه می‌شود که از نیستی، هستی به وجود آید؟

امام علیه السلام: موجودات، از دو حال خارج نیستند: یا این موجودات از موادی ساخته شده‌اند که آن مواد همیشه وجود داشته است. و یا موجودات جهان، سابقه نیستی دارند و جهان، پدیده است. با سه دلیل ثابت می‌کنیم که فرض اول، درست نیست: ۱. بر اساس فرض اول، مواد جهان همیشه بوده، و چیزی که همیشه بوده و وجودش ازلی است، امکان ندارد پدیده باشد و علت بخواهد. بنابراین، باید واجب الوجود باشد و هستی اش از ذات خود بجوشد و در نتیجه، دگرگونی و فنا در آن راه نیابد. ۲. آن ماده قدیم، یک جوهر بیش نیست و یک رنگ بیشتر ندارد. پس، این رنگ‌های مختلف و حقایق گوناگون فراوانی که در این جهان موجود است، از کجا آمده است؟ (۲) ۳. اگر مواد قدیم جهان، ذاتاً زنده بوده‌اند، چگونه مرگ بر آنها عارض شد، و اگر ذاتاً فاقد حیات بوده‌اند، پیدایش حیات در آنها

۱- برای توضیح بیشتر، ر. ک: فلسفه وحی.

۲- برای توضیح بیشتر، ر. ک: کتاب «فلسفه ما» ص ۵۴۲، تحت عنوان (ماده در پرتو فیریک) تا ص ۵۵۵.

ص: ۱۶۲

چگونه امکان دارد؟ و این که موجودات زنده از عناصر زنده، و موجودات فاقد حیات، از عناصر فاقد حیات به وجود آمده اند نیز درست نیست؛ زیرا ذاتی که فاقد حیات است، نمی تواند قدیم باشد؛ چون موجود فاقد حیات، توانایی و بقا ندارد و این معنا با قدیم بودن (یعنی در هستی، نیاز به علت نداشتن) منافات دارد. (دقت فرمایید).

مادّی: اگر سخن شما صحیح است، چگونه گفته اند که موجودات، ازلی هستند؟

امام علیه السلام: این، عقیده کسانی است که مدبّر جهان را انکار کرده و فرستادگان خدا را تکذیب نموده و کتاب های آنان را افسانه های پیشینیان خوانده و آیینی به دلخواه خود به وجود آورده اند. موجودات جهان، خود بر پدیده بودن خویش دلالت می نمایند... حرکت زمین با آنچه بر آن است، دگرگونی زمان ها، تفاوت پیدا کردن وقت ها، پدیده هایی که در جهان پدید می آیند (مانند: زیاد شدن، کم شدن، مرگ، فرسودگی) و همچنین این که انسان وجداناً خود را ناچار می بیند که به سازنده و مدبّر خویش اعتراف کند، تمام این امور، گواه بر حدوث جهان و وجود خداست....

مادّی: آیا سازنده جهان، پیش از آفرینش موجودات، به آنها علم داشته است؟

امام علیه السلام: آری، خداوند از ازل دانا بوده و آنچه را می دانسته، آفریده است.

مادّی: آیا اجزای خداوند با یکدیگر اختلاف دارد، یا مانند

ص: ۱۶۳

**یکتایی خدا****فلسفه آفرینش**

هم است؟

امام علیه السلام: این سؤال، غلط است؛ زیرا اساساً اختلاف و عدم اختلاف اجزا درباره خداوند، معنا ندارد؛ چون اختلاف و عدم اختلاف اجزاء، در موجودی هست که دارای جزء باشد، که آن وقت این سؤال پیش می‌آید که: آیا اجزا همانند یکدیگرند، یا همانند یکدیگر نیستند؟

یکتایی خدامادی: بنابراین، چگونه خداوند یکی است؟

امام علیه السلام: مقصود از یکی بودن خداوند، این است که ذات خداوند، یکتاست و همانند ندارد؛ چون جز خداوند، هر یکتایی را که تصور کنی، دارای جزء است و تنها خداوند متعال، یکتایی است که قابل تجزیه، و قابل شمردن نیست.

فلسفه آفرینش مادی: با در نظر گرفتن این معنا که خداوند، نیازی به آفریده‌ها ندارد و مجبور به آفرینش آنها نبود و شایسته نیست که ما را برای بازی و عبث آفریده باشد، فلسفه آفرینش چیست؟

امام علیه السلام: آنها را آفریده تا آفرینش دقیق و حکیمانه خود را آشکار سازد و به دانایی خویش عینیت بخشد و تدبیر خود را در نظام هستی، پیاده کند.

ص: ۱۶۴

## فلسفه معاد

## آفرینش شیطان

فلسفه معادماذی: چرا خداوند به آفریدن همین جهان اکتفا نکرد و آن را خانه پاداش و کیفر خود قرار نداد؟

امام علیه السلام: این جهان، آزمایشگاه و تجارتخانه و جایگاه تحصیل کمال و موجبات لطف و عنایت خداست. خداوند، این جهان را لبریز از کامیابی، و ناکامی نموده تا مردم را در این مدرسه کمال بیازماید و بر همین اساس، جایگاه کار و محل نتیجه را از هم جدا ساخته است.

آفرینش شیطانماذی: این هم از حکمت اوست که برای خویش دشمنی آفریده است؟ او بود و دشمنی نداشت، و سپس به پندار تو، شیطان را آفرید و بر بندگان خویش مسلط نمود که آنها را به نافرمانی او وادارد، و آن چنان او را نیرومند ساخت که با نیرنگ های دقیق، خود را به دل بندگان خدا می رساند و وسوسه می کند، تا این که آنها را نسبت به پروردگارشان مشکوک می نماید، تا آن جا که عده ای منکر وجود او می شوند و دیگری را می پرستند! اگر او حکیم است، چرا دشمن خود را بر بندگان خویش مسلط نموده و راه گمراه کردن آنان را برای وی هموار ساخته است؟

امام علیه السلام: این دشمنی که از آن نام بردی، دشمنی اش برای خداوند، زیان آور نیست و دوستی اش، سودی برای او ندارد.

## تبعیض در آفرینش

بیم از دشمن، در صورتی است که بتواند زبانی برساند، یا سودی را بگرداند، یا اگر تصمیم گرفت که ملکی را بگیرد، با تکیه به قدرت خود اخذ نماید و یا اگر تصمیم گرفت قدرتی را نابود سازد، تصمیم خود را جامه عمل بپوشاند. و اما شیطان، یکی از بندگان خداست که خداوند او را برای پرستش خود آفرید، و به هنگام آفرینشش می دانست که او چیست و چه خواهد شد. او مدّت‌ها با فرشتگان، خدا را عبادت می کرد، تا این که خداوند او را با فرمان سجده به آدم آزمایش کرد؛ (۱) ولی او به خاطر حسدی که داشت و به سبب چیرگی شقاوت، از امتثال این فرمان امتناع ورزید و در نتیجه مورد طرد و لعن خداوند قرار گرفت و همین امر باعث شد که کینه آدم و فرزندانش را به دل بگیرد و با آنان دشمنی نماید؛ ولی هیچ گونه تسلّطی بر بنی آدم ندارد، مگر وسوسه کردن و دعوت نمودن به گمراهی. (۲)

تبعیض در آفرینشماذی: چرا خداوند تبعیض قائل شده: یک دسته را شریف، و دسته دیگر را پست آفریده است؟

امام علیه السلام: شریف، کسی است که اطاعت خدا کند، و پست، کسی

۱- مقصود از آزمایش خدا، فراهم ساختن زمینه پرورش و تکامل است.

۲- اشاره است به: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» (ابراهیم، آیه ۲۲) و «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَوْمُنْ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ» (سبا، آیه ۲۱).

ص: ۱۶۶

**آفرینش بدما**

است که نافرمانی او نماید .

مادّی : آیا در میان مردم ، بعضی بهتر از بعضی دیگر نیستند ؟

امام علیه السلام : ملاک برتری ، تنها تقواست .

مادّی : بنابراین به عقیده شما ، فرزندان آدم ، همگی در اصل یکسان هستند و ملاک امتیاز ، تنها تقواست ؟

امام علیه السلام : آری . من چنین یافته‌ام که اصل آفریده ها خاک است . پدر (آدم) و مادر (حوّا) را خدایی یکتا آفریده است و آنها بندگان خدایند . البته خداوند عزّوجلّ از فرزندان آدم ، گروهی را انتخاب کرده و تولّد آنها را پاکیزه ساخته و بدن های آنان را پاک نموده و در صُلب پدران و رِجَم مادران از آلودگی حفظ نموده و از میان آنان انبیا و رسل را خارج ساخته است ، که اینان پاکیزه ترین شاخه های آدم هستند . و فلسفه این امتیاز ، آن است که خداوند هنگام آفرینش آنها می دانست که آنها از او اطاعت می کنند و همتایی برای او نمی گیرند . بدین جهت ، مورد این لطف و عنایت خداوند قرار گرفته اند .

آفرینش بدما مادّی : چرا خداوند همه مردم را مطیع و موّحد نیافرید ، در صورتی که می توانست ؟

امام علیه السلام : چون در این صورت ، کارهای نیکی که از مردم صادر می شد ، کار خدا بود ، نه کار مردم و روی این حساب ، پاداش و کیفر ، و بهشت و دوزخ ، معنا نداشت . خداوند ، مردم را آفریده و به آنها دستور داده که به قوانین او عمل

ص: ۱۶۷

## جبر

کنند، و به وسیله انبیا و کتاب های آسمانی ، حقیقت را کاملاً برای آنها آشکار نموده و راه هر گونه عذر و بهانه جویی را بر آنها بسته است و سپس آنها را آزاد گذاشته تا به انتخاب خود، اطاعت خدا کنند و یا نافرمانی او نمایند تا مستحق پاداش یا کیفر شوند .

جبرمادی : بنابراین، کار نیک و بد را انسان، خود ، انجام می دهد ؟

امام علیه السلام : کار نیک را انسان انجام می دهد و خداوند به انجام دادن آن فرمان داده است. کار بد را انسان انجام می دهد، و خداوند از انجام دادن آن نهی کرده است .

مادی : آیا انسان، کار بد را با ابزاری که خدا به او داده است ، انجام نمی دهد ؟

امام علیه السلام : چرا ؛ ولی با همان ابزاری که کار نیک می کند، قدرت بر انجام دادن کار زشتی دارد که خداوند از آن نهی کرده است .

مادی : بنابراین ، انسان در انجام دادن کار نیک و یا بد، آزاد است و دارای اراده و اختیار .

امام علیه السلام : خداوند انسان را از هیچ کاری باز نداشته ، مگر این که می دانسته انسان قدرت ترک آن را دارد، و به هیچ کاری فرمان نداده ، مگر این که می دانسته انسان قدرت انجام دادن آن را دارد؛ زیرا خداوند ، ظالم نیست و کار بیهوده نمی کند و قانونی وضع نمی نماید که انسان ، توانایی عمل به آن را نداشته باشد .

مادی : بنابراین ، کسی که خداوند او را کافر آفریده ، می تواند



ص: ۱۶۸

**عدالت خدا**

مؤمن شود .

امام علیه السلام: خداوند ، تمام مردم را با سرشت اسلام پدید آورده و آنها را به کارهایی فرمان داده و از کارهایی باز داشته است. و کفر ، صفتی است که انسان پس از انجام دادن عمل خاصی، به آن متّصف می گردد. خداوند ، هیچ کس را در هنگام آفرینش ، کافر نیافریده است . موقعی انسان ، کافر می شود که آن قدر رشد پیدا کند که توانایی شناخت حقیقت را داشته باشد، و [ در این هنگام ، ] حق بر او عرضه شود و انکار کند . در این صورت ، او کافر می گردد .

عدالت خدامادی : اگر خداوند عادل است ، چرا کودک، بدون این که گناهی کرده باشد ، گرفتار دردها و بیماری ها می گردد ؟

امام علیه السلام: بیماری ها انواعی دارند : بیماری آزمایش، بیماری کیفر، بیماری عامل مرگ ، تو می پنداری که [ فقط ] غذاهای فاسد، آب های آلوده و یا وراثت از مادر ، عامل بیماری است و کسی که کاملاً خود را محافظت کند ، بیمار نمی گردد و در این عقیده به نظریه کسانی تمایل داری که می گویند : خوردنی و آشامیدنی ، یگانه عامل بیماری و مرگ است ، در صورتی که ارسطاطالیس استاد پزشکان ، و افلاطون رئیس حکما مُردند و جالینوس ، پیر شد و چشمانش ضعیف گردید و نتوانست از مرگ ، جلوگیری کند و فعالیت های این دانشمندان بزرگ، برای پیشگیری از مرگ به نتیجه نرسید . چه بسا بیمارانی که طیب بر بیماری آنها افزوده، و چه بسا

ص: ۱۶۹

## آفریننده شُرور

طیب های دانایی که بیماری ها را خوب می شناختند و درمان آنها را کاملاً می دانستند و در این فن ماهر بودند و مُردند و چه بسا کسانی که اصلاً طب نمی دانستند و مدّت ها پس از آنان زندگی کردند . با فرا رسیدن هنگام مرگ ، علم طب برای آن طیب ، سودی نداشت، و با فرا رسیدن آن هنگام، ندانستن طب، برای این یکی زیان آور نبود .

آفریننده شُرور مادی : بگو بدانم که آیا خداوند در آفرینش، همتا دارد و یا در اداره کردن جهان ، کسی با او در ستیزه است ؟

امام علیه السلام : نه .

مادی: پس ، آفریننده شُرور کیست ؟ درندگان زیانبخش، جانوران خطرناک، زشت رویان فراوان، کرم، پشه، مارها و عقرب ها را که آفریده است ، در صورتی که به عقیده شما خداوند چیزی را بیهوده نیافریده و آفرینش هر چیز، برای غرض و هدف و فایده ای است؟

امام علیه السلام : آیا به نظر تو دارویی که از عقرب تهیه می شود ، برای درد مثانه و از بین بردن سنگ آن ، مفید نیست ؟ و آیا بهترین تریاق ، از گوشت افعی تهیه نمی شود ؟ و آیا گوشت افعی برای کسی که مبتلا به جذام است ، نافع نیست ؟ و آیا کرم سرخی که از زیر زمین به دست می آید ، برای درمان خوره سودمند نیست ؟

مادی : چرا ، همین طور است. توجّه نداشتم که همین موجودات نامبرده ، نقش بسیار مهمی در زندگی انسان دارند .

ص: ۱۷۰

امام علیه السلام: اما پشه و کیک و امثال اینها: یکی از حکمت های آفرینش آنها این است که پرندگان از آنها تغذیه کنند .

مادی: آیا می توان گفت که تدبیر خداوند در مورد بعضی از پدیده ها ناقص است ؟

امام علیه السلام: نه .

مادی: خداوند ، مردها را ختنه نکرده آفریده است . آیا آفرینش قسمت زائد، حکمتی داشته و یا بی فایده و برخلاف حکمت بوده است؟

امام علیه السلام: حتماً دارای مصلحت و حکمت بوده است .

مادی: پس چرا آفریده خدا را تغییر می دهید و ختنه کردن را که کار شماسست بهتر از آنچه خدا آفریده ، می دانید و ختنه نکردن را عیب می دانید ، در صورتی که خدا مرد را ختنه نکرده آفرید، و ختنه کردن را نیک می دانید ، در صورتی که این عمل، کار خودتان است ؟ آیا می گوئید که این کار خدا اشتباه و برخلاف حکمت بوده است؟

امام علیه السلام: هم کار خدا (ختنه نکرده آفریدن) حکمت دارد و هم کار ما (ختنه کردن) و منافاتی ندارد که هر دو کار ، مصلحت داشته باشد، همان طور که می بینیم کودک ، وقتی متولد می شود ، از راه بند ناف به مادر متصل است و خداوند حکیم او را به این صورت آفریده است؛ ولی به انسان دستور داده که آن را پس از تولد قطع کند، و اگر آن قطع نشود ، هم برای مادر زیان دارد و هم برای فرزند . و همچنین است ناخن های انسان ، که خداوند می توانست از ابتدا ناخن را طوری بیافریند که بلند نشود . و همچنین است آفرینش مو ، که ممکن بود طوری باشد که بلند نشود .

ص: ۱۷۱

## دعا

و نیز آفرینش تخم در گاوهای نر، در صورتی که اخته کردن آنها بهتر است. در هیچ یک از این امور، ایرادی به حکمت خداوند نمی توان گرفت؛ بلکه در این موارد، هم کار خداوند بر اساس حکمت است و هم کار انسان.

دعامادی: آیا شما نمی گوید که خدا فرموده: «مرا بخوانید تا خواسته شما را انجام دهم»، (۱) در صورتی که ما می بینیم بیچاره، او را دعا می کند، ولی او اجابت نمی کند، [یا] مظلوم او را علیه ظالم [به یاری] دعوت می کند، ولی او یاری اش نمی نماید؟

امام علیه السلام: هیچ کس نیست که خدا را بخواند، مگر این که خدا دعای او را مستجاب می کند. اما ظالم: دعایش مردود است تا توبه کند، و اما غیر ظالم: اگر اجابت دعایش به صلاح او باشد، دعایش را مستجاب می کند، و اگر به صلاح او نباشد، خداوند بلاهایی را، به طوری که خودش هم متوجه نیست از او دفع می کند و پاداش فراوانی برای روز نیازش ذخیره می نماید. شخص باایمان و خداشناس، گاه می شود در موردی که نمی داند در واقع به صلاح اوست یا نه، دعا کردن برایش دشوار می گردد. گاه می شود انسان برای از بین رفتن کسی دعا می کند که بر اساس سنت تغییرناپذیر آفرینش، هنوز هنگام از بین رفتنش نرسیده است و

۱- اشاره است به: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر، آیه ۶۰).

ص: ۱۷۲

## ارتباط با آسمان

گاه می شود دعا برای بارش باران می کند، و شاید در واقع ، باران آمدن در آن وقت، صلاح نیست؛ چون خداوند به تدبیر جهان، آگاه تر است . این گونه امور که مثال های آن فراوان است در بسیاری از موارد ، مانع اجابت دعا می گردد. خوب دقت کن .

ارتباط با آسمانمادی : ای حکیم! چرا هیچ کس از آسمان ، پایین نمی آید و هیچ انسانی نمی تواند به آن بالا رود و راهی برای بالا رفتن به آن نیست، در صورتی که اگر مردم در هر زمان این منظره را مشاهده کنند، خدایی خدا بهتر ثابت می شود و شک و تردید ، بهتر از دل بیرون می رود و یقین انسان نیرومندتر می گردد و مردم بهتر می فهمند که آن جا مدبری هست که کسی به سوی او می رود و از طرف او باز می گردد؟

امام علیه السلام: آنچه از تدبیر در زمین مشاهده می کنی ، از آسمان فرود می آید که بعضی از آنها نیز آشکار است. آیا نمی بینی که خورشید از آسمان طلوع می کند و آن ، روشنی روز است و زندگی به آن بستگی دارد؟ [ آیا نمی بینی] و ماه از آسمان طلوع می نماید و آن ، نور شب است و به وسیله آن ، سال و ماه و روز حساب می شود؟ که اگر از حرکت آن جلوگیری شود ، مردم حیران می شوند و تدبیر جهان به هم می خورد . تمام اینها علامت این است که در آسمان ، مدبری وجود دارد که تدبیر همه چیز را به عهده گرفته است . علاوه بر این، خداوند با موسی سخن گفت و عیسی را به آسمان بالا برد و فرشتگان از آسمان فرود می آیند چیزی که هست ، تو آنچه

ص: ۱۷۳

را نبینی ، باور نمی کنی، هر چند آنچه چشم تو می بیند، برای فهمیدن حقیقت کافی است .

مادّی : خوب بود که خداوند هر صد سال یک بار ، مرده ای را زنده می کرد تا ما از او درباره گذشتگان خود سؤال می کردیم که کجا رفتند و حالشان چگونه است و پس از مرگ چه دیده اند و با آنها چه کرده اند، تا مردم بر اساس یقین عمل می کردند و شک آنها زائل می شد و کینه از دل آنها بیرون می رفت!

امام علیه السلام : این گونه سخن را کسی می گوید که سخن پیامبران را انکار می کند و آنها را تکذیب می نماید . خداوند در کتاب خود به زبان انبیا کیفیت حال کسانی را که از ما مرده اند ، بیان کرده است و آیا کسی هست که راستگوتر از خدا و پیامبران او باشد؟! علاوه بر این ، خداوند تعداد زیادی از کسانی را که مرده اند ، زنده نموده است : خداوند ، اصحاب کهف را پس از سیصد و نه سال که از مرگ آنها می گذشت ، در زمان قومی که منکر معاد بودند ، زنده کرد تا عملاً قدرت خود را برای زنده ساختن مردگان در روز قیامت ، نشان دهد . و دیگر ، ارمیا ، یکی از پیامبران بود که صد سال پس از مرگش زنده شد . (۱) و خداوند گروهی دیگر را به دعای [ حضرت ] حزقیل ، زنده نمود . (۲)

- 
- ۱- اشاره است به : «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» (بقره ، آیه ۲۵۹).
  - ۲- اشاره است به : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ» (بقره ، آیه ۲۴۳).

ص: ۱۷۴

## داستان مانی

## پیامبر مجوس

و همچنین خداوند گروهی را که موسی آنها را به کوه طور برده بود، پس از تقاضای دیدن خدا، میراند و سپس زنده نمود. (۱)

داستان مانیمادی: داستان «مانی» چیست؟

امام علیه السلام: مانی، کاوشگری بود که مقداری از آیین مجوسی و مقداری از آیین مسیحی را گرفت و به هم آمیخت و آیینی ساخت که با هیچ یک، جور در نمی آمد. مانی، معتقد بود که دو خدا جهان را تدبیر می کنند: یکی خدای روشنایی و دیگری خدای تاریکی، و روشنایی در حصاری از تاریکی است. مسیحی ها او را تکذیب کردند و مجوسی ها او را پذیرفتند.

پیامبر مجوسمادی: آیا خداوند برای مجوسی ها پیامبر فرستاده است؟ من کتاب هایی از آنها دیده ام که دارای مطالب ارزنده و پندهای مفید و مثال های آموزنده بود. آنها نیز به پاداش و کیفر پس از مرگ، اعتراف دارند و از نظر مذهبی، دارای قوانین خاصی هستند که به آن عمل می کنند.

۱- اشاره است به: «فَأَخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ \* ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ» (بقره، آیه ۵۵ و ۵۶).

ص: ۱۷۵

امام علیه السلام: هیچ امتی نبوده، مگر این که پیامبر داشته است. خداوند برای مجوسی ها هم پیامبر فرستاد؛ ولی او را نپذیرفتند و کتابش را تکذیب کردند.

مادی: پیامبر آنها کیست؟ بعضی خیال می کنند که پیامبر آنها خالد بن سنان بوده است.

امام علیه السلام: خالد، عربی صحرانشین بود و پیامبر نبود. این، چیزی است که در بین مردم، شایع است.

مادی: آیا پیامبرشان، زردشت بوده است؟

امام علیه السلام: زردشت، زمزمه (۱) را برای آنها آورد و ادعای نبوت نمود. عدّه ای از آنها به او ایمان آوردند، و عدّه ای او را تکذیب نمودند و از جامعه خود بیرونش کردند و طعمه درندگان صحرا شد.

مادی: آیا مجوس به حق نزدیک تر بودند، یا عرب زمان جاهلیت؟

امام علیه السلام: عرب زمان جاهلیت؛ چون مجوس، تمام پیامبران را تکذیب کردند و هیچ یک از سنن آنها را در جامعه خود پیاده ننمودند. کیخسرو، پادشاه مجوس، سیصد پیامبر را کشته است. مجوس، غسل جنابت نمی نمود؛ ولی عرب جاهلی، این فریضه را انجام می داد، در حالی که غسل جنابت، یکی از کارهای خاصّ دین حنیف است. مجوس ختنه نمی کرد، در صورتی که ختنه از سنّت های انبیاءست...؛ ولی عرب، به این سنّت عمل می نمود.

۱- زمزمه، آواز خاصی است که مجوسی ها موقع غذا خوردن می خواندند (ر. ک: بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۷۹).



ص: ۱۷۶

مجوسی‌ها مرده‌های خود را غسل نمی‌دادند و کفن نمی‌کردند، و آنها را در بیابان‌ها و میان سنگ‌ها می‌انداختند؛ ولی عرب بر اساس سنت پیامبران مرده‌های خود را غسل می‌داد و کفن می‌کرد و دفن می‌نمود. مجوس ازدواج با مادر و دختر و خواهر را تجویز می‌کرد؛ ولی عرب آن را تحریم نموده بود ... (۱).

الحمد لله أولاً و آخراً

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۶۴، ۱۸۰.



## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

